

# کتاب ارمیای نبی

## مقدمه

کتاب ارمیا که بنام ارمیای نبی مسمی است، شامل تاریخ، شرح حال و نبوت است. کتاب ارمیا رهبری را به خواننده معرفی می‌کند که خداوند بارگرانی را بخاطر ملتش که در بحران است به دوش او گذاشته است.

ارمیا در حوالی ۶۵۰ قبل از میلاد در دهی نزدیک اورشلیم به دنیا آمده است. در حالیکه او هنوز بسیار جوان بود خداوند او را به نبوت در بین قوم برگزیده خود دعوت کرد. با وجودیکه ارمیا بخاطر جوانی و بی تجربه بودنش از این مأموریت امتناع ورزید، اما خداوند به او اطمینان داد که با او خواهد بود. به این امید ارمیا مأموریت مشکل خود را آغاز کرد.

ارمیا در دوران مأموریت طولانی خود، به قوم خود بنی اسرائیل از روبرو شدن آنها به مصیبت‌های که بخاطر بت پرستی و گناهان دیگرشان بر آنها خواهد آمد اخطار داد. او در حیات خود عملی شدن پیشگویی‌های سقوط و ویرانی اورشلیم و خانه خدا به دست نبوکدنزر پادشاه بابل را تجربه کرد. ارمیا همچنین شاهد تبعید شدن پادشاه یهودا و مردم به بابل بود.

با وجودیکه قسمت بزرگ کتاب ارمیا به شرح مجازات مردم نافرمان یهودا و سایر اقوام اختصاص دارد، اما در آن می‌توان آثاری از آینده امیدبخش نیز مشاهده کرد. ارمیا بازگشت قوم خود از تبعید و احیای مجدد آنها را نیز پیشگویی نمود.

ارمیا از عهد نوی خدا نیز پیشگویی می‌کند که بعد از دوران رنج‌آوری که او در آن زندگی

می‌کرد، عقد می‌شود. خداوند می‌گوید: «روزی فرامی‌رسد که با مردم اسرائیل و یهودا  
پیمان تازه‌ای می‌بندم.» (ارمیا ۳۱:۳۱)

## فهرست مندرجات:

- دعوت خدا از ارمیا: فصل ۱
- پیشگویی‌ها در دوران سلطنت‌های مختلف: فصل ۲ - ۲۰
- وقایع دوران حیات ارمیا: فصل ۲۱ - ۴۵
- پیشگویی‌هایی در مورد اقوام مختلف: فصل ۴۶ - ۵۱
- سقوط اروشلیم: فصل ۵۲

۱ این کتاب شامل پیام‌هایی است که خدا به ارمیا داد. ارمیا پسر حلقیا (یکی از کاهنان شهر عناتوت، واقع در سرزمین بنیامین) بود. ۲ خداوند در سیزدهمین سال سلطت یوشیا پسر آمون، پادشاه یهودا با ارمیا سخن گفت. ۳ پیام‌های دیگری هم در زمان پادشاهی یهوایقیم (پسر یوشیا) تا اخیر سال یازدهم سلطنت صدقیا (پسر یوشیا) برای او آمدند. در ماه پنجم همان سال بود که اورشلیم اشغال گردید و اهالی آن شهر اسیر و تبعید شدند.

## مأموریت ارمیا

۴ خداوند به من فرمود: «پیش از آنکه در رَجِم مادر پرورش یابی، من ترا می‌شناختم و قبل از آنکه به دنیا بیایی، ترا انتخاب کردم تا پیام‌آور من برای اقوام جهان باشی.» ۵ اما من گفتم: «آه، ای خداوند، خدای من، من نمی‌دانم که چگونه حرف بزنم، زیرا من یک جوانِ کم سن هستم.»

۶ اما خداوند مرا گفت: «مگو: من کم سن هستم. چون به هر جایی که ترا بفرستم، می‌روی و آنچه را که به تو امر کنم، به مردم می‌گوئی. ۸ تو نباید از آن‌ها بترسی، زیرا من خداوند، می‌گویم که با تو می‌باشم و ترا رهایی می‌دهم.»

۹ آنگاه خداوند دست بر لبهایم گذاشته و به من گفت: «اینک کلام خود را در دهانت قرار دادم! ۱۰ بدان که امروز اختیار قومها و حکومتها را به دست تو دادم تا ریشه‌کن کنی و منهدم نمایی، ویران نموده و نابود سازی، بنا نمایی و غرس کنی.»

## دو رؤیا

۱۱ پس خداوند به من گفت: «ارمیا، چه می‌بینی؟» من گفتم: «شاخه‌ای از درخت بادام را می‌بینم.» ۱۲ خداوند گفت: «نیک دیدی، من نگهبان کلام خود هستم تا آنچه را که می‌گویم، به حقیقت برسد.» ۱۳ خداوند بار دیگر به من فرمود: «حالا چه می‌بینی؟» من

جواب دادم: «یک دیگ آب جوش را می بینم که از طرف شمال می آید و نزدیک است که بر این سرزمین فروریزد.»

<sup>۱۴</sup> خداوند فرمود: «بلی، بلائی از سمت شمال بر تمام ساکنین این سرزمین نازل می شود.  
<sup>۱۵</sup> من همه قبایل کشورهای شمالی را فرامی خوانم و آن ها همگی می آیند تختهای خود را به دم دروازه ها و به دورادور دیوارهای اورشلیم و سایر شهرهای یهودا قرار می دهند.  
<sup>۱۶</sup> من قوم برگزیده خود را بخاطر شرارت شان و به سبب اینکه مرا ترک کردند مجازات می کنم. آن ها برای خدایان دیگر هدیه دادند و بتهای ساخته دست خود را پرستش کردند.  
<sup>۱۷</sup> اما حالا تو آماده شو و همه چیزهایی را که به تو گفتم، به آن ها بگو. از آن ها نترس، ورنه کاری می کنم که تو پیش آن ها کمدل شده وحشت کنی.  
<sup>۱۸</sup> ولی من ترا مثل یک شهر مستحکم و یک ستون آهنین و یک دیوار برنجی سخت و پایدار می سازم تا در برابر پادشاهان یهودا، بزرگان، کاهنان و مردم آن مقاومت کنی.  
<sup>۱۹</sup> آن ها علیه تو می جنگند، اما بر تو غالب نمی شوند، زیرا من با تو هستم و خداوند می فرماید که ترا رهایی می دهم.»

## خداوند قوم اسرائیل را تشویق به توبه می کند

<sup>۱-۲</sup> خداوند به من فرمود که بروم و به اهالی اورشلیم اعلام کنم که خداوند چنین می فرماید: «دوران جوانی را بیاد می آورم که باهم نامزد بودیم و تو چقدر مشتاق من بودی. حتی در بیابان خشک و بی علف هم به دنبال من می رفتی.  
<sup>۳</sup> اسرائیل برای خداوند مقدس و نوبر محصول او بود. خداوند می گوید: اگر کسی می خواست به او آسیبی برساند، بلا و مصیبت را بر سرش می آوردم.»

<sup>۴</sup> ای اولاده یعقوب و ای قوم اسرائیل، به کلام خداوند گوش بدهید!  
<sup>۵</sup> خداوند می فرماید: «پدران شما در برابر من خطا کردند. چه چیزی باعث شد که آن ها از من روگردان شدند و از روی نادانی و حماقت به بت پرستی شروع نمودند؟  
<sup>۶</sup> مرا بخاطر

نیاوردند و فراموش کردند که من آن‌ها را از مصر بیرون آوردم و در بیابان‌های خشک و سرزمین‌های ویران و پُر از گودال و جاهای تاریک و خالی از سکنه و خطرناک هدایت کردم.<sup>۷</sup> من آن‌ها را به یک سرزمین حاصلخیز آوردم تا از محصول و نعمتهای آن برخوردار شوند، اما وقتی آن‌ها به آن سرزمین وارد شدند، در آنجا با فساد و گناه آلوده شدند.<sup>۸</sup> کاهنان شان به من توجه نکردند. حتی کاهنان خودم نیز مرا نشناختند. حاکمان شان علیه من تمرد کردند و انبیای آن‌ها بتِ بعل را پرستیدند و دنبال کارهای بیهوده رفتند.

<sup>۹</sup> بنابراین، من شما را با فرزندان و اولادۀ تان متهم می‌کنم.<sup>۱۰</sup> به جزیره‌های کتیم بروید و به اطراف آن نگاه کنید. کسانی را به سرزمین قیدار بفرستید و آنجا را بدقت بررسی نمائید و ببینید که آیا گاهی چنین واقعه‌ای در آنجا رخ داده است؟<sup>۱۱</sup> آیا قومی را دیده‌اید که خدایان خود را، با وجودی که خدا نیستند، عوض کرده باشد؟ اما قوم برگزیدهٔ من خدای خود را که موجب جلال و افتخار آن‌ها بود، عوض نمودند و چیزهای بیهوده و باطل را انتخاب کردند.<sup>۱۲</sup> خداوند می‌فرماید: «ای آسمان‌ها از این کار آن‌ها تعجب کنید و بلرزید و وحشت کنید،<sup>۱۳</sup> زیرا قوم برگزیدهٔ من مرتکب دو گناه شدند: یکی اینکه، آن‌ها مرا که چشمهٔ آب حیات هستم، ترک نمودند و دیگر این که برای خود حوضهای شکسته کنده‌اند که نمی‌توانند آب را در خود نگهدارند.»

## نتیجهٔ خیانت قوم اسرائیل

<sup>۱۴</sup> اسرائیل غلام کسی نیست و در غلامی بدنی نیامده است. پس چرا دشمنان در پی غارت آن‌ها هستند؟<sup>۱۵</sup> دشمنانش مثل شیر غران بسویش هجوم آوردند. سرزمینش را ویران کردند و شهرهایش را با خاک یکسان ساختند.<sup>۱۶</sup> مردانی از شهرهای «ممفیس» و «تَحْفَنحِیس» آمدند و تاج سرت را شکستند.<sup>۱۷</sup> تو اینهمه بلاها را به دست خود بر سرت آوردی، زیرا خداوند، خدایت را که هادی و راهنمایت بود، ترک کردی.»<sup>۱۸</sup> خداوند، خدای قادر مطلق می‌فرماید: «از رفتن به مصر و نوشیدن از آب دریای نیل

چه سودی می‌بری و یا از رفتن به آشور و استفاده از آب دریای فرات چه نفعی عایدت می‌شود؟<sup>۱۹</sup> شرارت و گناهت ترا مجازات می‌کند و بی‌ایمانی‌ات ترا محکوم می‌سازد. آنگاه می‌دانی و می‌بینی که ترمرد علیه خداوند، خدایت گناه است و عاقبت تلخ و ناگوار دارد. چون تو مرا ترک کردی، معلوم است که از من نمی‌ترسی.»

<sup>۲۰</sup> خداوند، خدای قادر مطلق می‌فرماید: «از مدتها پیش، یوغ مرا از گردنت باز کردی و رشته دوستی خود را با من قطع نمودی و گفتی: «من دیگر بندگی ترا نمی‌کنم.» بالای هر تپه بلند و زیر هر درخت سبز خوابیدی و زنا کردی.<sup>۲۱</sup> با اینهم من ترا از بین مرغوبترین تاکها انتخاب کردم و کاشتم، پس چرا به یک نهال فاسد و بی‌ثمر تبدیل شدی؟<sup>۲۲</sup> تو هر قدر که خود را با صابون بشوئی پاک نمی‌شوی و لکه گناه تو از نظر من دور نمی‌شود.<sup>۲۳</sup> پس چطور می‌توانی بگوئی: «من با گناه آلوده نیستم و پیرو بتِ بعل نبوده‌ام؟» ای شتر وحشی و بی‌قرار که در راه خود روان هستی، به کارهایی که در دشتها و وادیا کردی، نگاه کن.<sup>۲۴</sup> تو همچون گوره‌خری هستی که در بیابان می‌رود تا ارضای شهوت کند و کسی نمی‌تواند مانع او بشود و هر گوره‌خر نر به آسانی می‌تواند جفت او گردد، و او را به طرف خود بکشد.<sup>۲۵</sup> پس پایت را از اینهمه دوندگی خسته نکن و گلویت را خشک نساز! تو می‌گوئی: «این سخنها برای من فایده‌ای ندارند، زیرا من به بتهای بیگانه علاقه دارم و به دنبال آنها می‌روم.»

<sup>۲۶</sup> قوم اسرائیل مثل دزدی که گرفتار می‌شود، با پادشاهان، بزرگان، کاهنان و انبیای خود خجل و رسوا می‌گردند.<sup>۲۷</sup> شما به یک درخت می‌گوئید: «تو پدر من هستی» و به یک سنگ می‌گوئید: «تو مادر من هستی»، بنابراین، همگی خوار و رسوا می‌شوید. چون شما بعوض اینکه بسوی من برگردید، مرا ترک کردید، اما در زمان سختی و مصیبت باز هم زاری می‌کنید که شما را نجات بدهم.<sup>۲۸</sup> بتهایی را که با دست خود ساخته‌اید، کجا هستند؟ شما که به تعداد شهرهای یهودا بت دارید، آن بتها باید در وقت سختی به یاری شما بیایند و شما را نجات بدهند.»

<sup>۲۹</sup> خداوند می‌فرماید: «چه شکایتی علیه من دارید؟ شما از فرمان من سرکشی کردید.  
<sup>۳۰</sup> فرزندان تان را بیهوده سرزنش کردم، زیرا آن‌ها قابل اصلاح نبودند. مثل شیر غُرانی  
 که شکار خود را می‌درد، شما هم انبیای تان را با شمشیر هلاک کردید.<sup>۳۱</sup> ای قوم  
 اسرائیل، به آنچه می‌گویم گوش بدهید! آیا من پیش آن‌ها مثل بیابان و یا یک زمین  
 تاریک بوده‌ام؟ پس چرا قوم برگزیده من به من می‌گویند: «ما از دست تو نجات یافتیم  
 و دیگر نمی‌خواهیم پیش تو برگردیم؟»<sup>۳۲</sup> آیا یک دختر می‌تواند زیورات و یا یک  
 عروس لباس عروسی خود را فراموش کند؟ اما قوم برگزیده من سالها است که مرا از یاد  
 برده‌اند.<sup>۳۳</sup> شما بخوبی می‌توانید عاشقان را بسوی خود جلب کنید و حتی به بدترین  
 زنان هم می‌توانید راههای غلط خود را تعلیم بدهید.<sup>۳۴</sup> لباسهای تان هم با خون  
 بی‌گناهان آلوده‌اند، نه با خون دزد و راهزن.<sup>۳۵</sup> با اینهم شما می‌گوئید: «ما بیگناه هستیم  
 و کار بدی نکرده‌ایم که خدا بر ما خشمگین باشد.» اما من شما را بخاطر اینکه  
 می‌گوئید ما گناهی نداریم، محکوم می‌کنم.<sup>۳۶</sup> چرا اینقدر می‌شتابید تا راه و روش خود  
 را تغییر دهید؟ همانطوریکه آشوریان شما را خجل و رسوا کردند، مصریان هم می‌کنند.  
<sup>۳۷</sup> از آنجا هم سرافکنده برمی‌گردید، زیرا خداوند کسانی را که شما به آن‌ها اتکاء  
 داشتید، خوار و شرمنده ساخته است و شما فایده‌ای از آن‌ها نمی‌برید.»

## اسرائیل خیانتکار

<sup>۳۸</sup> خداوند می‌فرماید: «اگر مردی زن خود را طلاق بدهد و زن برود و شوهر کند، آن  
 مرد نباید دوباره با او عروسی کند، زیرا این کار، زمین را آلوده می‌سازد. اما تو ای  
 اسرائیل، گرچه با عاشقان زیادی عشق ورزیدی، با اینهم می‌خواهی بسوی من برگردی.  
<sup>۲</sup> به تپه‌های بلند نگاه کن و بین! آیا جایی پیدا می‌شود که تو با زنا نمودن خود آن را  
 آلوده نکرده باشی؟ تو مثل عرب بادیه‌نشین که در کمین رهگذری باشد، بر سر راه به  
 انتظار عاشق می‌نشینی. تو زمین را با اعمال زشت و قبیح خود آلوده کرده‌ای.<sup>۳</sup> چون تو  
 مانند یک زن فاسد، شرم و حیا نداری، بنابراین بارش باران را از تو باز می‌دارم و از

باران بهاری محرومت می‌سازم.<sup>۴</sup> حالا تو به من می‌گوئی: «ای پدر، تو از دوران طفلی دوست من بوده‌ای،<sup>۵</sup> پس برای همیشه بر من خشمگین نمی‌باشی و قهرت تا ابد دوام نمی‌کند.» تو این را می‌گوئی و بازهم به هر کار زشتی که دلت بخواهد، دست می‌زنی.»

## اسرائیل و یهودا باید توبه کنند

<sup>۶</sup> در دوران سلطنت یوشیا پادشاه، خداوند به من فرمود: «آیا دیدی که اسرائیل خیانتکار چه کرد؟ او بر هر تپه بلند و در زیر هر درخت سبز رفت و بت پرستی کرد.<sup>۷</sup> من به این فکر بودم که او بعد از اینهمه کارهایی که کرد دوباره بسوی من بازمی‌گردد، اما او بازنگشت و خواهر خائن او، یهودا هم کارهای او را دید.<sup>۸</sup> هرچند یهودا دید که من اسرائیل بی‌وفا را طلاق دادم، ولی عبرت نگرفت و از من نترسید و او هم رفت به بت پرستی پرداخت.<sup>۹</sup> با اینهم او نه شرمید و با پرستش بت‌های سنگی و چوبی که حکم زنا را دارد، زمین را آلوده کرد.<sup>۱۰</sup> یهودا کارهای بد خواهر خود را نادیده گرفت؛ با قلب صاف پیش من بازنگشت، بلکه توبه‌اش از روی ریا و تظاهر بود.»

<sup>۱۱</sup> بعد خداوند به من فرمود: «گرچه اسرائیل بی‌وفا مرا ترک گفت، اما بازهم بهتر از یهودای خائن است.»

<sup>۱۲</sup> حالا به طرف شمال برو و بگو که خداوند می‌فرماید: ای اسرائیل بی‌وفا، بسوی من بازگرد. من قهر نیستم، زیرا من خدای رحیم و مهربان هستم و تا ابد بر تو خشمگین نمی‌مانم.<sup>۱۳</sup> حالا به گناهت اقرار کن، زیرا تو در برابر من خداوند که خدای تو هستم بغاوت کرده و در زیر هر درخت سبز بت‌ها را پرستیده‌ای و نخواستی که از کلام من پیروی کنی.»

<sup>۱۴</sup> خداوند می‌فرماید: «ای فرزندان بی‌وفا، بسوی من که صاحب و خداوند شما هستم برگردید. من شما را، یک نفر از هر شهر و دو نفر از هر قبیله گرفته با خود به اورشلیم می‌آورم.»<sup>۱۵</sup> خداوند می‌فرماید: «من برای شما رهبران مورد پسند خود را انتخاب



می‌کنم تا شما را از روی حکمت و دانش هدایت کنند.<sup>۱۶</sup> وقتی جمعیت شما در آن سرزمین زیاد شود، دیگر کسی آن روزها را که صندوق پیمان خداوند در اختیار شان بود، یاد نمی‌کند. دیگر در فکر آن نمی‌باشد و حتی نمی‌خواهد بار دیگر ساخته شود.<sup>۱۷</sup> در آن زمان، اورشلیم «تخت پادشاهی خداوند» بوده همه اقوام جهان در آنجا در حضور او جمع می‌شوند، از سرکشی دست می‌کشند و دیگر دنبال هوس و میل نفسانی خود نمی‌روند.<sup>۱۸</sup> مردم یهودا و اسرائیل که در شمال در حال تبعید بسر می‌بردند، با هم به سرزمینی که به اجداد شان به ارث داده بودم، بازمی‌گردند.»

## بت پرستی قوم برگزیده خدا

<sup>۱۹</sup> خداوند می‌فرماید: «ای قوم اسرائیل، من می‌خواستم شما را به حیث فرزندان خود بپذیرم و آن سرزمین مرغوب را که زیباترین سرزمین جهان است، به شما ببخشم. انتظار داشتم که شما مرا پدر خطاب می‌کنید و از من روی بر نمی‌گردانید.<sup>۲۰</sup> اما شما برعکس، مثل زن بی‌وفائی که شوهر خود را ترک می‌کند، به من خیانت کردید و بی‌وفا شدید.»

<sup>۲۱</sup> صدائی از کوهها به گوش می‌رسد و آن صدای گریه و ناله قوم اسرائیل است، زیرا آن‌ها از راه راست منحرف شده و من خداوند را که خدای شان هستم فراموش کرده‌اند.<sup>۲۲</sup> «ای فرزندان بی‌وفا، بسوی من برگردید تا شما را از بی‌وفائی شفا بدهم!» آن‌ها جواب می‌دهند: «ما حاضریم که بحضور تو بیاییم، زیرا تو خداوند، خدای ما هستی.<sup>۲۳</sup> ما یقیناً از بت پرستی در بالای تپه‌ها فایده‌ای ندیدیم و نجات قوم اسرائیل تنها به دست خداوند، خدای ما است.<sup>۲۴</sup> از طفلی شاهد بوده‌ایم که بت پرستی سبب شد تا ما محصول زحمت اجداد، گله‌ها، رمه‌ها و فرزندان خود را از دست بدهیم.<sup>۲۵</sup> ما باید خجالت بکشیم و رسوائی را قبول کنیم، زیرا ما و همچنان پدران ما از کودکی تا به امروز در برابر خداوند، خدای خود گناه کرده‌ایم و از فرمان او اطاعت ننموده‌ایم.»

## دعوت به توبه

۴ خداوند می‌فرماید: «ای اسرائیل، اگر بسوی من بازگردی و به من روآوری، اگر از بت‌پرستی دست‌برداری و به من وفادار بمانی<sup>۲</sup> و از روی راستی و صداقت و درستی بنام من قسم بخوری، آنگاه اقوام دیگر، بپاس خاطر تو از من برکت می‌بینند و به من افتخار می‌کنند.»

۳ خداوند به مردم یهودا و اهالی اورشلیم چنین می‌فرماید: «زمین تان را قلبه کنید و در بین خارها چیزی نکارید.<sup>۴</sup> به پیمانی که با شما بسته‌ام وفادار بمانید و دل تان را از هرگونه آلودگی پاک سازید، ورنه، ای مردم یهودا و اهالی اورشلیم، آتش خشم من شما را بخاطر اعمال زشت تان می‌سوزاند و کسی نمی‌تواند آن را خاموش کند.»

## حمله به یهودا

۵ در سراسر سرزمین یهودا و اورشلیم اعلام کنید و با صدای بلند فریاد برآورده بگوئید: «همه یکجا شوید و به شهرهای مستحکم و مأمون پناه ببرید!»<sup>۶</sup> راه سهیون را با علامتی مشخص سازید و بدون تأخیر به آنجا فرار کنید، زیرا من بلا و ویرانی مدهشی را از سمت شمال بر شما می‌آورم.<sup>۷</sup> دشمن مهلک اقوام مثل شیری از بیشه خود بیرون آمده بسوی سرزمین شما می‌آید. تا کشور تان را ویران و شهرهای تان را خراب و خالی از سکنه سازد.<sup>۸</sup> بنابراین لباس ماتم بپوشید و گریه و ماتم کنید، زیرا خداوند از شدت خشم خود نکاسته است.

۹ خداوند می‌فرماید: «در آن روز پادشاهان و بزرگان جرأت خود را از دست می‌دهند و کاهنان متعجب و انبیاء پریشان می‌شوند.»<sup>۱۰</sup> من گفتم: «ای خداوند، خدای من، تو مردم اورشلیم را فریب دادی، زیرا تو به آن‌ها گفستی که صلح و آرامش می‌بینند، درحالیکه اکنون شمشیر بر گلوی شان قرار گرفته است!»

<sup>۱۱</sup> در آن زمان به این قوم و اورشلیم گفته خواهد شد که باد سوزانی از بلندی‌های بیابان بر آن‌ها خواهد وزید، نه برای باد کردن خرمن و یا پاک کردن آن. <sup>۱۲</sup> خداوند با فرستادن این باد شدید محکومیت قوم برگزیده خود را اعلام می‌کند.

<sup>۱۳</sup> ببین، دشمن مانند ابر به اینسو می‌آید. عراده‌هایش مثل گردباد و اسپهایش سریعتر از عقاب هستند. وای بحال ما که برباد شدیم. <sup>۱۴</sup> ای اورشلیم، دلت را از آلودگی گناه پاک ساز تا نجات یابی. تا چه وقت افکار فاسد را در دلت نگاه می‌داری؟ <sup>۱۵</sup> صدائی از سرزمین دان و کوهستان افرایم خیر بدی را اعلام می‌کند. <sup>۱۶</sup> به اقوام جهان هشدار بدهید و به اورشلیم بگوئید که دشمنان از سرزمین دور می‌آیند و علیه شهرهای یهودا اعلان جنگ می‌دهند. <sup>۱۷</sup> مثل دیده‌بانان که از مزرعه مراقبت می‌کنند، دشمنان هم اورشلیم را محاصره می‌نمایند، زیرا اهالی آن شهر برضد من تمرد کرده‌اند. خداوند چنین فرموده است. <sup>۱۸</sup> ای یهودا، اعمال و رفتارت این بلاها را بر سرت می‌آورد. عاقبت تو نابودی است و مجازات آنچنان تلخ است که شمشیر آن به قلبت رسیده است.

## اندوه ارمیا بخاطر قومش

<sup>۱۹</sup> غم و غصه زیاد دارم. از درد بخود می‌پیچم و قلبم آشفته و پریشان است. دیگر نمی‌توانم خاموش بمانم، زیرا غریو و زنگِ خطرِ جنگ بگوشم می‌رسد. <sup>۲۰</sup> مصیبت پی در پی می‌رسد تا سرزمین ما را بکلی ویران کند. خیمه‌ها ناگهان تاراج می‌گردند و پرده‌های شان در یک چشم بهم زدن پاره‌پاره می‌شوند. <sup>۲۱</sup> تا چه وقت باید ناظر این وقایع باشم و آواز و نعره جنگ را بشنوم؟ <sup>۲۲</sup> خداوند می‌فرماید: «قوم برگزیده من احمق‌اند و مرا نمی‌شناسند. آن‌ها مثل کودکانِ نادان فهم ندارند. در شرارت استاد هستند، اما نمی‌دانند که چطور خوبی کنند.»

<sup>۲۳</sup> به زمین نظر انداختم و دیدم که همه جا خالی و ویران است. به آسمان‌ها نگاه کردم و نور و روشنی را در آن‌ها ندیدم. <sup>۲۴</sup> به کوهها نظر انداختم، آن‌ها می‌لرزیدند و تپه‌ها همه

از جا بیجا می شدند.<sup>۲۵</sup> به هر طرف نگاه کردم، هیچ کسی را ندیدم. تمام پرندگان فرار کرده بودند.<sup>۲۶</sup> بوستانها را دیدم که به بیابان تبدیل گردیده و همه شهرها از حضور و شدت خشم خداوند با خاک یکسان شده بودند.

<sup>۲۷</sup> خداوند می فرماید: «این سرزمین ویران می شود، اما نه بصورت کلی.<sup>۲۸</sup> به سبب امر من زمین ماتمدار می شود و آسمان سیاه و تاریک می گردد. من اراده خود را اعلام کرده و آنرا تغییر نمی دهم و از این تصمیم برنخواهم گشت.»

<sup>۲۹</sup> مردم شهر با شنیدن صدای نزدیک شدن سواران و کمانداران فرار می کنند و به جنگلها و کوهها پناه می برند. شهرها از سکنه خالی شده کسی در آنها زندگی نمی کند.<sup>۳۰</sup> تو ای غارت شده، چرا لباس فاخر می پوشی، خود را با زیورات طلا می آرائی و چشمانت را سُرْمه می کنی؟ تو به عبث خود را زیبا می سازی، زیرا یارانت از تو متنفرند و قصد کشتنت را دارند.<sup>۳۱</sup> ناله ای به گوشم رسید مثل ناله زنی که برای اولین بار طفلی دنیا می آورد. این گریه و ناله دختر سهیون است که از نفس مانده و دست زاری را دراز کرده می گویند: «وای بحال من که در زیر پای قاتلان خود از حال رفته ام.»

## گناه اورشلیم

<sup>۱</sup> **۵** در کوچه های اورشلیم بگردید و به اطراف خود نگاه کنید. بر سر چهارراهی ها بایستید و همه جا را جستجو نمائید. اگر توانستید حتی یک نفر را که با انصاف و راستکار باشد، بیابید، آنگاه من این شهر را می بخشم.<sup>۲</sup> اگرچه بنام من قسم می خورند، اما قسم شان دروغ است.

<sup>۳</sup> ای خداوند، چشمان تو ناظر صداقت و راستی اند. تو آنها را زدی، اما دردی را احساس نکردند. گرچه آنها را مجازات کردی، ولی اصلاح نشدند. آنها دلهای خود را از سنگ هم سخت تر ساختند و توبه نکردند.<sup>۴</sup> آنگاه من گفتم: «آنها مردم فقیر و

بی‌شعور هستند. راه خداوند را نمی‌شناسند و از احکام او خبر ندارند.<sup>۵</sup> پس پیش توانگران می‌روم و با آن‌ها صحبت می‌کنم، زیرا آن‌ها طریق خداوند را می‌دانند و از او امر او با خبراند.» اما دیدم که آن‌ها هم یوغ اطاعت خدا را شکسته و خود را از بندگی او رها ساخته‌اند.<sup>۶</sup> بنابراین، شیر درنده‌ای آن‌ها را طعمه خود می‌سازد و گرگ بیابان آن‌ها را هلاک می‌کند و پلنگی در کمین است تا هر کسی را که بیرون برود، پاره‌پاره کند، زیرا نافرمانی و سرپیچی ایشان زیاد است و دیگر پیرو خدا نیستند.

<sup>۷</sup> خداوند می‌فرماید: «پس چطور می‌توانم شما را ببخشم؟ فرزندان تان مرا ترک کرده‌اند و به آنچه که خدا نیست قسم خوردند. آن‌ها را سیر نمودم، مگر مرتکب زنا شدند و به فاحشه‌خانه هجوم بردند.<sup>۸</sup> آن‌ها مانند اسپهای سیر شیهه می‌کشند تا توجه زن همسایه را جلب کنند.<sup>۹</sup> و خداوند می‌گوید آیا بخاطر کارهای شرم‌آور شان آن‌ها را جزا ندهم؟ آیا از این قوم انتقام نگیرم؟<sup>۱۰</sup> ای دشمنان، به تاکستانهای شان هجوم ببرید و تاکها را قطع کنید، اما تاکستانها را بکلی نابود نسازید. شاخه‌های شان را ببرید، زیرا آن‌ها به خداوند تعلق ندارند.»<sup>۱۱</sup> خداوند می‌فرماید: «مردم اسرائیل و مردم یهودا به من خیانت بزرگی کرده‌اند.»

## خدا اسرائیل را رد می‌کند

<sup>۱۲</sup> آن‌ها خداوند را انکار کرده و گفته‌اند: «خداوند با ما کاری ندارد. هیچ آسیبی به ما نمی‌رسد و روی قحطی و جنگ را نمی‌بینیم.<sup>۱۳</sup> انبیاء حرفهای بیهوده می‌زنند. آن‌ها از جانب خدا پیامی ندارند. مصیبتی که از آن ما را می‌ترسانند، بر سر خود شان می‌آید.»

<sup>۱۴</sup> بنابراین، خداوند، خدای قادر مطلق چنین می‌فرماید: «چون آن‌ها اینگونه حرفها را می‌زنند، پس ای ارمیا، من کلام خود را در دهان تو مثل آتش و این قوم را مانند هیزم می‌سازم تا آن‌ها را بسوزانم.»

<sup>۱۵</sup> خداوند می‌فرماید: «ای اسرائیل، من یک قوم نیرومند و قدیمی را که تو زبان شان را

نمی فهمی، از سرزمینی دوردست علیه تو می آورم. <sup>۱۶</sup> کمانداران آن ها جنگجویان نیرومند هستند که بدون ترحم می کشند. <sup>۱۷</sup> خرمن و آذوقه ترا تاراج می کنند، فرزندان را بقتل می رسانند، گله و رمهات را با خود می برند، تاکها و درختان انجیر ترا از بین می برند و شهرهای مستحکمت را که پناهگاه تواند، ویران می کنند.»

<sup>۱۸</sup> خداوند می فرماید: «اما در آن زمان هم شما را بکلی نابود نمی سازم. <sup>۱۹</sup> اگر از تو ای ارمیا پرسند: خداوند، خدای ما چرا این بدبختی ها را بر سر ما آورد؟ تو به آن ها بگو: چون شما خداوند را ترک کردید و در کشور خود خدایان بیگانه را پرستیدید، بنابراین، شما بیگانگان را در سرزمینی که از شما نیست خدمت می کنید.»

## خداوند به مردم هشدار می دهد

<sup>۲۰</sup> خداوند می فرماید: «به خاندان اسرائیل و مردم یهودا اعلام کنید و بگوئید: <sup>۲۱</sup> ای قوم نادان و بی شعور که چشم دارید، اما نمی بینید، گوش دارید، ولی نمی شنوید، به من گوش بدهید. <sup>۲۲</sup> من خداوند هستم، آیا به من احترام ندارید و در حضور من از ترس نمی لرزید؟ من ریگ را بعنوان یک قانون ابدی و سرحدی برای بحر قرار می دهم که اگر ابحار بخروشد و امواج آن متلاطم گردند، از آن سرحد نتوانند بگذرند. <sup>۲۳</sup> اما قوم برگزیده من دل سرکش و طغیانگر دارند. آن ها متمرّد شده و مرا ترک کرده اند. <sup>۲۴</sup> هرچند من باران را در بهار و خزان به آن ها می دهم و موسم کشت و فصل درو را برای شان تعیین کرده ام، ولی آن ها هیچگاهی در این فکر نبوده اند که به من احترام کنند. <sup>۲۵</sup> خطاهای آن ها مانع بخشش های من شد و گناهان شان آن ها را از نعمت های من محروم کرد.»

<sup>۲۶</sup> در میان قوم برگزیده من اشخاص شریر پیدا می شوند. آن ها مانند صیادان برای شکار در کمین هستند و برای مردم دام می نهند تا مال و دارائی آن ها را به چنگ آورند. <sup>۲۷</sup> مثل قفس شکارچی که پُر از پرندگان است، خانه آن ها هم از فریب و حيله پُر است. به همین

دلیل است که آن‌ها صاحب مقام و ثروت شده‌اند.<sup>۲۸</sup> خوب می‌خورند و خوب می‌پوشند و کارهای زشت آن‌ها حد و اندازه ندارند. از حق یتیمان دفاع نمی‌کنند و با وجودیکه کامران و سعادت‌مند هستند، به داد فقیران نمی‌رسند.<sup>۲۹</sup> آیا آن‌ها را بخاطر این کارهای شان جزا ندهم؟ آیا از چنین قومی انتقام نگیرم؟ خداوند چنین فرموده است.

<sup>۳۰</sup> حادثه عجیب و هولناکی در این سرزمین روی داده است.<sup>۳۱</sup> انبیاء پیامهای دروغ می‌دهند، کاهنان طبق هدایت انبیاء رفتار می‌کنند و قوم برگزیده من این وضع را می‌پسندند. اما عاقبت چه می‌کنند و چه کاری از دست شان برمی‌آید؟»

## محاصره اورشلیم

<sup>۱</sup> ای مردم بنیامین، برای حفاظت جان تان از اورشلیم فرار کنید. در شهر تقوع زنگ خطر را بنوازید و در بیت‌هکایم علامه‌های خطر را قرار دهید، زیرا بلا و ویرانی عظیمی از جانب شمال به این طرف می‌آید.<sup>۲</sup> من دختر سهیون را که مثل دختری زیبا و قشنگ است، نابود می‌سازم.<sup>۳</sup> پادشاهان با لشکر خود می‌آیند و به هر جایی که بخواهند خیمه می‌زنند.<sup>۴</sup> برای حمله به اورشلیم آماده می‌شوند و می‌خواهند هنگام ظهر جنگ را شروع کنند. اما می‌گویند: «حالا ناوقت شده است، زیرا روز به زودی پایان می‌رسد و تاریکی دنیا را فرامی‌گیرد.<sup>۵</sup> بیائید در تاریکی شب حمله کنیم و همه قصرهایش را ویران نمائیم.»

<sup>۶</sup> خداوند قادر مطلق می‌فرماید: «درختانش را قطع کنید و با آن‌ها در مقابل اورشلیم سنگر بسازید. این شهر باید به جزا برسد، زیرا در آنجا بغیر از ظلم و فساد چیز دیگری دیده نمی‌شود.<sup>۷</sup> همانطوریکه آب از چشمه فوران می‌کند، از این شهر هم شرارت برمی‌خیزد. فریاد ظلم و ستم از هر گوشه و کنار آن شنیده می‌شود و مرض و جراحت همیشه در مقابل چشمانم می‌باشد.<sup>۸</sup> ای مردم اورشلیم، از این حوادث درس عبرت بگیرید، ورنه من از شما بیزار شده شهر تان را ویران و غیر مسکون می‌سازم.»

## سرکشی قوم اسرائیل

<sup>۹</sup> خداوند قادر مطلق به من چنین فرمود: «مثل تاک که خوشه‌هایش چیده می‌شوند، مردم اسرائیل را هم می‌چینند. پس تا که هنوز فرصت داری آنها را که باقی مانده‌اند نجات بده.»

<sup>۱۰</sup> من جواب دادم: «چه کسی به سخنان و اخطارهای من گوش می‌دهد؟ گوشهای شان بسته‌اند و نمی‌توانند بشنوند. از کلام تو عار دارند و به آن علاقه‌ای نشان نمی‌دهند. <sup>۱۱</sup> از خشم تو دلم جوش می‌زند و دیگر طاقت و آرام ندارم.»

خداوند به من فرمود: «خشم خود را در کوچه‌ها بر سر کودکان، بر مجلس جوانان، بر زن و شوهر و بر موسفیدان می‌ریزم. <sup>۱۲</sup> خانه‌ها، مزارع و زندهای شان به دیگران تعلق می‌گیرند، زیرا من مردم این سرزمین را جزا می‌دهم. <sup>۱۳</sup> همگی از خوردن تا بزرگ، حریص هستند. حتی انبیاء و کاهنان هم فریبکارند. <sup>۱۴</sup> جراحات قوم مرا سطحی دانسته، آن‌ها را بدرستی مداوا نمی‌کنند و وعده سلامتی می‌دهند، در حالیکه سلامتی وجود ندارد. <sup>۱۵</sup> آن‌ها با بیش‌تری مرتکب کارهای زشت شدند اما خجالت نکشیدند و حیا نکردند، بنابراین، آن‌ها به سرنوشت کشته‌شدگان دچار می‌شوند و جزای آن‌ها مرگ است.»

<sup>۱۶</sup> خداوند چنین می‌فرماید: «بر سر چهارراهی بایستید و بپرسید که راه راست، یعنی راه خوبی که گذشتگان در آن قدم می‌زدند، کدام است، تا شما هم در آن راه بروید و جان سالم بدر برید. اما شما می‌گوئید: «نه، ما آن راه را دنبال نمی‌کنیم.» <sup>۱۷</sup> من بر شما نگهبانانی را مقرر کردم و شما را متوجه زنگ خطر ساختم، ولی شما اعتنا نکردید. <sup>۱۸</sup> پس ای قوم‌ها بشنوید و ای جماعتها ببینید که بر سر آن‌ها چه بلائی می‌آید. <sup>۱۹</sup> ای زمین گوش بده؛ من بلائی را بر سر این مردم می‌آورم که ثمره خیالات خود شان است. آن‌ها به کلام من توجه نکردند و تعلیمات مرا رد نمودند. <sup>۲۰</sup> پس چه فایده دارد که از



سرزمین سبا برای من بخور بیاورید و یا از کشورهای دور عطرهاى قيمتى. هديه‌هاى سوختنى شما را نمى‌پذيرم و قربانى‌هاى تان را قبول نمى‌کنم.»<sup>۲۱</sup> بنابراین، خداوند مى‌فرمايد: «من بر سر راه اين مردم سنگهاى لغزنده قرار مى‌دهم تا والدين با فرزندان و همسايگان و دوستان شان يکجا بلغزند و هلاک شوند.»

## حمله از جانب شمال

<sup>۲۲</sup> خداوند چنين مى‌فرمايد: «بينيد، لشکرى از سمت شمال مى‌آيد و قوم نيرومندی از دورترين نقطهٔ دنيا براى جنگ شما برخاسته است.»<sup>۲۳</sup> آن‌ها با کمان و نيزه مسلح بوده همگى افراد سنگدل و بيرحم‌اند. همه جنگجويان اسپ‌سوار هستند و صدای شان مانند غرش بحر است و براى جنگ با اورشليم آماده مى‌باشند.»

<sup>۲۴</sup> مردم اورشليم مى‌گويند: «ما آوازهٔ آن‌ها را شنیده‌ايم و از ترس، دستهاى ما لرزيد. مانند زنى که در حال زايمان باشد، درد و وحشت ما را فراگرفت.»<sup>۲۵</sup> ما جرأت نکرديم که به صحرا برويم و يا در جاده‌ها قدم بزيم، زيرا دشمن شمشير به دست دارد و ترس و خوف در همه جا است.»

<sup>۲۶</sup> خداوند مى‌فرمايد: «اى قوم برگزيدهٔ من، لباس ماتم بپوشيد و بر خاکستر بنشينيد؛ مثل کسى که در مرگ يگانه پسر خود عزا مى‌گيرد، گريه و نوحه را سر بدهيد، زيرا تاراجگران ناگهان بر سر تان هجوم مى‌آورند.»<sup>۲۷</sup> اى ارميا، همانطوریکه فلز را مى‌آزمایند، تو هم قوم برگزيدهٔ مرا امتحان کن تا رفتار و کردار آن‌ها برايت معلوم شود.<sup>۲۸</sup> آن‌ها همه سرسخت و سرکش شده بدگونى مى‌کنند و دلهاى شان مانند آهن و برنج سخت گرديده و اعمال شان گناه‌آلود است.<sup>۲۹</sup> آهن با دم آهنگر در کوره ذوب و تصفيه مى‌شود، اما قوم برگزيده و سرسخت من تصفيه شدنى نيست و مردم شرير از آن‌ها جدائى ندارند.<sup>۳۰</sup> آن‌ها نقرهٔ ناخالص هستند، زيرا من آن‌ها را ترک کرده‌ام.»

## موعظهٔ ارمیا در عبادتگاه

۷ خداوند به ارمیا فرمود: <sup>۲</sup> «به دم دروازهٔ عبادتگاه بایست این پیام را به مردم اعلام کن: ای مردم یهودا و ای کسانی که در خانهٔ خداوند برای عبادت وارد می‌شوید، <sup>۳</sup> به کلام خداوند قادر مطلق، خدای اسرائیل گوش بدهید که می‌فرماید: روش و کردار تان را اصلاح کنید، آنگاه من به شما موقع می‌دهم تا در اینجا ساکن باشید. <sup>۴</sup> فریب سخنان دروغ را نخورید که می‌گویند: «عبادتگاه خداوند، عبادتگاه خداوند، عبادتگاه خداوند این است.» <sup>۵</sup> اگر براستی رفتار و کردار تان را تغییر بدهید، از روی انصاف با یکدیگر معامله کنید، <sup>۶</sup> به بیگانگان و یتیمان و بیوه‌زنان ظلم ننمائید، خون بیگناهان را نریزید و از پیروی خدایان دیگر که بجز ضرر و زیان، فایدهٔ دیگری برای تان ندارد، دست بردارید، <sup>۷</sup> آنوقت من به شما اجازه می‌دهم در این سرزمینی که به اجداد شما برای همیشه بخشیده‌ام ساکن باشید.

<sup>۸</sup> اما شما به سخنان دروغ که منفعتی برای تان ندارد، اتکاء می‌کنید. <sup>۹</sup> دست به دزدی می‌زنید، مرتکب قتل و زنا می‌شوید، قسم دروغ می‌خورید، به بتِ بعل هدیه تقدیم می‌کنید و خدایان بیگانه را که نمی‌شناسید، می‌پرستید. <sup>۱۰</sup> بعد به این خانه که به نام من یاد می‌شود، می‌آئید و در حضور من می‌ایستید و می‌گوئید: «ما محفوظ و در امان هستیم!» باز می‌روید دوباره به همان اعمال زشت دست می‌زنید. <sup>۱۱</sup> آیا این خانه‌ای که به اسم من نامیده می‌شود در نظر شما مخفی‌گاه دزدان است؟ بدانید که من ناظر همهٔ اعمال شما هستم. <sup>۱۲</sup> به شهر شیلوه که در آنجا اولین عبادتگاه من واقع بود، بروید و ببینید که بخاطر شرارت مردم اسرائیل با آن چه کردم. <sup>۱۳</sup> حالا با وجودیکه مرتب با شما سخن گفتم و هشدار دادم، شما نشنیدید. شما را فراخواندم، اما جواب ندادید و همچنان به کارهای زشت تان ادامه دادید. <sup>۱۴</sup> بنابراین، من بر سر این عبادتگاه که به نام من یاد می‌شود، یعنی همین جایی که به پدران تان دادم و شما به آن دل بسته‌اید، همان بلائی را می‌آورم که بر سر شیلوه آوردم. <sup>۱۵</sup> و همانطوریکه برادران افرایمی شما را از حضور خود راندم، شما را هم می‌رانم.»

## نافرمانی مردم

<sup>۱۶</sup> پس تو ای ارمیا، دیگر برای این مردم دعا نکن، بخاطر آن‌ها گریه و زاری مکن و پیش من از آن‌ها شفاعت منما، زیرا من قبول نمی‌کنم. <sup>۱۷</sup> مگر نمی‌بینی که آن‌ها در شهرهای یهودا و کوچه‌های اورشلیم به چه کارهائی دست می‌زنند؟ <sup>۱۸</sup> کودکان هیزم جمع می‌کنند، پدران شان آتش می‌افروزند، زن‌ها خمیر می‌کنند و برای ملکه آسمان نان می‌پزند و برای خدایان دیگر هدایای نوشیدنی تقدیم می‌کنند و مرا خشمگین می‌سازند. <sup>۱۹</sup> آیا این کارهای شان ضرری به من می‌رساند؟ نه، آن‌ها فقط به خود لطمه می‌زنند و خود را رسوا می‌سازند. <sup>۲۰</sup> بنابراین من، خداوند متعال، با آتش خشم و غضب خود این خانه را با انسان، حیوان، درختان، کشتزارها و محصولات زمین می‌سوزانم و هیچ کسی نمی‌تواند آن را خاموش سازد.

<sup>۲۱</sup> خداوند قادر مطلق، خدای اسرائیل چنین می‌فرماید: «هدیه‌های سوختنی را با قربانی‌های تان یکجا کرده همه را بخورید، <sup>۲۲</sup> زیرا روزی که اجداد شما را از مصر بیرون آوردم و با آن‌ها سخن گفتم و احکام خود را به آن‌ها دادم، از آن‌ها نخواستم که برای من هدیه و قربانی بیاورند، <sup>۲۳</sup> اما امر کردم که از احکام من پیروی کنند تا من خدای شان باشم و آن‌ها قوم برگزیده من. و فقط راهی را که من نشان می‌دهم دنبال نمایند تا خیر و خوبی ببینند. <sup>۲۴</sup> اما آن‌ها از امر من اطاعت نکردند و به کلام من گوش ندادند، بلکه با سرسختی به راه خود رفتند و وضع شان بدتر از پیشتر شد. <sup>۲۵</sup> از همان روزی که اجداد تان از مصر خارج شدند تا به امروز بندگان خود، یعنی انبیاء را هر روز پیش شما فرستادم، <sup>۲۶</sup> ولی کسی نه به سخنان شان گوش داد و نه توجهی کرد، بلکه زیادتیر سخت دل شدند و به کارهای بدتر از آنکه پدران شان کردند، دست زدند.

<sup>۲۷</sup> پس آنچه را به تو می‌گویم برای آن‌ها بیان کن، اما آن‌ها به تو گوش نمی‌دهند. تو آن‌ها را فراخوان، ولی توقع نداشته باش که آن‌ها جواب بدهند. <sup>۲۸</sup> بگو اینها قومی هستند که از امر خداوند، خدای خود اطاعت نمی‌کنند و نمی‌خواهند اصلاح شوند. راستی و صداقت

از بین رفته است و کسی هم حرفی از راستی نمی‌زند.

## اعمال گناه‌آلود مردم در وادی حنوم

<sup>۲۹</sup> ای مردم اورشلیم، موهای تان را بتراشید و دور بیندازید. بر بلندیها بالا شوید و گریه و نوحه کنید، زیرا شما آتش خشم مرا برافروختید و من خداوند، شما را طرد کرده‌ام.»

<sup>۳۰</sup> خداوند می‌فرماید: «مردم یهودا کارهای زشتی در برابر چشمان من کرده‌اند و در این عبادتگاهی که به اسم من نامیده می‌شود، بت‌پرستی کردند و آن را نجس ساختند. <sup>۳۱</sup> در وادی بنی حنوم رفتند و در آنجا قربانگاهی بنام توفت ساختند تا پسران و دختران خود را که من نه امر کرده بودم و نه حتی از خاطرم گذشته بود، در آتش بسوزانند و قربانی کنند. <sup>۳۲</sup> بنابراین، روزی می‌رسد که آنجا را توفت یا وادی بنی حنوم نمی‌گویند، بلکه بنام وادی قتل یاد خواهد شد، زیرا در آنجا اجساد زیادی را دفن می‌کنند که دیگر جایی باقی نمی‌ماند. خداوند چنین فرموده است. <sup>۳۳</sup> اجساد این قوم خوراک مرغان هوا و حیوانات زمین می‌شود و هیچ کسی زنده نمی‌ماند که آن‌ها را براند. <sup>۳۴</sup> من به آواز خوشی و صدای شاد عروس در شهرهای یهودا و کوچه‌های اورشلیم خاتمه می‌دهم و این سرزمین را به ویرانه‌ای تبدیل می‌کنم.»

**۸** <sup>۱</sup> خداوند می‌فرماید: «در آن وقت دشمنان استخوانهای پادشاهان یهودا را با استخوانهای بزرگان، کاهنان، انبیاء و اهالی اورشلیم از قبرهای شان بیرون می‌آورند، <sup>۲</sup> و بروی زمین در مقابل آفتاب، مهتاب و ستارگان که معبود و معشوق شان بودند و از آن‌ها پیروی می‌نمودند، پهن می‌کنند. به عوض اینکه آن استخوانها جمع شده دفن شوند، مثل پارو بروی زمین باقی می‌مانند. <sup>۳</sup> کسانی که از این قوم فاسد زنده بمانند به هر جایی که آن‌ها را پراکنده سازم، مرگ را بر زندگی ترجیح خواهند داد.» خداوند قادر مطلق چنین فرموده است.

## گناه و مجازات

<sup>۴</sup> به آن‌ها بگو که خداوند چنین می‌فرماید: «کسی که می‌افتد، آیا دوباره بر نمی‌خیزد؟ کسی که به راه غلط می‌رود، آیا دوباره براه راست بر نمی‌گردد؟<sup>۵</sup> پس چرا این مردم گمراه شده‌اند، از فریبکاری دست نمی‌کشند و بسوی من بر نمی‌گردند؟<sup>۶</sup> من بدقت به سخنان آن‌ها گوش دادم، اما از آن‌ها یک حرف راست هم نشنیدم. هیچ کسی از گناه خود توبه نمی‌کند. می‌گویند: «من چه گناه کرده‌ام؟» مانند اسبی که به میدان جنگ می‌رود، همگی براه غلط خود شان روان هستند.<sup>۷</sup> حتی لگ‌لگ زمان بازگشت خود را می‌داند. فاخته و عُجی و کلنگ هم می‌دانند که در کدام موسم سال کوچ کنند، اما قوم برگزیده من از قوانین من خبر ندارند.

<sup>۸</sup> چطور می‌گویند: «ما همه مردم فهمیده هستیم و احکام خداوند را می‌دانیم،» در حالیکه علمای مذهبی شما احکام مرا به غلط تعبیر کرده‌اند؟<sup>۹</sup> کسانی که دعوی حکمت می‌کنند خجل و رسوا و گرفتار می‌شوند. آن‌ها کلام مرا رد کرده‌اند، پس آن‌ها چه حکمت دارند؟<sup>۱۰</sup> بنابراین، زنان شان را به دیگران می‌دهم و مزارع آن‌ها را به بیگانگان می‌بخشم، زیرا همه آن‌ها، از خورد تا بزرگ طمع‌کاراند. حتی کار انبیاء و کاهنان هم دروغ و فریب است.<sup>۱۱</sup> زخمهای قوم برگزیده مرا سطحی دانسته و مداوا نکردند. به آن‌ها وعده سلامتی می‌دهند، در حالیکه سلامتی وجود ندارد.<sup>۱۲</sup> آن‌ها به کارهای شرم‌آور دست زدند و بت‌ها را پرستیدند، اما خجالت نکشیدند و حیا نکردند، بنابراین، من آن‌ها را جزا می‌دهم تا بمیرند و در بین کشته‌شدگان بیفتند.»

<sup>۱۳</sup> خداوند می‌فرماید: «من آن‌ها را با تمام محصول زمین شان بکلی نابود می‌کنم که دیگر نه انگور در تاک و نه انجیر در درخت دیده شود. حتی برگها هم خشک می‌گردند و هر چیزی را که به آن‌ها داده‌ام، پس می‌گیرم.»

<sup>۱۴</sup> آن‌ها می‌گویند: «چرا اینجا آرام بنشینیم؟ بیائید به شهرهای مستحکم برویم و در آنجا

هلاک شویم، چونکه خداوند، خدای ما، ما را محکوم به مرگ کرده است و جام زهر را به ما داده است که بنوشیم. زیرا ما در برابر خداوند گناه کرده ایم.<sup>۱۵</sup> در انتظار صلح بودیم، اما خیری ندیدیم. توقع بهبودی را داشتیم، اما وحشت نصیب ما شد.<sup>۱۶</sup> صدای اسپان دشمن از دان شنیده می شود و شیئه اسپان قوی آن ها تمام زمین را بلرزه آورده اند. آن ها می آیند تا این سرزمین را با هر چیزیکه در آن است از بین ببرند و شهرهای آنرا با تمام ساکنین شان نابود کنند.»

<sup>۱۷</sup> خداوند می فرماید: «من مارهای سمی را که نمی توانید افسون کنید، به جان تان می فرستم تا شما را بگزند.»

## اندوه ارمیا برای مردم

<sup>۱۸</sup> خوشی از من فرار کرده و جای آنرا غم و اندوه گرفته است.<sup>۱۹</sup> بشنوید، صدای ناله قوم بیچاره من از دور و نزدیک به گوش این سرزمین می رسد. آن ها می پرسند: «آیا خداوند در سهیون نیست؟ مگر پادشاهش آنجا را ترک کرده است؟» خداوند جواب می دهد: «چرا با پرستش بتهای مردم بیگانه خشم مرا برانگیختید؟»<sup>۲۰</sup> مردم می گویند: «موسم درو گذشت، تابستان به آخر رسید، ولی ما نجات نیافتیم.»

<sup>۲۱</sup> بخاطریکه قوم بیچاره من غم و اندوه دارند، دل من هم از غم پُر است. ماتم گرفته ام و حیران مانده ام.<sup>۲۲</sup> آیا مرهمی در جلعاد وجود ندارد؟ آیا طبیبی در آنجا نیست؟ پس چرا قوم من تداوی نمی شوند و شفا نمی یابند؟

<sup>۹</sup> ای کاش، سر من چشمه آب و چشمانم فواره اشک می بود تا شب و روز برای کشتگان قوم بیچاره خود می گریستم.<sup>۲</sup> ای کاش، در بیابان منزلی می داشتم تا قوم خود را ترک کرده به آنجا پناه می بردم، زیرا آن ها همه زناکار و خیانتکاراند.

<sup>۳</sup> خداوند می فرماید: «زبان شان همیشه برای دروغ آماده است. در این سرزمین بجای

صداقت، خیانت حکمفرما است و مردم هر روز به شرارت خود می‌افزایند و مرا نمی‌شناسند.»

<sup>۴</sup> مواظب دوستان تان باشید و به برادر تان اعتماد نکنید، زیرا برادران تان همه فریبکارند و دوستان تان غیبت و بدگوئی می‌کنند. <sup>۵</sup> آن‌ها دوستان خود را فریب می‌دهند و حرف راستی از زبان شان شنیده نمی‌شود. زبان خود را به دروغ عادت داده‌اند و با گناه کردن خود را خسته می‌سازند.

<sup>۶</sup> خداوند می‌فرماید: «تو در بین مردمی زندگی می‌کنی که همه دروغگو و فریبکاراند و نمی‌خواهند مرا بشناسند.»

<sup>۷</sup> بنابراین، خداوند قادر مطلق می‌فرماید: «آن‌ها را در کورهٔ آتش گذاشته تصفیه می‌کنم، بغیر از این، با این قوم گناهکار چه کرده می‌توانم؟ <sup>۸</sup> زبان شان مانند تیر زهرآلود است و از دهان شان همیشه دروغ جاریست. در ظاهر با همسایهٔ خود دوستانه صحبت می‌کنند، اما در باطن علیه آن‌ها دسیسه می‌سازند. <sup>۹</sup> پس آیا آن‌ها را بخاطر این کارهای شان جزا ندهم؟ آیا نباید از چنین قومی انتقام بگیرم؟»

<sup>۱۰</sup> برای کوهها گریه و نوحه را سر می‌دهم و برای کشتزارها و دشتهای ماتم می‌کنم، زیرا آن‌ها همه سوخته و خشک شده‌اند و هیچ زنده‌جانی از آنجا عبور نمی‌کند. صدای رمه و گله شنیده نمی‌شود و مرغان هوا و حیوانات همه فرار کرده‌اند. <sup>۱۱</sup> «من اورشلیم را به خرابه‌ای تبدیل می‌نمایم و آن را مأوای شغالان می‌سازم. شهرهای یهودا را ویران و خالی از سکنه می‌کنم.»

<sup>۱۲</sup> من پرسیدم: «ای خداوند، چرا این سرزمین را به بیابان خشک و ویران تبدیل می‌کنی تا هیچ کسی نتواند از آن بگذرد؟ کدام شخص دانائی می‌تواند این نکته را درک کند؟ به چه کسی این موضوع را بیان کرده‌ای تا او بتواند به دیگران توضیح بدهد؟»

<sup>۱۳</sup> خداوند جواب داد: «بخاطری که احکام مرا که به آن‌ها دادم رد کردند، به کلام من

گوش ندادند و مطابق آن رفتار نمودند،<sup>۱۴</sup> بلکه با سرسختی دنبال هوسهای قلبی خود رفتند و طوریکه اجدادشان به آنها آموخته بودند، پیرو بتِ بعل شدند.<sup>۱۵</sup> بنابراین، من، خداوند قادر مطلق، خدای اسرائیل، خوراک این قوم را بوته‌های تلخ می‌سازم و به آنها آب زهرآلود می‌دهم که بنوشند.<sup>۱۶</sup> آنها را در میان اقوامی که نه خودشان و نه اجدادشان می‌شناختند، پراکنده می‌سازم. در آنجا هم دشمنان را با شمشیر می‌فرستم تا همه را هلاک کنند.»

## فریاد مردم برای کمک

<sup>۱۷</sup> خداوند قادر مطلق چنین می‌فرماید: «به آنچه که روی می‌دهد، بیندیشید! دنبال زنان نوحه‌گر بفرستید و از ماهرترین آنها دعوت کنید که بیایند.»

<sup>۱۸</sup> مردم گفتند: «بروید آنها را فوراً بیاورید و چنان نوحه‌کنند تا چشمان ما پر از اشک گردند و از مژگان ما آب جاری شود.<sup>۱۹</sup> صدای ناله و گریه از سهیون بگوش می‌رسد که می‌گوید: چگونه غارت و چقدر رسوا شدیم، ما باید سرزمین خود را ترک کنیم، زیرا خانه‌های ما ویران شده‌اند.»

<sup>۲۰</sup> ای زنان، به کلام خداوند گوش بدهید و به سخنان او توجه کنید. به دختران تان بیاموزید که چگونه نوحه‌کنند و به همسایگان تان تعلیم بدهید که چطور ماتم بگیرند،<sup>۲۱</sup> زیرا مرگ از راه کلکین به قصرهای ما داخل شده است. کودکان را در کوچه‌ها و جوانان را در چهارراهی‌ها در کام خود فرومی‌برد.<sup>۲۲</sup> خداوند می‌فرماید: «به مردم بگو: اجساد انسانها مثل پارو در صحرا و مانند خوشه‌های گندم پشت سر دروگر، می‌افتند و کسی پیدا نمی‌شود که آنها را جمع و دفن کند.»

<sup>۲۳</sup> خداوند چنین می‌فرماید: «مردم حکیم نباید به حکمت خود ببالد و نه شخص نیرومند به نیروی خود. همچنین، مرد ثروتمند نباید به ثروت خود افتخار کند،<sup>۲۴</sup> بلکه به این ببالد که مرا می‌شناسد و یقین دارد که من خداوند هستم. دوستی و عدالت و راستی



را بر روی زمین برقرار می‌سازم، زیرا این چیزها مرا راضی و خوشنود می‌کنند.» خداوند چنین فرموده است.

<sup>۲۵-۲۶</sup> خداوند می‌فرماید: «به یقین زمانی فرامی‌رسد که من مردم مصر، یهودا، ادوم، عمون، موآب و ساکنین صحرا را که موهای خود را کوتاه می‌کنند، به جزای اعمال شان می‌رسانم. این مردم همه مختون‌اند، اما ختنه آن‌ها فقط به پیروی از رسم و رواج بوده است و هیچیک از این مردم و همچنین قوم اسرائیل به پیمان من وفا نکرده است.»

## بت پرستی و عبادت واقعی

۱۰ ای قوم اسرائیل، به این پیام خداوند گوش بدهید<sup>۲</sup> که به شما می‌فرماید: «از رسم و رواج اقوام دیگر تقلید نکنید و مثل آن‌ها از حرکت ستارگان و علامه افلاک نترسید،<sup>۳</sup> زیرا راه و رسم آن‌ها غلط است. درختی را از جنگل می‌برند و نجار با تیشه خود از آن مجسمه‌ای می‌سازد.<sup>۴</sup> بعد آن را با نقره و طلا زینت داده با چکش و میخ در یک جایی محکم می‌کند تا نیفتد.<sup>۵</sup> بت آن‌ها مانند آدمک سر خرم در گرد بادرنگ است که حرف زده نمی‌تواند و کسی باید آنرا بردارد و از یکجا به جای دیگر ببرد، زیرا راه رفته نمی‌تواند. پس شما نباید از آن‌ها بترسید، چونکه به کسی خیر یا شر رسانده نمی‌توانند.»

<sup>۶</sup> ای خداوند، تو همتا نداری، چون تو با عظمت هستی و نام تو هم بزرگ و با قدرت است.<sup>۷</sup> ای پادشاه اقوام جهان، کیست که از تو نترسد. تنها تو لایق ستایش هستی و در بین تمام حکیمان دنیا مثل تو کسی نیست.<sup>۸</sup> این مردم، نادان و احمق هستند. از بت‌های چوبی چه می‌توانند بیاموزند؟<sup>۹</sup> از ترشیش نقره کوبیده و از اوفاز طلا می‌آورند و صنعتگران و زرگران با آن‌ها بت‌ها را پوش می‌کنند. بعد خیاطان ماهر از پارچه‌های آبی و بنفش برای آن‌ها لباس تهیه می‌کنند.<sup>۱۰</sup> لاکن خداوند، خدای حق است. او خدای زنده و پادشاه ابدی می‌باشد. از خشم او تمام زمین می‌لرزد و اقوام جهان در برابر قهر او

نمی‌توانند مقاومت کنند.

<sup>۱۱</sup> به آن مردم بگوئید: «خدایانی که آسمان‌ها و زمین را خلق نکرده‌اند، از روی زمین و از زیر آسمان محو می‌شوند.»

<sup>۱۲</sup> خداوند با دست قدرت خود زمین را ساخت و با حکمت خود جهان را بنا نهاد و با علم و دانش خود آسمان‌ها را برافراشت. <sup>۱۳</sup> به امر او آب‌های آسمان به غرش می‌آیند و ابرها را از دورترین نقاط آن آورده، رعد و برق و باران را می‌فرستد. باد را از محل و جایگاهش بیرون می‌آورد. <sup>۱۴</sup> مردم بت‌پرست، نادان و بی‌شعوراند. زرگرانی که بت می‌سازند، رسوا می‌شوند، زیرا چیزی را که می‌سازند دروغین و بیجان است. <sup>۱۵</sup> این بتها بی‌ارزش و زبون‌اند و در روز محاکمه تلف می‌شوند. <sup>۱۶</sup> اما خداوند، خدای یعقوب مثل آن بتها نیست، بلکه او خالق همه موجودات است. اسرائیل قوم برگزیده او است و نام او خداوند، قادر مطلق می‌باشد.

## تبعید آینده

<sup>۱۷</sup> ای کسانی که در محاصره هستید، دارائی تان را جمع کنید، <sup>۱۸</sup> زیرا خداوند چنین می‌فرماید: «این بار ساکنین این سرزمین را ریشه‌کن می‌سازم و بلائی را نازل می‌کنم که دامنگیر همه آن‌ها شود.»

<sup>۱۹</sup> افسوس بحال من که زخمهای من عمیق‌اند و درمان پذیر نیستند. اما با خود گفتم که باید تحمل کنم، چون جزای من همین است. <sup>۲۰</sup> خیمه من خراب شد و طنابها بریده شدند. فرزندانم از آغوشم رفتند دیگر آن‌ها را نمی‌بینم. کسی نیست که خیمه مرا دوباره برپا کند و پرده‌هایم را بیاویزد.

<sup>۲۱</sup> رهبران ما احمق شده‌اند از خداوند هدایت نمی‌طلبند، بنابراین، کامروا نمی‌شوند مردم شان مثل رمه بی‌چوپان پراکنده می‌گردند. <sup>۲۲</sup> بشنوید! خبری از دور می‌آید و غوغای سپاه

بزرگی از سمت شمال بگوش می‌رسد تا شهرهای یهودا را ویران کرده آن‌ها را مأوای شغالان سازند.

<sup>۲۳</sup> ای خداوند، می‌دانم که انسان ادارهٔ سرنوشت خود را در دست ندارد و قادر نیست که مسیر زندگی خود را تعیین کند. <sup>۲۴</sup> پس ای خداوند، با ملایمت مرا اصلاح کن نه با خشم و غضب، ورنه از بین می‌روم. <sup>۲۵</sup> خشم و غضبت را بر اقوامی فروآور که ترا نمی‌شناسند و نام ترا بر زبان نمی‌آورند. آن‌ها قوم اسرائیل را از بین برده سرزمین شان را ویران کرده‌اند.

## پیمان شکنی اسرائیل و یهودا

۱۱ خداوند این پیام را به ارمیا فرستاد: <sup>۲</sup> به موضوع پیمان من گوش بده و به مردم یهودا و اهالی اورشلیم بگو <sup>۳</sup> که خداوند، خدای اسرائیل می‌فرماید: «لعنت بر آن کسی که به مضمون این پیمان توجه نکند. <sup>۴</sup> این همان پیمانی است که وقتی اجداد تان را از مصر که حکم کورهٔ آهن را برای شان داشت بیرون آوردم، با آن‌ها بستم و گفتم که طبق کلام من رفتار کنند و احکام مرا بجا آورند، تا آن‌ها قوم برگزیدهٔ من باشند و من خدای شان. <sup>۵</sup> آنگاه من به وعده‌ای که به اجداد تان داده‌ام وفا می‌کنم و سرزمینی را که شیر و عسل در آن جاریست و شما امروز در آن زندگی می‌کنید، به آن‌ها می‌بخشم.» من جواب دادم: «بلی، چنین باد!»

<sup>۶</sup> خداوند به من فرمود: «این پیام را به شهرهای یهودا و جاده‌های اورشلیم اعلام کن و به مردم بگو که به مضمون پیام من گوش بدهند و طبق آن عمل کنند. <sup>۷</sup> زیرا وقتی که اجداد تان را از سرزمین مصر بیرون آوردم، به آن‌ها هوشدار دادم و تا به امروز مرتب تأکید کردم که از کلام من پیروی نمایند، <sup>۸</sup> اما آن‌ها اطاعت نکردند و به احکام و پیمان من گوش ندادند. آن‌ها همگی با سرسختی دنبال میل فاسد خود رفتند و از احکام پیمان من پیروی ننمودند، بنابراین، من هم تمام جزاهائی را که در آن پیمان ذکر شده بود در

حق شان اجرا کردم.»

<sup>۹</sup> خداوند به من فرمود: «مردم یهودا و اهالی اورشلیم علیه من تمرد کرده‌اند. <sup>۱۰</sup> آن‌ها به راه گناه‌آلود قدیم که پدران شان می‌رفتند، رجوع کردند. پدران آن‌ها هم به کلام من گوش ندادند و به پرستش خدایان دیگر پرداختند. چون مردم اسرائیل و یهودا پیمانی را که با اجداد شان بسته بودم شکستند، <sup>۱۱</sup> بنابراین، من چنان بلائی را بر سر شان می‌آورم که نتوانند از آن فرار کنند و هر قدر پیش من زاری و دعا کنند، دعای شان را قبول نمی‌کنم. <sup>۱۲</sup> بعد مردم یهودا و اهالی اورشلیم پیش خدایان خود پناه می‌برند و قربانی تقدیم می‌کنند، اما آن خدایان هرگز نمی‌توانند آن‌ها را از آن بلائی که دامنگیر شان می‌شود، نجات بدهند. <sup>۱۳</sup> ای مردم یهودا، شما به تعداد شهرهای تان خدایان دارید و به تعداد جاده‌های اورشلیم قربانگاه‌های شرم‌آور ساخته‌اید تا برای بتِ بعل قربانی تقدیم کنید.

<sup>۱۴</sup> اما تو ارمیا، نباید برای این مردم دعای خیر کنی و نه پیش من زاری و از آن‌ها شفاعت نمائی، زیرا که من دیگر به التماس آن‌ها در هنگام سختی گوش نمی‌دهم. <sup>۱۵</sup> چون قوم محبوب من به آنچنان کارهای زشت دست زده‌اند، دیگر حق ندارند که به عبادتگاه من داخل شوند. آیا نذر و قربانی می‌تواند شما را از نابودی نجات بدهد و به شما خوشی بخشد؟ <sup>۱۶</sup> یک وقتی من آن‌ها را درخت زیتون سرسبز، پُر از میوه خوب و اعلی مسمی نمودم، اما حالا با یک غرش طوفان برگه‌هایش را می‌سوزانم و شاخه‌هایش را می‌شکنم. <sup>۱۷</sup> من، خدای قادر مطلق، مردم یهودا و اسرائیل را مثل نهالی نشانده بودم، ولی اکنون می‌خواهم بلائی را بر سر شان نازل کنم، به سبب شرارتی که به ضد خویشان کردند و برای بتِ بعل قربانی تقدیم نموده و خشم مرا به هیجان آوردند.»

## توطئه علیه ارمیا

<sup>۱۸</sup> خداوند از دسیسه‌ای که دشمنان علیه من چیده بودند، به من خبر داد، <sup>۱۹</sup> اما من مثل بره بیگناهی که برای کشتن برده می‌شود، نمی‌دانستم که آن‌ها قصد کشتن مرا دارند و بر

ضد من توطئه کرده‌اند. آن‌ها می‌گفتند: «بیائید این درخت را با میوه‌هایش از بین ببریم و نامش را از صفحه زندگی محو کنیم که دیگر هرگز یاد نشود!»<sup>۲۰</sup> اما تو ای خداوند قادر مطلق، که داور عادل هستی، از افکار و انگیزه دل آن‌ها خبر داری، پس عرض خود را بحضور تو ارائه می‌دارم تا انتقام مرا از آن‌ها بگیری.

**۲۱-۲۲** خداوند در جواب فرمود: «مردم عناتوت که قصد کشتن ترا دارند و می‌گویند: «بنام خداوند نبوت نکن، ورنه ترا با دست خود می‌کشیم»، همه جزا می‌بینند، جوانان آن‌ها با شمشیر کشته می‌شوند، پسران و دختران شان از قحطی و گرسنگی می‌میرند<sup>۲۳</sup> و حتی یک نفر آن‌ها هم زنده نمی‌ماند، زیرا وقت مجازات مردم عناتوت فرارسیده است و مصیبت بزرگی بر سر آن‌ها آمدنی است.»

## ارمیا بحضور خداوند شکایت می‌کند

**۱۲** ای خداوند،<sup>۱</sup> تو عادلتر از آن هستی که من با تو بحث و مجادله کنم. اما می‌خواهم از تو بپرسم که چرا مردم خطا کار در زندگی سعادت‌مند هستند؟ چرا کسانی که شیراند، در آسایش زندگی می‌کنند؟<sup>۲</sup> تو آن‌ها را می‌کاری و آن‌ها ریشه می‌دوانند، نمو می‌کنند و ثمر می‌دهند. ترا با زبان خود مدح می‌کنند، اما دل‌های شان از تو دوراند.<sup>۳</sup> ولی ای خداوند، تو مرا می‌شناسی. تو مرا می‌بینی و از دل امتحان شده من آگاهی. ای خداوند، تو آن‌ها را مانند گوسفند به کشتارگاه ببر و در آنجا تا روز کشتن شان نگاهدار.<sup>۴</sup> تا چه وقت این سرزمین ماتم بگیرد و گیاهان آن خشک باشند؟ بخاطر گناهان ساکنین آن، حتی حیوانات و پرندگان تلف شده‌اند. می‌گویند: «خدا اعمال ما را نمی‌بیند.»

## جواب خداوند به ارمیا

**۵** خداوند جواب داد: «تو که با مردم پیاده دویدی و اینچنین خسته شدی، پس چگونه می‌توانی با اسبان مسابقه کنی؟ اگر در یک سرزمین محفوظ و با امنیت از پا بیفتی، در

جنگلهای انبوه اردن چه خواهی کرد؟<sup>۶</sup> حتی برادران و خانواده‌ات به تو خیانت کرده و باهم علیه تو دسیسه چیده‌اند. پس اگر با تو دوستانه حرف بزنند، به آن‌ها اعتماد نکن.»

<sup>۷</sup> خداوند فرمود: «من اسرائیل را ترک نموده و قوم برگزیده خود را طرد کرده‌ام. من عزیز خود را به دست دشمنان سپرده‌ام.<sup>۸</sup> قوم برگزیده من مانند شیر جنگل بر من غریبه‌اند، بنابراین، من از آن‌ها بیزار شده‌ام.<sup>۹</sup> قوم برگزیده من مثل پرنده رنگارنگی است که مرغان شکاری از هر طرف او را مورد حمله قرار می‌دهد. بروید حیوانات درنده را جمع کرده بیاورید تا بخورند.<sup>۱۰</sup> حاکمان بسیاری تا کستانهای مرا خراب کرده، مزارع مرغوب مرا پایمال نموده‌اند و سرزمین قشنگ مرا به بیابان خشک تبدیل کرده‌اند.<sup>۱۱</sup> همه را چنان ویران ساخته‌اند که صدای ناله و ماتمش به گوش من رسیده است. تمام آن سرزمین خراب شده و هیچ کسی به آن توجه نمی‌کند.<sup>۱۲</sup> مهاجمین همه جا را غارت می‌کنند، زیرا جنگ و شمشیر را فرستادم تا سرتاسر آن سرزمین را از بین برده و هیچ کسی در امان نباشد.<sup>۱۳</sup> قوم برگزیده من گندم کاشتند، اما خار را درو کردند. زحمت زیاد کشیده‌اند، ولی فایده‌ای ندیده‌اند. بخاطر خشم شدید من محصول شان تباه شد و از این جهت شرمنده هستند.»

## وعده خدا به همسایگان اسرائیل

<sup>۱۴</sup> خداوند در مورد همسایگان شریر قوم برگزیده خود می‌فرماید: «آن‌ها سرزمینی را که من به قوم اسرائیل بعنوان میراث بخشیده بودم، غارت کرده‌اند، بنابراین، طوریکه مردم یهودا را از سرزمین شان راندم آن‌ها را هم از کشور شان می‌رانم،<sup>۱۵</sup> ولی بعد از آنکه آن‌ها را تبعید کردم، دوباره بر آن‌ها رحم کرده هر یک را به کشور شان برمی‌گردانم.<sup>۱۶</sup> سپس اگر آن‌ها جداً راه و رسم مرا بیاموزند (طوریکه قبلاً به قوم برگزیده من رسم و روش بعل را یاد داده بودند) و تنها بنام من قسم بخورند، آنوقت من آن‌ها را جزو قوم برگزیده خود می‌سازم.<sup>۱۷</sup> اما اگر قومی به سخنان من گوش ندهد، پس آن قوم را بکلی

ریشه‌کن ساخته از بین می‌برم.» این کلام خداوند است.

## کمر بند کتانی

۱۳<sup>۱</sup> خداوند به من فرمود: «برو یک کمر بند کتانی بخر و بدور کمرت ببند، اما آنرا در آب غوطه نزن.»<sup>۲</sup> پس من یک کمر بند خریدم و بدور کمرم بستم.<sup>۳</sup> بار دوم خداوند به من فرمود:<sup>۴</sup> «به کنار دریای فرات برو و آن کمر بند را در شگاف صخره‌ای پنهان کن.»<sup>۵</sup> من رفتم و مطابق هدایت خداوند آن را پنهان کردم.<sup>۶</sup> بعد از یک زمان طولانی خداوند به من فرمود: «حالا برو و کمر بند را از دریای فرات بیاور.»<sup>۷</sup> من به کنار دریای فرات رفتم و کمر بند را از جایی که پنهان کرده بودم، آوردم، اما دیدم که کمر بند بکلی شاریده بود و از آن کاری گرفته نمی‌شد.

۸-۹<sup>۸</sup> آنگاه خداوند فرمود: «به همین قسم من غرور یهودا و اورشلیم را از بین می‌برم.<sup>۱۰</sup> وضع این مردم شیرین که به کلام من گوش نمی‌دهند و با سرسختی دنبال هوسهای نفسانی خود می‌روند و خدایان دیگر را پیروی و پرستش می‌کنند، مثل همان کمر بند می‌شود و به درد هیچ کاری نمی‌خورند.<sup>۱۱</sup> همانطوری که کمر بند به کمر بسته می‌شود، من هم تمام مردم اسرائیل و یهودا را محکم به خود بسته می‌کردم تا قوم برگزیده من باشند و باعث عزت و افتخار نام من شوند، اما آن‌ها از من اطاعت نکردند.»

## خُم شراب

۱۲<sup>۱۲</sup> خداوند، خدای اسرائیل چنین فرمود: «به آن‌ها بگو که همه خُم‌های آن‌ها از شراب پُر می‌شوند.» اما آن‌ها به تو می‌گویند: «آیا خود ما نمی‌دانستیم که خُم‌های ما از شراب پُر می‌شوند؟»<sup>۱۳</sup> تو به آن‌ها بگو که خداوند چنین می‌فرماید: «تمام ساکنین این سرزمین را - از پادشاهانی که بر تخت داود می‌نشینند تا کاهنان و انبیاء و باشندگان اورشلیم - با شراب نشئه می‌سازم.<sup>۱۴</sup> آنگاه آن‌ها را و حتی والدین و فرزندان را به جان یکدیگر

می اندازم، بدون رحم و شفقت آن‌ها را هلاک می‌کنم و هیچ کسی را زنده نمی‌گذارم.»

## غرور و رسوائی اورشلیم

<sup>۱۵</sup> بشنوید و توجه کنید و مغرور نباشید! خداوند فرموده است. <sup>۱۶</sup> خداوند، خدای تان را احترام کنید، پیش از آنکه ظلمت را پدید آورد و پای تان بر کوههای تاریک بلغزد و آن نوری را که در انتظارش بودید به تاریکی مطلق و ظلمت سهمگین تبدیل کند. <sup>۱۷</sup> اگر گوش نکنید، بخاطر غرور شما در خفا گریه خواهم کرد و به تلخی اشک خواهم ریخت، زیرا قوم برگزیده خداوند به اسارت برده می‌شود.

<sup>۱۸</sup> خداوند به من فرمود: «به پادشاه و مادرش بگو که از تخت سلطنت پائین شوند، زیرا تاج باشکوه شاهی از سرشان برداشته شده است. <sup>۱۹</sup> دروازه‌های شهرهای جنوب یهودا بسته شده‌اند و کسی نیست که آن‌ها را باز کند. همه مردم یهودا به اسارت رفته‌اند.

<sup>۲۰</sup> بنگر، دشمن از سوی شمال می‌آید. کجاست آن گله زیبائی که به دست تو سپرده بودم؟ <sup>۲۱</sup> وقتیکه یارانت ترا شکست بدهند و بر تو حکومت کنند، چه می‌گوئی؟ مثل زنی که در حال زایمان باشد، درد می‌کشی. <sup>۲۲</sup> اما اگر از خود بپرسی که چرا این مصیبت‌ها بر سرت می‌آیند؛ بدان که بخاطر کثرت گناهانت این چنین رسوا و بی‌عفت شدی. <sup>۲۳</sup> آیا یک حبشی می‌تواند رنگ پوست خود را تغییر بدهد یا یک پلنگ می‌تواند خالهای خود را پاک کند؟ تو هم چون به کارهای بد عادت کرده‌ای، نمی‌توانی کار خوب بکنی.»

<sup>۲۴-۲۵</sup> خداوند می‌فرماید: «بنابران، سرنوشتی که من برایت تعیین کرده‌ام اینست: من ترا مثل کاهی که در اثر باد صحرا پراکنده می‌شود، پراکنده می‌سازم، زیرا تو مرا فراموش کرده و به چیزهای دروغ اعتماد نموده‌ای. <sup>۲۶</sup> من ترا برهنه ساخته و رسوا می‌کنم. <sup>۲۷</sup> فسق و فساد و زناکاری و کارهای شرم‌آورت را دیدم که بر تپه‌ها و در مزارع می‌کردی. افسوس بحال تو ای اورشلیم، تا چه وقت می‌خواهی ناپاک بمانی؟»



## خشکسالی شدید

۱۴<sup>۱</sup> خداوند در مورد خشکسالی یهودا به ارمیا فرمود: <sup>۲</sup> «سرزمین یهودا عزادار است. شهرهایش رنج می‌برند و مردم با غم و اندوه بر زمین نشسته‌اند و آواز گریه و ناله‌شان از اورشلیم شنیده می‌شود. <sup>۳</sup> ثروتمندان، خادمان خود را برای آوردن آب می‌فرستند. آن‌ها به ذخایر می‌آیند، اما از آب اثری نمی‌باشد. پس شرمنده و سرافکنده با ظرفهای خالی برمی‌گردند. <sup>۴</sup> زمین از خشکی چاک‌چاک شده است، زیرا هیچ باران نباریده است، بنابراین، دهقانان مایوس و غمگین‌اند. <sup>۵</sup> حتی آهو نیز چوپه‌های خود را در صحرا ترک می‌کند، زیرا سبزه و گیاهی پیدا نمی‌شود. <sup>۶</sup> گوره‌خرها هم بر تپه‌های خشک می‌ایستند و مانند شغالان از بی‌آبی نفَسک می‌زنند. بخاطر قلت خوراک چشمان شان ضعیف می‌شوند.»

<sup>۷</sup> ای خداوند، گرچه گناهان ما علیه ما گواهی می‌دهند، بارها ترا ترک کرده‌ایم و در برابر تو گناه ورزیده‌ایم، اما بخاطر نامت به ما کمک فرما. <sup>۸</sup> ای امید اسرائیل و ای رهائی بخش ما در وقت سختی، چرا مثل بیگانه‌ای که از سرزمین ما می‌گذرد و مانند مسافری که شبی مهمان ما می‌باشد، از ما بیگانه شده‌ای؟ <sup>۹</sup> چرا مانند جنگجوی ناتوانی که قادر نیست بجنگد، بیچاره گردیده‌ای؟ ای خداوند، تو در میان ما هستی و ما بنام تو یاد می‌شویم، پس ما را ترک نکن.

<sup>۱۰</sup> خداوند در باره این مردم چنین می‌فرماید: «آن‌ها دوست داشتند که از من دور و آواره شوند و بسوی من باز نگردند، بنابراین، من هم آن‌ها را نمی‌پذیرم، گناهان شان را فراموش نمی‌کنم و به سزای اعمال شان می‌رسانم.»

<sup>۱۱</sup> خداوند به من فرمود: «برای این مردم دعای خیر نکن. <sup>۱۲</sup> حتی اگر روزه هم بگیرند، به فریاد شان گوش نمی‌دهم و اگر برای من صدقه و قربانی بیاورند، قبول نمی‌کنم، بلکه آن‌ها را با شمشیر و قحطی و وبا هلاک می‌سازم.»

## اخطار به انبیای کاذب

<sup>۱۳</sup> آنگاه من گفتم: «ای خداوند، خدای متعال، انبیاء به آن‌ها می‌گویند که نه جنگ را می‌بینند و نه قحطی را. آن‌ها می‌گویند که تو به آن‌ها در این سرزمین صلح و آرامش واقعی عطا می‌کنی.»

<sup>۱۴</sup> خداوند در جواب فرمود: «انبیاء به نام من به دروغ نبوت می‌کنند. پیامهای آن‌ها از جانب من نیست و نه من به آن‌ها امر کرده‌ام که آن پیامها را به مردم بدهند. آن‌ها با رؤیاهای دروغ، سحر و جادو و از خیالات فریبنده خود نبوت می‌کنند.<sup>۱۵</sup> بنابراین، من خداوند، این انبیاء را که بنام من پیام‌هایی را که من به آن‌ها نداده‌ام به مردم می‌دهند و می‌گویند که جنگ نمی‌شود و قحطی نمی‌آید، با شمشیر و قحطی هلاک می‌سازم.<sup>۱۶</sup> همچنین این قومی که به پیامهای آن‌ها گوش می‌دهند، قربانی شمشیر و قحطی شده، جنازه‌های شان در کوچه‌های اورشلیم می‌افتند و هیچ‌کسی پیدا نمی‌شود که آن‌ها را دفن کنند. خود شان و همچنان زن و پسر و دختر آن‌ها را بخاطر گناهان شان جزا می‌دهم.

<sup>۱۷</sup> به آن‌ها بگو: بگزار شب و روز از چشمانم اشکِ اندوه جاری شود و آرام و قرار نداشته باشم، زیرا قوم برگزیده من زخم مهلکی خورده و صدمه بزرگی دیده است.<sup>۱۸</sup> اگر به صحرا بروم کشتگان شمشیر را می‌بینم و اگر در شهر وارد شوم با کسانی برمی‌خورم که در اثر بیماری و گرسنگی در حال جان‌کندن هستند. انبیاء و کاهنان، هر دو، به همه جاهای کشور سفر می‌کنند و به مردم اطمینان می‌دهند که خطری وجود ندارد و از چیزهایی حرف می‌زنند که خودشان بی‌خبرند.»

## مردم بحضور خداوند زاری می‌کنند

<sup>۱۹</sup> ای خداوند، آیا یهودا را بکلی ترک کرده‌ای؟ آیا از اهالی سهیون متنفر هستی؟ چرا ما را این چنین زده‌ای که درمانی ندارد؟ ما آرزوی صلح و آرامش داشتیم، اما خیری ندیدیم. منتظر بودیم که شفا بیابیم، ولی در عوض دچار وحشت شدیم.<sup>۲۰</sup> خداوندا، ما

در برابر تو گناه کرده‌ایم. ما به گناهان خود و اجداد خود اعتراف می‌کنیم.<sup>۲۱</sup> وعده‌هایت را بیاد آور و ما را ترک نکن. جایگاه تخت جلال خود را خوار و ذلیل نساز و پیمانی را که با ما بستى، مشکن.<sup>۲۲</sup> آیا بت‌های اقوام دیگر می‌توانند باران ببارانند؟ آیا آسمان می‌تواند بخودی خود باران بفرستد؟ ای خداوند خدای ما، چشم امید ما بسوی تو است، زیرا فقط تو می‌توانی این کارها را انجام بدهی.

## بربادی مردم یهودا

۱۵<sup>۱</sup> بعد خداوند به من فرمود: «اگر موسی و سموئیل هم در حضور من می‌ایستادند و برای این قوم شفاعت می‌نمودند، بر آن‌ها رحم نمی‌کردم. آن‌ها را از نظر من دور کن و بگذار که بروند!»<sup>۲</sup> هرگاه بپرسند که کجا بروند. بگو که خداوند چنین می‌فرماید: کسیکه مستوجب مرگ است بسوی مرگ، آنکه باید با شمشیر کشته شود بسوی شمشیر، هر کسیکه باید از قحطی بمیرد، بسوی قحطی و هر که سزاوار اسارت است بسوی اسارت.<sup>۳</sup> من چهار نوع بلا را بر آن‌ها نازل می‌کنم: شمشیر را برای کشتن آن‌ها، سگ‌ها را برای دریدن آن‌ها، مرغان هوا را برای خوردن گوشت آن‌ها و حیوانات وحشی را برای خوردن و هلاکت آن‌ها. خداوند چنین فرموده است.<sup>۴</sup> من آن‌ها را بخاطر کارهای زشتی که منسی، پسر حزقیاء، پادشاه یهودا در اورشلیم کرد چنان جزای سختی می‌دهم که تمام ممالک جهان از شنیدن آن به وحشت بیفتند.»

۵<sup>۵</sup> خداوند می‌فرماید: «ای مردم اورشلیم، چه کسی بر شما رحم می‌کند؟ چه کسی برای شما می‌گرید و چه کسی از احوال شما می‌پرسد؟<sup>۶</sup> چون شما مرا ترک کردید و از من روگردان شدید، بنابراین، من هم دست خود را دراز می‌کنم تا شما را از بین ببرم و نمی‌توانم بر شما رحم کنم.<sup>۷</sup> من شما را دم دروازه‌های شهرهای تان غربال می‌کنم و همه تان را بی‌اولاد ساخته از بین می‌برم، زیرا از اعمال بد تان دست نکشیدید.<sup>۸</sup> تعداد بیوه‌زنان تان مثل ریگ دریا زیاد می‌شود. هنگام ظهر مرگ ناگهانی را بر جوانان تان می‌آورم، مادران شان را داغدار می‌سازم و ترس و وحشت را بر آن شهر می‌آورم.<sup>۹</sup> زنی که

صاحب هفت طفل است از غم و غصه بحال مرگ می افتد. آفتاب حیات او پیش از وقت، غروب می کند و خجل و رسوا می شود. بقیه آن ها را با شمشیر دشمن هلاک می سازم.» خداوند فرموده است.

## ارمیا به حضور خداوند شکایت می کند

<sup>۱۰</sup> وای بحال من که چه انسان بدبختی هستم. ای کاش مادرم هرگز مرا دنیا نمی آورد. به هر جا که می روم باید با هر کس جنگ و مجادله کنم. نه به کسی قرض داده ام و نه از کسی قرض گرفته ام، با اینهم همه نفرینم می کنند.

<sup>۱۱</sup> خداوند فرمود: «به یقین من زندگی ترا بهتر می سازم تا دشمنانت در هنگام سختی محتاج به کمک تو شوند.»<sup>۱۲</sup> هیچ کسی نمی تواند یک شئی آهنی، مخصوصاً آهن کشورهای شمال را که با برنج مخلوط شده است، بشکند.

<sup>۱۳</sup> بخاطر گناهایی که در تمام این سرزمین مرتکب شده اید، ثروت و گنج های تان را رایگان و بعنوان غنیمت به دشمنان می دهم.<sup>۱۴</sup> شما را وادار می سازم که در کشورهای بیگانه خدمت دشمنان را بکنید، زیرا آتش خشم مرا برافروخته اید و شعله آن شما را می سوزاند.»

<sup>۱۵</sup> من گفتم: «ای خداوند، تو همه چیز را می دانی، پس مرا بیاد آور. به من کمک کن و انتقام مرا از ستمگارانم بگیر. در مورد آن ها که می خواهند مرا بکشند صبور نباش و بدان که بخاطر تو متحمل اینهمه خواری و حقارت شده ام.»<sup>۱۶</sup> کلام ترا شنیدم، هر کلمه آنرا بخاطر سپردم و به قلب و روح من فرحت بخشید، زیرا ای خداوند قادر مطلق، من نام ترا بر خود دارم.<sup>۱۷</sup> در مجالس مردم خوشگذران شرکت نکرده ام، بلکه به امر تو گوشه تنهایی را اختیار نمودم و گناهان آن ها مرا خشمناک ساخت.<sup>۱۸</sup> چرا دردهای من آرام نمی گیرند و چرا زخم های من علاج ناپذیراند و التیام نمی یابند؟ آیا می خواهی مرا مثل تشنه ای که به امید آب به جوی خشک می رود، ناامید سازی؟»

<sup>۱۹</sup> خداوند در جواب من فرمود: «اگر بسوی من بازگردی، من هم ترا می‌پذیرم و می‌توانی مرا خدمت نمائی. اگر سخنان بیهوده را بر زبان نیاوری و سنجیده حرف بزنی، می‌توانی پیام مرا به مردم برسانی. آنگاه به تو رجوع می‌کنند و تو دنبال آن‌ها نخواهی رفت. <sup>۲۰</sup> من ترا در برابر این مردم مانند یک دیوار محکم برنجی می‌سازم. آن‌ها با تو می‌جنگند، ولی تو بر آن‌ها غالب می‌شوی، زیرا من، خداوند که با تو هستم، ترا محافظت می‌کنم و نجات می‌دهم. <sup>۲۱</sup> از دست افراد شریر آزادت می‌کنم و از چنگ مردم ستمگر رهایت می‌سازم.»

## ایام مصیبت

**۱۶** <sup>۱</sup> خداوند به من چنین فرمود: <sup>۲</sup> «تو در این جا نباید ازدواج کنی و صاحب دختران و پسران شوی، <sup>۳</sup> زیرا من خداوند می‌گویم، دختران و پسرانی که در اینجا بدنیا می‌آیند و همچنان والدین شان <sup>۴</sup> در اثر مرض مهلکی می‌میرند. کسی برای آن‌ها عزا نمی‌گیرد و جنازه‌های شان دفن نمی‌شوند، بلکه مثل پارو بروی زمین باقی می‌مانند. همه آن‌ها در اثر جنگ و قحطی هلاک می‌گردند و اجساد شان خوراک مرغان هوا و جانوران زمین می‌شوند.»

<sup>۵</sup> زیرا خداوند چنین می‌فرماید: «به خانه کسی برای تعزیت نرو و برای کسی گریه و نوحه نکن. من دیگر به این قوم برکت نمی‌دهم و از احسان و رحمت خود آن‌ها را بی‌نصیب می‌سازم. این گفته خداوند است. <sup>۶</sup> خورد و بزرگ این سرزمین می‌میرند و جنازه‌های شان دفن نمی‌شوند. نه کسی برای شان ماتم می‌گیرد، نه خود را برای شان مجروح می‌کند و نه موهای سر خود را می‌تراشد. <sup>۷</sup> کسی برای تسلی آن‌ها همراهی شان غذا نمی‌خورد و نه کسی بخاطر مرگ پدر و مادر شان برای تعزیت می‌آید. <sup>۸</sup> تو نباید در مهمانی و ضیافت شان بروی و بخوری و بنوشی، <sup>۹</sup> زیرا من، خداوند قادر مطلق و خدای اسرائیل به شما می‌گویم که در دوران زندگی شما و پیش چشم تان تمام آوازه‌های خوشی، خنده‌ها و آواز داماد و عروس را خاتمه می‌دهم.»

<sup>۱۰</sup> وقتی همه اینها را به مردم بگوئی، آنها می پرسند: «چرا خداوند ما را به چنین جزایهای سنگین محکوم می کند؟ چه خطائی از ما سر زده است و در برابر خداوند، خدای خود چه گناهی کرده ایم؟» <sup>۱۱</sup> تو در جواب شان بگو که خداوند می فرماید: بخاطری که پدران شما مرا ترک کردند. پیرو خدایان دیگر شدند، آنها را پرستش کردند، مرا فراموش نمودند و احکام مرا بجا نیاوردند. <sup>۱۲</sup> اما اعمال شما بدتر از کارهای اجداد تان بوده است، سرسختانه بدنبال هوس های نفسانی و گناه آلود خود می روید و به کلام من گوش نمی دهید، <sup>۱۳</sup> بنابراین شما را از این کشور بیرون می اندازم و به سرزمینی می رانم که هم برای شما و هم برای پدران تان بیگانه است. در آنجا خدایان دیگر را پرستش خواهید کرد و من دیگر بر شما رحم نخواهم نمود.»

## بازگشت از تبعید

<sup>۱۴</sup> خداوند می فرماید: «زمانی فرامی رسد که مردم نام من خدای زنده را بخاطر این یاد نمی کنند که من قوم اسرائیل را از کشور مصر بیرون آوردم، <sup>۱۵</sup> بلکه می گویند که چطور مردم اسرائیل را از سرزمین شمال و از همه کشورهایی که آنها را به آنجا رانده بودم، بازگردانیدم. البته من آنها را به سرزمینی که به اجداد شان داده بودم، دوباره می آورم.»

## مجازات آینده

<sup>۱۶</sup> خداوند می فرماید: «اینک ماهیگیران بسیار خواهم فرستاد تا ایشان را صید نمایند و بعد شکارچیان بسیار را می فرستم تا ایشان را از هر کوه و از هر تپه و سوراخ های صخره شکار نمایند، <sup>۱۷</sup> زیرا من مراقب همه کردار و رفتارشان هستم. هیچ کار آنها از نظر من پنهان نمی ماند و نمی توانند گناهان خود را از من مخفی کنند. <sup>۱۸</sup> بخاطر خطا و گناه شان آنها را دو چند جزا می دهم، زیرا آنها زمین مرا با بتهای بی جان و منفور خود آلوده و همه جا را پُر کرده اند.»

## دعای ارمیا

<sup>۱۹</sup> ای خداوند، تو نیروی من و قلعه من هستی و در هنگام سختی پناهم می دهی. مردم از همه نقاط روی زمین بحضور تو می آیند و می گویند: «پدران ما از خدایان دروغین و چیزهای بیهوده پیروی می کردند. <sup>۲۰</sup> آیا یک انسان می تواند برای خود خدا بسازد؟ بت ساخته دست انسان، خدا نیست.» <sup>۲۱</sup> خداوند می فرماید: «این بار قدرت و عظمت خود را به آن ها نشان می دهم تا بدانند که اسم من خداوند است.»

## گناه و مجازات مردم یهودا

<sup>۱۷</sup> «گناهان یهودا با قلم آهنین که نوکش از الماس است بر دل های شان نوشته و بر چهار گوشه قربانگاه آن ها حک شده است. <sup>۲</sup> فرزندان شان هم کارهای اجداد خود را از یاد نبرده اند و در زیر هر درخت سبز، بر هر تپه بلند، <sup>۳</sup> بر سر هر کوه و در دشت و صحرا تمثال بت اشیره را قرار داده آن را می پرستند. پس بخاطر گناهان تان تمام ثروت و خزاین شما را به تاراج می دهم <sup>۴</sup> و مجبور می شوید تا این سرزمین را که بعنوان میراث به شما داده ام از دست بدهید و دشمنان تان را در کشورهای بیگانه خدمت کنید، زیرا شما آتش خشم مرا برافروخته اید.»

<sup>۵</sup> خداوند می فرماید: «لعنت بر کسانی که بر انسان خاکی اتکاء و بر قدرت او اعتماد می کنند و دل شان از خداوند دور است. <sup>۶</sup> آن ها مانند بوته ای هستند که در بیابان و زمین شوره زار و غیر مسکون می روید و تازه و سبز نمی شود.»

<sup>۷</sup> خوشا بحال کسی که بر خدا توکل می کند و چشم امید بسوی او دارد. <sup>۸</sup> او مثل درختی است که در کنار جوی آب کاشته شده است و ریشه هایش از هر طرف به آب می رسند. از گرما نمی ترسد و برگ هایش سبز می مانند. در زمان خشکسالی اندیشه ای نداشته و از ثمر دادن باز نمی ایستد.

<sup>۹</sup> دل از همه چیز فریبنده‌تر است و ناعلاج. کیست که آنرا بداند؟ <sup>۱۰</sup> تنها من، خداوند، افکار پنهانی را می‌دانم و دل انسان را جستجو می‌کنم. هر کسی را مطابق اعمالش و ثمره کردارش جزا می‌دهم.

<sup>۱۱</sup> انسانی که دارائی خود را از راه غیر مشروع می‌اندوزد، مثل کبکی است که تخم‌های پرندگان دیگر را جمع می‌کند و بر آن‌ها می‌نشیند. همانطور که چوچه‌ها بزرگ می‌شوند و کبک را ترک می‌کنند، او هم دارائی خود را در اوج زندگی از دست می‌دهد و سرانجام حماقت خود را ثابت می‌سازد.»

## ارمیا از خداوند کمک می‌طلبد

<sup>۱۲</sup> موضع عبادتگاه مقدس ما تخت رفیع و با شکوه ازلی است. <sup>۱۳</sup> ای خداوند! ای امید اسرائیل! همه کسانی که ترا ترک کنند، خجل و سرافکنده می‌شوند و آنهایی که از تو روبرگردانند، مانند نوشته‌ی روی خاک محو می‌گردند، زیرا آن‌ها ترا که خداوند و چشمه‌ی آب حیات هستی، ترک کرده‌اند. <sup>۱۴</sup> خداوند، تو مرا شفا بده تا بکلی شفا یابم، تو مرا نجات بده تا همیشه در امان باشم و من ترا ستایش می‌کنم. <sup>۱۵</sup> مردم به من می‌گویند: «کجاست کلام تهدید کننده‌ی خدا؟ پس حالا آن باید واقع شود.» <sup>۱۶</sup> من هرگز از بودن شبان برای پیروی تو فرار نکرده‌ام و از تو نخواسته‌ام که بلائی را بر سر آن‌ها بیاوری. تو می‌دانی که من چه گفته‌ام و از تو پنهان نبوده‌ام. <sup>۱۷</sup> پس مرا دچار ترس و وحشت نکن، زیرا تو پناهگاه من در روز مصیبت هستی. <sup>۱۸</sup> آنهایی را که بر من ستم می‌کنند شرمند و رسوا کن، اما مرا خوار و سرافکنده نساز.

## روز سبت را تجلیل کنید

<sup>۱۹</sup> خداوند به من فرمود: «برو در کنار «دروازه‌ی مردم» که پادشاهان یهودا از آن عبور می‌کنند و در کنار دروازه‌های دیگر اورشلیم بایست <sup>۲۰</sup> و به مردم بگو که خداوند می‌فرماید: ای پادشاهان و مردم یهودا و ای ساکنین اورشلیم که از این دروازه‌ها



می‌گذرید،<sup>۲۱</sup> بخاطر حفظ جانهای تان نباید در روز سبت به هیچ کاری دست بزنید و هیچ باری را از راه این دروازه‌ها حمل نکنید.<sup>۲۲</sup> حتی در خانه‌های تان هم باید در این روز از هر کاری دست بکشید و تنها استراحت و عبادت کنید. طوریکه به اجداد تان امر کردم به شما هم می‌گویم که روز سبت را مقدس بشمارید.<sup>۲۳</sup> اما اجداد تان به حرف من گوش ندادند و توجه نکردند و از روی سرسختی هدایات مرا نشنیدند.

<sup>۲۴</sup> اما اگر شما امر مرا بجا آورید، در روز سبت از دروازه‌های این شهر چیزی را حمل نکنید و این روز را مقدس شمرده از هر کاری دست بکشید،<sup>۲۵</sup> آنگاه همه پادشاهان و بزرگان تان از دروازه‌های اورشلیم عبور می‌کنند و وارث تاج و تخت داود شده همواره سوار بر عراده‌های مجلل و اسپه‌ها می‌باشند. این شهر دایم پایدار بوده، مردم یهودا و اهالی اورشلیم برای همیشه در آن ساکن می‌شوند.<sup>۲۶</sup> مردم از شهرهای یهودا، اطراف اورشلیم، از سرزمین بنیامین، دشتها و کوهستانها و منطقه جنوب می‌آیند و هر نوع قربانی و هدیه به عبادتگاه من تقدیم می‌کنند.<sup>۲۷</sup> اما اگر به کلام من گوش ندهید و روز سبت را مقدس نشمارید و در این روز باری را از دروازه‌های اورشلیم حمل کنید، آنگاه من آتشی می‌افروزم و این دروازه‌ها را با قصرهای اورشلیم می‌سوزانم و این آتشی است که هیچ کسی نمی‌تواند آن را خاموش سازد.»

## کوزه و کوزه‌گر

۱۸<sup>۱</sup> خداوند کلام خود را برای ارمیا فرستاد: <sup>۲</sup> «برخیز و به کارخانه کوزه‌گری برو. من در آنجا با تو حرف می‌زنم.»<sup>۳</sup> پس برخاستم و به کارخانه کوزه‌گری رفتم و کوزه‌گر را دیدم که بر سر چرخ دستگاه خود مصروف کار است،<sup>۴</sup> اما ظرفی که از گِل می‌ساخت در دست او ضایع گردید، پس دوباره ظرفی دیگری از همان گِل قرار دلخواه خود ساخت.

<sup>۵</sup> بعد خداوند فرمود: <sup>۶</sup> «ای قوم اسرائیل، آیا من نمی‌توانم با شما همان رفتاری را کنم که

کوزه‌گر با گل خود کرد؟ همانطوری که گل در دست کوزه‌گر است، شما هم در دست من می‌باشید.<sup>۷</sup> هرگاه اعلام کنم که قومی یا سلطنتی را ریشه‌کن و معدوم سازم،<sup>۸</sup> اگر آن مردم دست از شرارت بکشند، از عزم خود بازگشته و آن‌ها را از بین نمی‌برم.<sup>۹</sup> از طرف دیگر، هرگاه بگویم که اراده دارم قومی یا کشوری را مستقر و نیرومند سازم،<sup>۱۰</sup> اگر آن مردم در مقابل من شرارت ورزند و به کلام من گوش ندهند، آنوقت من از خوبی و نیت نیکی که برای شان در نظر داشتم خودداری می‌کنم.<sup>۱۱</sup> پس حالا از جانب من به مردم یهودا و اهالی اورشلیم بگو که من تصمیم گرفته‌ام تا بلائی را بر سر شان بیاورم، پس آن‌ها باید اعمال زشت خود را ترک کنند و راه و روش خود را تغییر بدهند.<sup>۱۲</sup> اما آن‌ها می‌گویند: ما از خود نقشه‌هایی داریم و قرار میل دل متمدن خود زندگی می‌کنیم.»

## بت پرستی قوم اسرائیل

<sup>۱۳</sup> خداوند می‌فرماید: «بروید و از اقوام دیگر پرسید که آیا گاهی شنیده‌اند که قومی به چنین کار قبیحی دست زده باشد. قوم اسرائیل واقعاً مرتکب عمل زشتی شده است.<sup>۱۴</sup> کوه‌های لبنان هیچگاهی بدون برف نمی‌مانند و جویبارهای سرد کوهستانها هرگز خشک نمی‌شوند،<sup>۱۵</sup> مگر قوم برگزیده من مرا ترک کرده‌اند و برای بت‌های بی‌جان قربانی سوختنی تقدیم می‌کنند. از راه راست منحرف شده‌اند، به راه هموار قدیم قدم بر نمی‌دارند و در بیراهی روان هستند.<sup>۱۶</sup> سرزمین خود را مایه تمسخر دیگران قرار داده‌اند و هر کسیکه از آن می‌گذرد، سر خود را بحال افسوس می‌جنباند و حیرت می‌کند.<sup>۱۷</sup> بنابراین، مانند باد شرقی که گرد و خاک را به هوا پراکنده می‌کند، من هم قوم برگزیده خود را در برابر دشمنان شان پراکنده می‌سازم. در روز مصیبت از آن‌ها رو برمی‌گردانم و به داد شان نمی‌رسم.»

## توطئه علیه ارمیا

<sup>۱۸</sup> بعد مردم گفتند: «بیائید که کاری در حق ارمیا بکنیم! ما از خود کاهنانی داریم که

احکام دینی را به ما تعلیم می دهند، حکیمان ما، ما را هدایت می کنند و انبیای ما هم پیام خداوند را برای ما می آورند. پس دیگر نباید به سخنان او گوش بدهیم. او را متهم می کنیم و محکومش سازیم.»

<sup>۱۹</sup> آنگاه ارمیا دعا کرد و گفت: «ای خداوند، به سخنانم توجه فرما و حرفهای دشمنانم را بشنو که چه می گویند. <sup>۲۰</sup> آیا لازم است به عوض خوبی هائی که در حق این مردم کرده ام، بدی ببینم؟ آنها برای کشتن من دسیسه چیده اند. بخاطر داری که من در حضور تو از آنها توصیف کردم و برای آنها شفاعت نمودم تا از خشمت بگذری. <sup>۲۱</sup> اما حالا می خواهم که فرزندان شان از گرسنگی بمیرند و با دم شمشیر کشته شوند و جوانان آنها در جنگ بقتل برسند. زنان شان بی اولاد و بیوه شوند و مردان شان از بیماری هلاک گردند. <sup>۲۲</sup> غارتگران را ناگهان بر سر شان بفرست تا فریاد و فغان شان از خانه ها برخیزد. زیرا آنها برای من چاه کنده و بر سر راه من دام نهاده اند. <sup>۲۳</sup> ای خداوند، خودت از دسیسه های آنها برای قتل من خبر داری. از خطای آنها چشم نپوش و گناهان شان را نادیده نگیر. آنها را از حضور خود بران و در هنگام غضب با آنها رفتار کن.»

## کوزه شکسته

**۱۹** <sup>۱</sup> خداوند به من فرمود که یک کوزه گلی بخرم و با عده ای بزرگان قوم و کاهنان موسفید <sup>۲</sup> به وادی «بن هنوم»، در کنار دروازه کوزه گران رفته، پیام خداوند را به آنها برسانم <sup>۳</sup> و بگویم که خداوند قادر مطلق، خدای اسرائیل می فرماید: «ای پادشاهان یهودا و اهالی اورشلیم، به پیام من گوش دهید! من می خواهم چنان بلائی را بر سر این شهر بیاورم که هر کسی که بشنود، تعجب کند، <sup>۴</sup> زیرا این مردم مرا ترک کرده اند و برای خدایان دیگر که نه خود شان، نه اجداد شان و نه پادشاهان یهودا آنها را می شناسند، قربانی تقدیم می کنند و با این کار خود این جا را آلوده ساخته و خون بیگناهان را ریخته اند. <sup>۵</sup> برای بت بعل قربانگاهها ساخته اند تا اطفال خود را بعنوان قربانی سوختنی

بر آن‌ها بسوزانند. به کاری که من هرگز امر نکرده بودم و حتی از خاطر من نیز نگذشته بود، دست زدند.<sup>۶</sup> بنابراین، روزی می‌رسد که این جا را «توفت» یا «وادی بن‌هنوم» نمی‌نامند، بلکه «وادی کشتار» نامیده می‌شود. خداوند فرموده است.<sup>۷</sup> نقشه‌ها و تدبیرات یهودا و اورشلیم را خنثی می‌سازم و آن‌ها را با ضرب شمشیر دشمن و به دست کسانی که تشنه خون شان‌اند، هلاک می‌کنم. اجساد مردگان آن‌ها خوراکِ مرغان هوا و حیوانات روی زمین می‌شوند.<sup>۸</sup> این شهر را طوری ویران می‌کنم که هر کسی که از آنجا بگذرد و آنهمه خرابی را ببیند، وحشت و تعجب کند.<sup>۹</sup> به دشمنان موقع می‌دهم که این شهر را محاصره کنند و اهالی آن را بکشند. و چنان مصیبتی را بر سر شان می‌آورم که مردم در داخل شهر گوشت یکدیگر و حتی گوشت فرزندان و دوستان خود را بخورند.»

<sup>۱۰</sup> سپس خداوند به من فرمود که آن کوزه را در حضور مردانی که همراه من رفته بودند، بشکنم<sup>۱۱</sup> و بگویم که خداوند قادر مطلق می‌فرماید: «مثل این کوزه‌ای که شکست و امکان ترمیم‌اش نیست، بدینگونه اورشلیم و اهالی آن هم از بین خواهند رفت. اجساد مقتولین در توفت آنقدر زیاد می‌باشند که نمی‌توان همه را در آنجا دفن کرد.<sup>۱۲</sup> با این شهر و اهالی آن نیز همین کار را می‌کنم.<sup>۱۳</sup> خانه‌های اورشلیم، قصرهای پادشاهان و بتخانه‌ها را بر بامهای آن‌ها که برای آفتاب و مهتاب و ستارگان و خدایان دیگر قربانی و هدیه تقدیم کرده‌اند، نجس می‌سازم.»

<sup>۱۴</sup> پس از آنکه ارمیا قرار امر خداوند در توفت نبوت کرد و به اورشلیم برگشت، در حویلی عبادتگاه ایستاد و به تمام مردم گفت<sup>۱۵</sup> که خداوند قادر مطلق، خدای اسرائیل می‌فرماید: «من بر سر اورشلیم و شهرهای اطراف آن همه بلاهائی را که ذکر کردم، می‌آورم، زیرا آن‌ها با سرسختی از شنیدن کلام من خودداری کردند.»

## مشاجره ارمیا با فشحور کاهن

۲۰<sup>۱</sup> فشحور کاهن، پسر امیر، که سردسته ناظران عبادتگاه بود، وقتی سخنان ارمیا را

شنید،<sup>۲</sup> امر کرد که او را بزنند و به پاهایش زولانه انداخته در کنار دروازه فوقانی بنیامین که در عبادتگاه بود، نگاهش دارند.<sup>۳</sup> فردای آن، وقتی فشحور، ارمیا را از بند رها کرد، ارمیا به او گفت که خداوند نام فشحور را به «وحشت از هر طرف» تبدیل کرد<sup>۴</sup> و فرمود: «من ترا با تمام دوستانت دچار ترس و وحشت می‌سازم و دوستانت در برابر چشمانت با ضرب شمشیر دشمن کشته می‌شوند. من تمام مردم یهودا را تسلیم پادشاه بابل خواهم کرد؛ او گروهی را به اسارت می‌برد و عده‌ای را خواهد کشت.<sup>۵</sup> دشمنان تمام ثروت این شهر را همراه با دسترنج مردم آن، اشیای گرانبها و خزاین پادشاه یهودا را تاراج می‌کنند و به بابل می‌برند.<sup>۶</sup> تو هم ای فشحور با همه اعضای خانواده و دوستانت که برای شان به دروغ پیشگوئی می‌کردی، اسیر و به بابل برده شده در آنجا می‌میرید و دفن می‌شوید.»

## شکایت ارمیا از خداوند

<sup>۷</sup> خداوندا، تو مرا فریفتی و من فریفته شدم. تو نیرومند بودی و مرا مغلوب کردی و مایه تمسخر مردم ساختی و مردم همیشه به من می‌خندند.<sup>۸</sup> وقتی بخواهم حرف بزنم، باید داد و فریاد کنم و از ظلم و بیدادگری بنالم. در نتیجه، مردم مرا بخاطر بیان کلام تو مسخره و تحقیر می‌کنند.<sup>۹</sup> از طرف دیگر، اگر کلام ترا به مردم اعلام نکنم و نام ترا یاد نکنم، آنگاه کلام تو در دلم مانند آتش، شعله‌ور می‌شود و تا مغز استخوانهایم نفوذ می‌کند و نمی‌توانم آرام گیرم.<sup>۱۰</sup> از همگی می‌شنوم که می‌گویند: «از همه سو وحشت می‌بارد. باید او را بفریبیم و بعد دستگیرش کرده از او انتقام بگیریم.» حتی دوستان نزدیکم انتظار سقوط مرا دارند.

<sup>۱۱</sup> اما چون خداوند قادر و توانا همراه من است، ستمگران من می‌لغزند و مغلوب می‌شوند. آن‌ها همه خجل سرافکننده شده تا ابد ناکام و رسوا می‌گردند.<sup>۱۲</sup> ای خدای قادر مطلق، تو مردم را از روی انصاف و عدالت می‌آزمائی و از افکار و اسرار دل همه کس آگاه هستی. من دعوای خود را بحضورت ارائه کرده‌ام و می‌خواهم ببینم که چطور

از آن‌ها انتقامت را می‌گیری.<sup>۱۳</sup> برای خداوند سرود شکرگزاری را بسرائید و او را ستایش کنید، زیرا مسکینان را از دست ظالمان و بدکاران نجات می‌بخشد.

<sup>۱۴</sup> لعنت بر آن روزی که بدنیا آمدم و آن روزی که مادرم مرا زائید، برکت نبیند!<sup>۱۵</sup> لعنت بر آن کسی که به پدرم از تولد من مژده داد و گفت: «مبارک باد که صاحب پسری شده‌ای.» و با این مژده او را خوشحال ساخت.<sup>۱۶</sup> آن مرد به سرنوشت شهرهائی که خداوند بدون ترحم ویران کرد، گرفتار شود تا از صدای گریه و ناله در صبح و از شنیدن زنگ خطر جنگ هنگام ظهر رنج ببرد،<sup>۱۷</sup> زیرا در رَحِمِ مادر مرا نکشت تا شکم مادرم گور من می‌بود و مادرم همیشه حامله باقی می‌ماند.<sup>۱۸</sup> چرا از رَحِمِ مادر بدنیا آمدم؟ آیا بخاطر این بود که زحمت و غم بکشم و دوران زندگی خود را در خواری و رسوائی بگذرانم؟

## دعای صدقیا و جواب خداوند

۲۱ کلامی که به ارمیا از جانب خداوند فرستاده شد وقتیکه صدقیا پادشاه، فشحور، پسر ملکیا، و سفنای کاهن، پسر معسیا، را پیش ارمیا با این پیام فرستاد:  
۲ «نبوکدنصر، پادشاه بابل بر ما حمله آورده است، پس تو از خداوند درخواست کن تا از روی مرحمت معجزه‌ای کرده نبوکدنصر را مجبور به عقب‌نشینی کند.»

۳-۴ ارمیا به قاصدان صدقیا گفت که به پادشاه بگویند: «خداوند، خدای اسرائیل می‌فرماید: من اسلحه شما را که در جنگ با پادشاه بابل و کلدانیان استعمال می‌کنید، از کار می‌اندازم و آن‌ها را که شهر در محاصره‌شان است به مرکز شهر می‌آورم.<sup>۵</sup> من خودم با شما با تمام قدرت و با قهر و غضب شدید می‌جنگم.<sup>۶</sup> باشندگان این شهر را، از انسان و حیوان، با مرض مهلک و با از بین می‌برم.<sup>۷</sup> سپس صدقیا، پادشاه یهودا، اهل دربار و مردم این شهر را که از مرض و دم شمشیر نجات یافته‌اند به دست نبوکدنصر و دشمنان و آنهایی که قصد کشتن شان را دارند، تسلیم می‌کنم تا همه را بدون رحم کشته هیچ کسی

را زنده نگذارد.»

<sup>۸</sup> خداوند می‌فرماید به این مردم بگو: «من دو راه را پیش روی شما قرار می‌دهم: یکی راه زندگی و دیگری راه مرگ. <sup>۹</sup> اگر بخواهید در شهر بمانید، با شمشیر و یا در اثر قحطی و مرض کشته می‌شوید، و اگر از شهر بیرون بروید و خود را به کلدانی‌های که شما را محاصره کرده‌اند، تسلیم کنید، نجات می‌یابید و زنده می‌مانید.» <sup>۱۰</sup> خداوند می‌فرماید: «من عزم کردم که این شهر را نجات ندهم، بلکه نابودش کنم و به دست پادشاه بابل بسپارم تا آن را آتش بزند و بسوزاند.»

## جزای خاندان شاهی یهودا

<sup>۱۱</sup> به خاندان پادشاه یهودا بگو کلام خداوند را بشنوید: <sup>۱۲</sup> ای خاندان داود، خداوند چنین می‌فرماید: «همیشه با عدل و انصاف داوری کنید و مظلومان را از دست مردم ظالم نجات دهید، ورنه آتش غضب من بخاطر اعمال زشت شما شعله‌ور شده همه تان را از بین می‌برد و هیچ کسی نمی‌تواند آن را خاموش سازد.»

<sup>۱۳</sup> خداوند می‌فرماید: «تو ای اورشلیم که بالاتر از وادی قرار داری و مانند صخره‌ای سر برافشته‌ای و می‌گوئی: «کیست که بر ضد ما فرود آید و کیست که به مسکن‌های ما داخل شود، اینک من بر ضد تو هستم.» <sup>۱۴</sup> خداوند فرماید که من شما را مطابق کردار تان جزا می‌دهم و در جنگلهای تان چنان آتشی را می‌افروزم که هر چیزی را که در اطرافش باشد بسوزاند.»

## پیام خداوند به خاندان سلطنتی یهودا

**۲۲** <sup>۱</sup> خداوند به من فرمود که به قصر پادشاه یهودا بروم و بگویم: <sup>۲</sup> «ای پادشاه یهودا که بر تخت سلطنت داود نشسته‌ای و ای اهل دربار و اهالی اورشلیم، <sup>۳</sup> به کلام خداوند

گوش بدهید که می‌فرماید: با عدل و انصاف رفتار کنید و مظلومان را از دست ظالمان برهانید. بر بیگانگان، یتیمان و بیوه زنان ستم نکنید و خون مردم بیگناه را نریزید.<sup>۴</sup> زیرا اگر به آنچه که گفتم عمل کنید، همیشه پادشاهانی که از سلسلهٔ داوداند بر تخت شاهی می‌نشینند و همراه با درباریان و قوم خود بر عراده‌های مجلل و اسپه‌ها سوار می‌شوند.<sup>۵</sup> اما هرگاه به سخنان من توجه نکنید، به ذات خود قسم می‌خورم که این قصر را به خرابه‌ای تبدیل می‌کنم.» خداوند چنین فرموده است.

<sup>۶</sup> خداوند می‌فرماید: «اگرچه قصر سلطنتی یهودا در نظر من مانند سرزمین شادابِ جلعاد و کوه‌های سرسبز لبنان زیبا است، ولی قراریکه قسم خوردم آن را متروک و غیر مسکون می‌سازم.<sup>۷</sup> تخریب‌گران را با افزارشان می‌فرستم تا ستونهای آن را که از بهترین درختان سرو تهیه شده قطع کنند و در آتش بسوزانند.

<sup>۸</sup> وقتی که اقوام دیگر از آنجا عبور کنند، از یکدیگر می‌پرسند: «چرا خداوند این شهر بزرگ را به این وضع گرفتار کرد؟»<sup>۹</sup> در جواب می‌شنوند: بخاطری که مردم اینجا خداوند، خدای خود را ترک کردند و پیرو خدایان غیر شدند و آن‌ها را پرستش کردند.»

## پیام خدا در بارهٔ شلوم

<sup>۱۰</sup> «برای مرده گریه نکنید و برای او ماتم نگیرید، بلکه برای کسی که به اسارت می‌رود زارزار گریه کنید، زیرا که دیگر بر نمی‌گردد و روی وطن خود را نمی‌بیند.<sup>۱۱-۱۲</sup> زیرا خداوند دربارهٔ پسر یوشیا که بجای پدر خود پادشاه شده چنین می‌گوید که دیگر او روی وطن خود را نمی‌بیند، بلکه در دیار بیگانه که او را به اسیری برده‌اند، خواهد مُرد.»

## پیام خدا در بارهٔ یهوایم

<sup>۱۳</sup> وای بحال کسی که خانهٔ خود را به بی‌انصافی و بالاخانهٔ خویش را با بی‌عدالتی بنا می‌کند. از وطندار خود مفت خدمت می‌گیرد و مزدش را نمی‌دهد.<sup>۱۴</sup> وای بحال کسی که



می‌گوید: «برای خود خانه شکوهمندی با اطاقهای وسیع و کلکینهای بلند و فراخ می‌سازم. سقف آنرا با چوب سرو مسطح می‌کنم و با رنگ سرخ زینتش می‌دهم.»<sup>۱۵</sup> آیا داشتن قصر مجلل ترا پادشاه بهتری می‌سازد؟ چرا پدرت از یک زندگی پُر نعمت برخوردار بود؟ بخاطری که با انصاف و عدالت حکومت می‌کرد.<sup>۱۶</sup> او به داد مسکینان و بینوایان می‌رسید، بنابراین همیشه موفق بود. مگر شناختن من این نیست؟ خداوند می‌فرماید.<sup>۱۷</sup> اما تو فقط در فکر خواهشات نفسانی خود هستی؛ خون بیگناهان را می‌ریزی و بر آن‌ها ظلم و ستم می‌کنی. خداوند چنین فرموده است.

<sup>۱۸</sup> بنابراین، ای یهوایقیم پسر یوشیا، پادشاه یهودا، من، خداوند به تو می‌گویم که بر مرگ تو هیچ کسی، حتی خانواده و رعیت تو گریه و ماتم نمی‌کند و افسوس و غصه نمی‌خورد.<sup>۱۹</sup> جنازهات را کشان‌کشان از اورشلیم بیرون می‌برند و مثل نعش یک خر در زیر خاک پنهان می‌کنند.

## پیام ارمیا راجع به سرنوشت اورشلیم

<sup>۲۰</sup> به فراز کوه لبنان بروید و فریاد برآورید و در باشان گریه کنید و از عباریم ناله را سردهید، زیرا همه دوستان تان تلف شده‌اند.<sup>۲۱</sup> وقتی که در رفاه و آسودگی زندگی می‌کردید، با شما سخن گفتم، ولی گوش ندادید. از زمان طفولیت وضع و کردار شما به همین ترتیب بوده است و هیچگاهی از من اطاعت نکرده‌اید.<sup>۲۲</sup> طوفان خشم من رهبران تان را نابود می‌کند و دوستان شما همه اسیر برده می‌شوند. شما بخاطر اعمال زشت تان شرمنده و رسوا می‌گردید.<sup>۲۳</sup> ای ساکنان لبنان که قصرهای تان را از چوب سرو می‌سازید، بزودی مثل زنی که از درد زایمان ناله می‌کند، از درد طاقت‌فرسائی رنج می‌کشید!

## داوری یهوایکین

<sup>۲۴</sup> خداوند به یهوایکین، پسر یهوایقیم، پادشاه یهودا می‌فرماید: «به حیات خود قسم

می خورم که ترا حتی اگر مَهر انگشت دست راستم هم می بودی از انگشت خود دور می انداختم<sup>۲۵</sup> و ترا به دست کسانی می سپردم که از آن ها وحشت داری، یعنی به دست نبوکدنصر، پادشاه بابل و کلدانیان.<sup>۲۶</sup> تو و مادرت را که ترا بدنیا آورد، به یک کشور بیگانه می رانم تا در آنجا بمیرید<sup>۲۷</sup> و دیگر به این سرزمینی که آرزوی دیدنش را داشته باشید، پا نمی گذارید.»

<sup>۲۸</sup>گفتم: «ای خداوند، آیا این یهویاکین مثل ظرف شکسته ای است که بدرد کسی نمی خورد؟ آیا به همین خاطر است که او و فرزندانش به کشور بیگانه ای اسیر برده می شوند؟»

<sup>۲۹</sup>ای زمین، ای زمین، ای زمین، به کلام خداوند گوش بده!<sup>۳۰</sup> خداوند می فرماید: «نام این مرد را در جمله اشخاص بی اولاد و کسانی که هرگز موفق نمی شوند، بنویس. هیچیک از فرزندان او بر تخت سلطنت داود نمی نشیند و بر یهودا حکمرانی نمی کند.»

## امید به آینده

**۲۳** <sup>۱</sup>خداوند می گوید: «وای به حال آن چوپانانی که قوم برگزیده مرا پراکنده می کنند و از بین می برند.»<sup>۲</sup> خداوند، خدای اسرائیل در باره چوپانانی که می بایست از قوم برگزیده او نگهداری کنند، می فرماید: «شما بعوض اینکه از قوم برگزیده من مراقبت نمائید، آن ها را راندید و پراکنده ساختید، بنابراین، بخاطر این کاری که در حق آن ها کردید شما را مجازات می کنم. خداوند می فرماید.<sup>۳</sup> پس من خودم باقیمانده قوم برگزیده ام را از کشورهایی که آن ها را به آنجا رانده بودم جمع می کنم و به وطن خود شان بازمی آورم. آن ها دارای فرزندان بسیار شده تعداد شان زیاد می گردد.<sup>۴</sup> آنوقت چوپانی را برای شان انتخاب می کنم تا از آن ها بخوبی مراقبت کرده و آن ها دیگر از کسی نترسند، تشویشی نداشته باشند و هیچ کدام شان گم نشود.» خداوند فرموده است.

## پادشاه عادل از نسل داود

<sup>۵</sup> خداوند می‌فرماید: «روزی می‌آید که از نسل داود شاخهٔ عادل را برمی‌گزینم. او با حکمت و عدالت سلطنت می‌کند، انصاف و عدالت را در زمین برقرار می‌سازد. <sup>۶</sup> در دوران حکومت او یهودا آزاد می‌شود و اسرائیل در رفاه و آسایش بسر می‌برد و او «خداوند عدالت ما است» نامیده می‌شود.»

<sup>۷</sup> خداوند می‌فرماید: «در آن زمان وقتی مردم سوگند بخورند، دیگر نمی‌گویند: «قسم به خدای زنده که اسرائیل را از مصر بیرون آورد»، <sup>۸</sup> بلکه می‌گویند: «قسم به خدای زنده که قوم تبعید شده و پراکندهٔ اسرائیل را از سرزمین شمال و سایر کشورها به وطن شان باز آورد.»»

## انبیای کاذب

<sup>۹</sup> بخاطر انبیاء دلم شکسته و تمام بدنم می‌لرزد. مثل کسی که مست شراب باشد از حضور خداوند و کلام پاک او گیج هستم. <sup>۱۰</sup> این سرزمین پُر از مردم زناکار است و بخاطر نفرین خداوند زمین را مصیبت فرا گرفته است. مزارع و بیابانها خشک شده‌اند. مردم شرارت را پیشهٔ خود ساخته‌اند و از قدرت خود سوءاستفاده می‌کنند. <sup>۱۱</sup> خداوند می‌فرماید: «انبیاء و کاهنان هر دو منافق هستند. حتی در عبادتگاه من هم به کارهای زشت دست می‌زنند. <sup>۱۲</sup> بنابراین، راهی که می‌روند، لغزنده و تاریک می‌شود. در آن می‌لغزند و می‌افتند. بلائی را بر سر شان می‌آورم و آنها را به جزای اعمال شان می‌رسانم.» خداوند فرموده است.

<sup>۱۳</sup> «گناهان انبیای سامره را دیدم. از طرف بتِ بعل به مردم پیام می‌آورند و قوم برگزیدهٔ من، اسرائیل را گمراه ساختند. <sup>۱۴</sup> اما در انبیای اورشلیم اعمال زشت‌تر و قبیح‌تر دیدم. آنها زنا می‌کنند، دروغ می‌گویند، مردم شریر را در کارهای زشت شان تشویق می‌نمایند و هیچ کسی دست از اعمال بد نمی‌کشد. همگی مانند مردم سدوم و عموره فاسد

شده‌اند.<sup>۱۵</sup> از اینرو، من، خداوند قادر مطلق انبیای اورشلیم را خوراک تلخ می‌دهم که بخورند و آب زهرآلود را در حلق شان می‌ریزم، زیرا شرارت آن‌ها در سراسر این سرزمین پخش شده است.»

<sup>۱۶</sup> خداوند قادر مطلق می‌فرماید: «به سخنان این انبیاء که پیام دروغ را می‌آورند، گوش ندهید، زیرا شما را با سخنان خود می‌فریبند. این سخنان از من نیست بلکه خیالات خود شان است.<sup>۱۷</sup> به کسانی که مرا حقیر می‌شمارند، می‌گویند خداوند می‌فرماید: سلامتی برای شما خواهد بود و به آنهایی که سخت دل‌اند اطمینان می‌دهند که بلائی بر سر شان نمی‌آید.»

<sup>۱۸</sup> ولی هیچیک از این انبیاء هرگز به افکار نهانی خداوند پی نبرده‌اند. کلام او را درک نکرده، به آن گوش نداده و توجهی نکرده‌اند.<sup>۱۹</sup> خشم خداوند مانند طوفان سهمناک و گردباد شدید بر مردمان شیر فرود می‌آید.<sup>۲۰</sup> و آتش غضب او تا اراده‌اش را اجراء نکند خاموش نمی‌شود. در روز آخرت این را بخوبی خواهید دانست.»

<sup>۲۱</sup> خداوند می‌فرماید: «این انبیاء را من نفرستادم، آن‌ها بدل خود رفتند. من با آن‌ها حرفی نزد، ولی به مردم می‌گویند که از جانب من پیام می‌رسانند.<sup>۲۲</sup> اما اگر پیام شان از جانب من می‌بود، آنوقت آن را به مردم اعلام می‌کردند و آن‌ها را از راه گناه‌آلود و اعمال زشت شان بازمی‌گرداندند.»

<sup>۲۳</sup> خداوند می‌فرماید: «آیا من خدای نزدیک هستم و خدای دور نی؟»<sup>۲۴</sup> خداوند می‌فرماید: «آیا کسی می‌تواند خود را از نظر من پنهان کند که من او را نبینم؟ مگر حضور من آسمان و زمین را پُر نکرده است؟» این گفته خداوند است.

<sup>۲۵</sup> «من آنچه را که انبیاء گفتند، شنیدم. آن‌ها بنام من پیام دروغ را به مردم می‌دهند و می‌گویند که در خواب به آن‌ها الهام شد.<sup>۲۶</sup> تا چه وقت این انبیاء مردم را با سخنان دروغی که ساخته و پرداخته خود شان است، فریب می‌دهند؟<sup>۲۷</sup> همانطوری که پدران

شان مرا از یاد بردند و بتِ بعل را پرستش کردند، این انبیاء هم با تعبیر خوابهای دروغ خود قوم برگزیدهٔ مرا وادار می‌سازند که مرا فراموش کنند.<sup>۲۸</sup> بگذارید این انبیاء خوابهای ساختگی خود را بیان کنند و آن کسی که پیام رسان حقیقی من است کلام مرا با اخلاص کامل به مردم اعلام کنند. گاه نمی‌تواند با گندم همسری نماید.» این گفتهٔ خداوند است.<sup>۲۹</sup> خداوند می‌فرماید: «کلام من مانند آتش می‌سوزاند و همچون چکش سنگ خارا را خرد می‌کند.»<sup>۳۰</sup> پس خداوند می‌فرماید: «بدانید که من بر ضد این انبیاء هستم که سخنان یکدیگر را می‌دزدند و ادعا می‌کنند که کلام من است.»<sup>۳۱</sup> خداوند می‌فرماید: «من علیه انبیایی هستم که از خود حرف می‌زنند و بعد می‌گویند که کلام آن‌ها از جانب من است.»<sup>۳۲</sup> من بر ضد این افراد هستم که با خوابهای ساختگی و سخنان گمراه‌کنندهٔ خود قوم برگزیدهٔ مرا فریب می‌دهند. من هرگز این اشخاص را نفرستاده‌ام، پس سخنان شان به مردم فایده‌ای ندارد. خداوند چنین فرموده است.

## پیام خداوند

<sup>۳۳</sup> اگر این مردم یا انبیاء و یا کاهنان از تو بپرسند که پیام خداوند چیست. جواب بده: «کدام پیام؟ پیام این است که خداوند شما را ترک می‌کند.»<sup>۳۴</sup> هیچ کسی از قوم برگزیدهٔ من یا از انبیاء و یا از کاهنان حق ندارد دربارهٔ این «پیام خداوند» حرفی بزند و اگر این کار را بکند، او را با تمام خانواده‌اش جزا می‌دهم.<sup>۳۵</sup> در عوض، از یکدیگر بپرسید: «خداوند چه جواب داده است؟» یا «خداوند چه فرموده است؟»<sup>۳۶</sup> اما دیگر از «پیام خداوند» حرفی نزنید، زیرا هر کسی کلام خود را بعنوان پیام خداوند بیان می‌کند و به این ترتیب، کلام خداوند قادر مطلق، خدای زنده را تغییر می‌دهد.<sup>۳۷</sup> از نبی تنها این را بپرسید: «خداوند به تو چه جواب داده و خداوند به تو چه فرموده است؟»<sup>۳۸</sup> اما اگر شما از امر من اطاعت نکنید و باز از «پیام خداوند» حرف بزنید،<sup>۳۹</sup> آنگاه من شما را دور انداخته با این شهری که به پدران تان بخشیده بودم، از حضور خود می‌رانم،<sup>۴۰</sup> و شما را به ننگ و رسوائی ابدی دچار می‌سازم.»

## انجیر خوب و بد

۲۴<sup>۱</sup> بعد از آنکه نبوکدنصر، پادشاه بابل، یهو یاکین (پسر یهو یاقیم) پادشاه یهودا را با اهل دربار، بزرگان، صنعتگران و آهنگران به بابل اسیر برد، خداوند دو تُکری انجیر را که در پیشروی عبادتگاه قرار داشت به من نشان داد.<sup>۲</sup> یکی از آن دو تُکری انجیرهای تازه و پُخته داشت، اما در تُکری دیگر انجیرهای بد و گنده بود که قابل خوردن نبودند.<sup>۳</sup> خداوند به من فرمود: «ارمیا، چه می بینی؟» من جواب دادم: «انجیرهای خوب که بسیار خوب اند و انجیرهای بد آنقدر بد هستند که خورده نمی شوند.»

۴-۵<sup>۴</sup> آنگاه خداوند، خدای اسرائیل فرمود: «کسانی را که به بابل به اسارت فرستاده ام، مثل این انجیرهای خوب هستند و من آن ها را مورد رحمت و شفقت خود قرار می دهم.<sup>۶</sup> از روی مهربانی مواظب و مراقب آن ها می باشم و آن ها را دوباره به این سرزمین می آورم. دیگر نمی گذارم که آن ها نابود و ریشه کن شوند، بلکه آن ها را در اینجا مستقر و پایدار می سازم.<sup>۷</sup> به آن ها دلی می بخشم که مایل به شناختن من باشد. آن ها قوم برگزیده من باشند و من خدای شان، زیرا آن ها با تمامی دل بسوی من بازمی گردند.»

<sup>۸</sup> خداوند چنین می فرماید: «مثل انجیرهای بد که قابل خوردن نبوده و دور ریخته می شوند، به همین ترتیب با صدقیا، پادشاه یهودا، درباریان او و بقیه مردم اورشلیم که در اینجا باقی مانده اند و یا در مصر زندگی می کنند، رفتار می کنم.<sup>۹</sup> من آن ها را مایه تمسخر و نفرت تمام کشورهای روی زمین قرار می دهم و به هر جایی که آن ها را برانم، مسخره و رسوا و نفرین می شوند.<sup>۱۰</sup> شمشیر و قحطی و مرض را می فرستم تا همه را از این سرزمینی که به آن ها و اجداد شان دادم، بکلی محو و نابود سازد.»

## دشمنی از سرزمین شمال

۲۵<sup>۱</sup> در سال چهارم سلطنت یهو یاقیم (پسر یوشیا)، پادشاه یهودا که همزمان با

اولین سال سلطنت نبوکدنصر، پادشاه بابل بود، پیامی برای عموم مردم یهودا از جانب خداوند به ارمیا رسید.<sup>۲</sup> ارمیا خطاب به مردم یهودا و اهالی اورشلیم کرده گفت: <sup>۳</sup> «از سال سیزدهم سلطنت یوشیا (پسر آمون) که بیست و سه سال می‌گذرد، خداوند پیوسته به من سخن گفت و من نیز همیشه آن را برای شما اعلام کرده‌ام، اما شما هیچگاهی گوش نداده‌اید. <sup>۴</sup> با وجودیکه خداوند دایم خدمتگاران خود، انبیاء را پیش شما فرستاده است، اما شما هرگز پیام آن‌ها را نشنیده‌اید و توجهی به سخنان شان نکرده‌اید. <sup>۵</sup> به شما گفتند که از اعمال زشت تان دست بکشید تا در این سرزمینی که خداوند به پدران تان به عنوان ملکیت همیشگی بخشیده است، زندگی کنید. <sup>۶</sup> به دنبال خدایان بیگانه نروید، آن‌ها را بندگی و پرستش نکنید و به دست خود آتش خشم خداوند را نیفرزید تا او به شما آسیبی نرساند. <sup>۷</sup> اما خداوند می‌فرماید که شما به حرف من گوش ندادید. شما بخاطر بت‌های ساخته دست خود آتش خشم مرا برافروختید، بنابراین سزاوار مجازات هستید.

<sup>۸</sup> خداوند قادر مطلق می‌فرماید که چون شما از امر او اطاعت نکردید، <sup>۹</sup> پس او تمام اقوام شمال را همراه با خدمتگار خود، نبوکدنصر، پادشاه بابل علیه این سرزمین و باشندگان و اقوام اطراف شما می‌فرستم تا همه تان را بکلی نابود کنند. شما را مایه تمسخر دیگران می‌سازم و برای همیشه رسوا می‌شوید. خداوند فرموده است. <sup>۱۰</sup> صدای خوشی و شادمانی برای همیشه خاموش می‌شود و جشنهای عروسی را دیگر نمی‌بینید. بخاطر نبودن گندم، آسیاب‌ها از کار می‌افتند و تیل برای افروختن چراغ باقی نمی‌ماند. <sup>۱۱</sup> تمام این سرزمین به ویرانه‌ای تبدیل شده، متروک می‌گردد. شما و اقوام اطراف تان مدت هفتاد سال پادشاه بابل را خدمت می‌کنید. <sup>۱۲</sup> پس از ختم هفتاد سال، پادشاه بابل و مردم او را که کلدانیان هستند، بخاطر گناهان شان جزا می‌دهم و سرزمین شان را به ویرانه ابدی تبدیل می‌کنم. خداوند فرموده است. <sup>۱۳</sup> تمام آن بلاها را که توسط ارمیا علیه آن‌ها پیشگوئی کرده بودم و در این کتاب ذکر شده است، بر سر شان می‌آورم. <sup>۱۴</sup> اقوام و پادشاهان بزرگ، آن‌ها را اسیر می‌برند و من همه شان را مطابق کردار و اعمال شان مجازات می‌کنم.»

## جام غضب خداوند

<sup>۱۵</sup> خداوند، خدای اسرائیل به من چنین فرمود: «این جام را که از شراب غضب من پُر است، بگیر و به تمام اقوامی که من ترا پیش آن‌ها می‌فرستم بده که از آن بنوشند» <sup>۱۶</sup> تا همه گیج شوند. سپس همگی شان در اثر جنگی که من علیه آن‌ها برپا می‌کنم دیوانه می‌گردند.»

<sup>۱۷</sup> پس من جام را از دست خداوند گرفتم و به همه اقوامی که خداوند مرا پیش آن‌ها فرستاد، دادم که از آن بنوشند. <sup>۱۸</sup> مردم اورشلیم و شهرهای یهودا را همراه با پادشاهان و بزرگان شان وادار ساختم که از آن جام بنوشند تا آن‌ها را مورد تمسخر و نفرین قرار داده و ویران و متروک باقی بمانند، چنانکه امروز واقع شده است.

<sup>۱۹-۲۰</sup> به فرعون، پادشاه مصر، اهل دربار، تمام مردم او و همچنین بیگانگانی که در مصر زندگی می‌کردند، از شراب آن جام دادم که بنوشند. پادشاهان کشور عوص و مردم شهرهای فلسطین، اَشْقَلُون، غزه، عِقرون و بقیهٔ مردم شهر اَشْدود را هم از آن شراب دادم. <sup>۲۱</sup> مردمان ادوم، موآب و عَمون نیز از آن شراب نوشیدند. <sup>۲۲</sup> تمام پادشاهان صور و سیدون، پادشاهان کشورهای سواحل بحر مدیترانه، <sup>۲۳</sup> شهرهای دَدان، تیما، بوز و تمام مردمی که موی شقیقه‌های خود را می‌تراشند؛ <sup>۲۴</sup> همهٔ پادشاهان عرب، و قبایل مختلف که در بیابان زندگی می‌کنند، <sup>۲۵</sup> پادشاهان زِمِری، عیلام و ماد؛ <sup>۲۶</sup> تمام پادشاهان سمت شمال و دور و نزدیک و همهٔ کشورهای جهان یکی پس از دیگری از آن شراب نوشیدند. بعد از همه پادشاه بابل (شیشک) از آن جام نوشید.

<sup>۲۷</sup> بعد خداوند قادر مطلق، خدای اسرائیل به من فرمود: «به آن‌ها بگو که از این جام غضب من بنوشند تا مست شوند و قی کنند، به زمین بیفتند و دیگر برنخیزند، زیرا من شمشیر دشمن را برای مجازات شان می‌فرستم. <sup>۲۸</sup> اگر آن‌ها نخواهند که جام را از دست تو بگیرند و بنوشند، آنگاه به آن‌ها بگو که خداوند قادر مطلق چنین می‌فرماید: شما



مجبور هستید که بنوشید! <sup>۲۹</sup> من می‌خواهم که مصیبت بزرگی را بالای این شهر که بنام من یاد می‌شود، بیاورم. آیا خیال می‌کنید که از مجازات در امان می‌مانید؟ خیر، مجازات شما حتمی است. من، خداوند قادر مطلق، علیه تمام مردم روی زمین بلای جنگ را نازل می‌کنم.

<sup>۳۰</sup> پس تو علیه آن‌ها پیشگوئی کن و بگو که خداوند از جایگاه مقدس و ملکوتی خود بر قوم برگزیده خود و تمام ساکنین روی زمین فریاد برمی‌آورد و صدای مهیب و سهمناک او مانند غرش آنهائی است که انگور را در زیر پا می‌فشارند. <sup>۳۱</sup> فریاد او تا آخرین نقطه زمین بگوش می‌رسد، زیرا خداوند بر تمام اقوام جهان داوری می‌کند و شیران با دم شمشیر مجازات می‌شوند.» این گفته خداوند است.

<sup>۳۲</sup> خداوند قادر مطلق چنین می‌فرماید: «بلا و مصیبت مانند گردباد مهیبی اقوام جهان را یکی پس از دیگری گرفتار خود می‌سازد و تا دورترین نقطه زمین پخش می‌شود!» <sup>۳۳</sup> در آن روز اجساد کسانی را که خداوند کشته است سراسر روی زمین را پُر می‌کنند. کسی برای آن‌ها ماتم نمی‌گیرد. آن‌ها را کسی جمع و دفن نمی‌کند و مثل پارو بر روی زمین باقی می‌مانند.

<sup>۳۴</sup> ای چوپانان و ای رهبران قوم، گریه کنید و فریاد برآورید و در خاک بغلطید، زیرا روز کشتار و پراگندگی شما فرارسیده است و مثل ظرف مرغوب می‌افتید و خرد می‌شوید. <sup>۳۵</sup> راه فرار و پناهگاهی برای تان وجود نمی‌داشته باشد. <sup>۳۶</sup> از غصه و اندوه فریاد می‌زنید، زیرا خداوند با قهر سهمگین خود چراگاه‌های شما را ویران کرده <sup>۳۷</sup> و صلح و آرامش قوم را برهم زده است. <sup>۳۸</sup> خداوند مانند شیری که بیشه خود را ترک می‌کند، شما را ترک کرده و در اثر خشم شدید و شمشیر غضب او سرزمین تان ویران شده است.»

## پیشگوئی ارمیا در عبادنگاه

۲۶<sup>۱</sup> در آغاز سلطنت یهوایقیم (پسر یوشیا)، پادشاه یهودا، خداوند به ارمیا سخن گفت: <sup>۲</sup> «خداوند چنین می‌فرماید: در صحن عبادتگاه بایست و به تمام مردم شهرهای یهودا بگو که برای عبادت بیایند. آنگاه تمام سخنان مرا بطور مکمل برای آن‌ها بیان کن. <sup>۳</sup> شاید آن‌ها کلام مرا بشنوند و از راه بد خویش برگردند و من هم از تصمیمی که برای مجازات آن‌ها بخاطر اعمال زشت شان گرفته‌ام، منصرف شوم. <sup>۴</sup> به آن‌ها بگو که خداوند چنین می‌فرماید: اگر به کلام من گوش ندهید، از احکامی که به شما داده‌ام اطاعت نکنید <sup>۵</sup> و به سخنان انبیائی که از جانب من فرستاده شده‌اند توجه ننمائید. هر چند قبلاً از کلام آن‌ها اطاعت نکرده‌اید. <sup>۶</sup> آنگاه این عبادتگاه را مانند شیلوه ویران می‌کنم و این شهر را مورد نفرین تمام اقوام جهان قرار می‌دهم.»

۷-۸<sup>۷</sup> به مجردیکه ارمیا سخنان خود را در عبادتگاه تمام کرد و پیام خداوند را به گوش مردم رساند، کاهنان، انبیاء و مردم بر سر او ریختند و فریاد برآوردند: «سزای تو مرگ است! <sup>۹</sup> چه حق داری که می‌گوئی: خدا این عبادتگاه را مانند شیلوه ویران می‌کند و این شهر را خراب و غیر مسکون می‌سازد؟» و مردم همگی در عبادتگاه بدور ارمیا جمع شده بودند.

<sup>۱۰</sup> وقتی رهبران یهودا از آنچه واقع گردید آگاه شدند، فوراً از قصر شاه به عبادتگاه آمدند و به جای مخصوص خود نزدیک دروازه جدید عبادتگاه نشستند. <sup>۱۱</sup> آنگاه کاهنان و انبیاء به رهبران و مردم خطاب کرده گفتند: «این شخص سزاوار کشتن است، زیرا شما بگوش خود شنیدید که درباره این شهر چه پیشگوئی‌هایی کرد.»

<sup>۱۲</sup> ارمیا در جواب رهبران و مردم چنین گفت: «خداوند مرا فرستاد تا آن چیزی را که شنیدید علیه این عبادتگاه و این شهر پیشگوئی کنم. <sup>۱۳</sup> راه و کردار تان را اصلاح کنید و از احکام خداوند پیروی نمائید تا خداوند از تصمیمی که برای مجازات شما گرفته است منصرف شود. <sup>۱۴</sup> اما من در اختیار شما هستم و هر طوریکه صلاح می‌دانید در حق من بکنید. <sup>۱۵</sup> ولی این را هم بدانید که اگر مرا بکشید شما و این شهر و ساکنین آن،

خون بیگناهی را بگردن می‌گیرید، زیرا خداوند واقعاً مرا فرستاد تا سخنان او را بگوش شما برسانم.»

<sup>۱۶</sup> آنگاه رهبران و مردم به کاهنان و انبیاء گفتند: «این شخص سزاوار کشتن نیست، چونکه به نام خداوند، خدای ما با ما سخن گفته است.» <sup>۱۷</sup> بعد چند نفر بزرگان قوم برخاسته به حاضرین گفتند: <sup>۱۸</sup> «در دوران سلطنت حزقیا، پادشاه یهودا، میکای مورثی به مردم یهودا گفت که خداوند چنین می‌فرماید: «سهیون مانند مزرعه‌ای قلبه شده و اورشلیم به توده‌ی خاک تبدیل می‌گردد. همچنین در جایی که این عبادتگاه قرار دارد جنگلی بوجود می‌آید.» <sup>۱۹</sup> اما حزقیا پادشاه و مردم یهودا او را بخاطر پیشگوئی‌هایش محکوم به مرگ نکردند، بلکه حزقیا از خداوند بترسید و به نزد او دعا کرده خواستار رحمت گردید. خداوند هم مجازاتی را که برای آنها تعیین کرده بود، اجراء نکرد. حالا اگر ما به سخنان ارمیا گوش ندهیم، به دست خویش بلائی را بر سر خود می‌آوریم!»

<sup>۲۰</sup> شخص دیگری هم بنام اوریا (پسر شمعیه)، که از قریه‌ی یعاریم بود، مثل ارمیا علیه شهر اورشلیم و سرزمین یهودا پیشگوئی می‌کرد. <sup>۲۱</sup> وقتی سخنان او به گوش یهوایقیم پادشاه و عساکر و بزرگان او رسید، شاه تصمیم گرفت که او را بکشد. ولی اوریا از تصمیم شاه باخبر شد و از ترس به مصر فرار کرد. <sup>۲۲</sup> یهوایقیم پادشاه هم الناتان (پسر عکبور) را با چند نفر دیگر به مصر فرستاد. <sup>۲۳</sup> آنها او را در آنجا دستگیر کرده با خود پیش یهوایقیم پادشاه آوردند. آنگاه به امر یهوایقیم با شمشیر بقتل رسید و جنازه‌اش را در قبرستان عمومی انداختند.

<sup>۲۴</sup> اما اخیقام (پسر شافان) از ارمیا پشتیبانی کرد و نگذاشت که به دست مردم سپرده شده بقتل برسد.

**پیشگوئی ظفر نبوکدنزر**

۲۷<sup>۱</sup> در ابتدای سلطنت یهوایقیم پسر یوشیا، پادشاه یهودا، این کلام از جانب خداوند به ارمیا آمد: <sup>۲</sup> خداوند به من چنین فرمود: برای خود یوغی بساز و با تسمه‌های چرمی به گردن خود ببند. <sup>۳</sup> بعد پیام او را ذریعه نمایندگان ادم، موآب، عمون، صور و صیدون که به اورشلیم بحضور صدقیا، پادشاه یهودا آمده بودند به پادشاهان شان برسان. <sup>۴</sup> بگو که خداوند قادر مطلق، خدای اسرائیل چنین می‌فرماید: <sup>۵</sup> «به سروران خود بگوئید که من با قدرت عظیم و بازوی توانای خود زمین را با تمام انسان و حیوان که بر روی آن زندگی می‌کنند، آفریده‌ام و آن را به هر کسی که بخواهم می‌دهم. <sup>۶</sup> حالا من تمام این سرزمین را به بنده خود، نبوکدنصر، پادشاه بابل، می‌بخشم. حتی حیوانات وحشی را رام می‌سازم و در اختیار او قرار می‌دهم. <sup>۷</sup> تا زمانی که نوبت سقوط حکومت او برسد، همه اقوام خدمتگزار او و همچنین از پسر و نواسه‌اش می‌باشند. بعد اقوام دیگر و پادشاهان بزرگ او را غلام خود می‌سازند.

<sup>۸</sup> اما هر قوم یا سلطنتی که به نبوکدنصر، پادشاه بابل تسلیم نشود و یوغ بندگی او را بگردن نگیرد، من آن قوم را با شمشیر و قحطی و وُبا جزا می‌دهم تا بکلی نابود شوند. خداوند چنین فرموده است. <sup>۹</sup> پس شما نباید به سخنان انبیاء و فالبینان و کسانی که خواب و رؤیا می‌بینند و جادوگری می‌کنند، گوش بدهید. آن‌ها می‌گویند که شما نباید مُطیع پادشاه بابل شوید. <sup>۱۰</sup> زیرا آن‌ها با سخنان دروغ خود شما را فریب می‌دهند و در نتیجه، شما از سرزمین تان رانده شده هلاک می‌گردید. <sup>۱۱</sup> اما هر قومی که زیر یوغ بندگی پادشاه بابل برود، به آن اجازه می‌دهم که در سرزمین خود باقی بماند و کشت و زراعت کند.» خداوند فرموده است.

<sup>۱۲</sup> من همین چیزها را به صدقیا، پادشاه یهودا نیز بیان کردم و گفتم که بزیر یوغ بندگی پادشاه بابل برود و خدمت او و مردمش را بکند تا زنده بماند. <sup>۱۳</sup> چرا تو و قومت در اثر شمشیر و قحطی و وُبا بمیرید؟ چنانکه خداوند فرموده است: هر قومی که تسلیم پادشاه بابل نشود به چنین سرنوشتی دچار می‌شود. <sup>۱۴</sup> به سخنان انبیای دروغین که به شما می‌گویند خدمت پادشاه بابل را نکنید، گوش ندهید، زیرا آن‌ها دروغ می‌گویند.

<sup>۱۵</sup> خداوند می فرماید: «من آن‌ها را نفرستاده‌ام آن‌ها به دروغ بنام من پیشگوئی می‌کنند. پس اگر حرف آن‌ها را قبول کنید، آنوقت شما را با آن انبیای کاذب از این سرزمین می‌رانم.»

<sup>۱۶</sup> بعد به کاهنان و مردم گفتم که خداوند چنین می‌فرماید: «به سخنان و پیشگوئی‌های انبیای دروغین توجه نکنید. آن‌ها می‌گویند که ظروف عبادتگاه که به بابل برده شده بودند، بزودی باز آورده می‌شوند. آن‌ها دروغ می‌گویند. <sup>۱۷</sup> به حرف آن‌ها گوش ندهید، بلکه خدمت پادشاه بابل را کنید تا زنده بمانید. چرا می‌خواهید این شهر ویران شود؟ <sup>۱۸</sup> اگر آن‌ها انبیای واقعی هستند و اگر از جانب من پیشگوئی می‌کنند، باید از من که خداوند قادر مطلق هستم درخواست کنند تا ظروف دیگری که در عبادتگاه و در قصر پادشاه یهودا و در اورشلیم باقی مانده‌اند به بابل برده نشوند.» <sup>۱۹-۲۰</sup> (وقتی که نبوکدنصر، پادشاه بابل، یهوئاکین (پسر یهوئاقیم) را همراه با بزرگان یهودا و اورشلیم به بابل اسیر برد، بعضی از چیزها را از قبیل ستونها، حوض، پایه‌ها و دیگر آلات قیمتی را بجا گذاشت.) <sup>۲۱</sup> «به آنچه که من، خداوند مطلق، خدای اسرائیل می‌گویم گوش کنید: آن ظروف و اسبابی که در عبادتگاه و در قصر پادشاه یهودا و در اورشلیم باقی مانده‌اند، <sup>۲۲</sup> به بابل برده می‌شوند و در آنجا باقی می‌مانند تا زمانی که آن‌ها دوباره مورد توجه من قرار گیرند و آنگاه همه را به این مکان باز می‌آورم.» خداوند چنین فرموده است.

## ارمیا و حنیای نبی

<sup>۲۸</sup> <sup>۱</sup> در همان سال، در آغاز سلطنت صدقیا، پادشاه یهودا، در ماه پنجم سال چهارم، حنیای نبی (پسر عزور) که از اهالی جبعون بود، در عبادتگاه ایستاد و در حضور کاهنان و مردم خطاب به من کرده گفت که <sup>۲</sup> خداوند قادر مطلق، خدای اسرائیل چنین می‌فرماید: «من یوغ بندگی پادشاه بابل را از دوش شما برداشته‌ام. <sup>۳</sup> در ظرف دو سال تمام ظروف عبادتگاه را که نبوکدنصر به بابل برده بود، دوباره به اینجا می‌آورم. <sup>۴</sup> همچنین یهوئاکین (پسر یهوئاقیم) پادشاه یهودا را با تمام کسانی که اسیر شده بودند،

به اینجا باز می‌گردانم و یوغ بندگی را که پادشاه بابل بر دوش شما نهاده است می‌شکنم.» خداوند فرموده است.

<sup>۵</sup> آنگاه من در حضور کاهنان و مردمی که در عبادتگاه حاضر بودند، به حنیای نبی گفتم: <sup>۶</sup> «آمین! خداوند تمام پیشگوئی‌هایت را عملی سازد و همه ظروف و اسباب عبادتگاه را با کسانی که در بابل اسیراند، دوباره به اینجا بیاورد. <sup>۷</sup> اما تو هم در حضور این مردم به سخنان من گوش بده. <sup>۸</sup> انبیای گذشته که سالها پیش از من و تو بوده‌اند، درباره جنگ، قحطی، وُبا و علیه کشورها و سلطنت‌های بزرگ پیشگوئی می‌کردند. <sup>۹</sup> اما آن نبی که در باره صلح پیشگوئی می‌کند، اگر پیشگوئی او عملی شود، آن وقت ثابت می‌گردد که خداوند او را فرستاده است.»

<sup>۱۰</sup> آنگاه حنیای نبی یوغ را از گردن ارمیا برداشت و آن را شکست. <sup>۱۱</sup> بعد در حضور مردم گفت که خداوند چنین می‌فرماید: «در ظرف دو سال یوغ بندگی نبوکدنصر، پادشاه بابل را به همین ترتیب از گردن همه اقوام برمی‌دارم و آن را می‌شکنم.» بعد ارمیا از آنجا بیرون رفت.

<sup>۱۲</sup> بعد از آنکه حنیای نبی یوغی را که بر گردن ارمیا بود، شکست، خداوند به ارمیا فرمود: <sup>۱۳</sup> «برو به حنیا بگو که خداوند چنین می‌فرماید: تو یوغ چوبی را شکستی، اما یوغ آهنی جای آن را می‌گیرد! <sup>۱۴</sup> زیرا من، خداوند قادر مطلق، خدای اسرائیل، یوغ آهنی را بر گردن این اقوام می‌اندازم تا خدمتِ نبوکدنصر، پادشاه بابل را بکنند. من حتی حیوانات وحشی را رام او ساخته‌ام.» <sup>۱۵</sup> آنگاه ارمیا به حنیای نبی گفت: «ای حنیا، بشنو! خداوند ترا نفرستاده است. تو مردم را وادار ساختی که دروغهای ترا باور کنند، <sup>۱۶</sup> بنابراین، خداوند می‌فرماید که او ترا از روی زمین محو می‌سازد و در ظرف یک سال می‌میری، زیرا تو در مقابل او تمرد کرده‌ای.» <sup>۱۷</sup> حنیا در ماه هفتم همان سال مُرد.

## نامهٔ ارمیا به یهودیان مقیم بابل

<sup>۱-۲</sup> بعد از آنکه نبوکدنصر یهو یا کین پادشاه و مادرش را همراه با اهل دربار، بزرگان یهود، صنعتگران و آهنگران به بابل اسیر برد، ارمیای نبی نامه‌ای از اورشلیم برای سرکردگان یهود، کاهنان، انبیا و مردمی که به بابل تبعید شده بودند، نوشت. <sup>۳</sup> او نامه را ذریعة العاسه (پسر شافان) و جمریا (پسر حلقیا) که نمایندگان صدقیا، پادشاه یهودا، بودند و قرار بود پیش نبوکدنصر بروند، به بابل فرستاد. مضمون نامه این بود:

<sup>۴</sup> «خداوند قادر مطلق، خدای اسرائیل به همه کسانی که به ارادهٔ او از اورشلیم به بابل تبعید شده‌اند، چنین می‌فرماید: <sup>۵</sup> «برای تان خانه بسازید و در آن سکونت کنید؛ باغها ساخته، درختان غرس نموده و از میوهٔ آنها بخورید. <sup>۶</sup> ازدواج کنید و صاحب فرزندان شوید. بگذارید فرزندان تان هم به نوبهٔ خود ازدواج کنند و دارای پسر و دختر گردند تا تعداد تان افزایش یابد و کم نشود. <sup>۷</sup> و سلامتی شهری را که شما را در آن تبعید کرده‌ام، بخواهید و برای رفاه آن بحضور من دعا کنید، زیرا رفاه آنجا باعث آسودگی شما می‌گردد. <sup>۸</sup> من، خداوند قادر مطلق، خدای اسرائیل به شما می‌گویم که نگذارید انبیای کاذب و فالبینانی که در میان شما زندگی می‌کنند، شما را بفریبند. به خوابها و رؤیاهای شان گوش ندهید. <sup>۹</sup> زیرا خداوند می‌گوید که آنها برای شما به دروغ پیشگوئی می‌کنند و من آنها را نفرستاده‌ام.»

<sup>۱۰</sup> خداوند می‌فرماید: «اما وقتی که هفتاد سال دوران اسارت شما در بابل پایان یابد، آنگاه به شما شفقت نشان داده به وعدهٔ خود وفا می‌کنم و شما را دوباره به اینجا می‌آورم.» <sup>۱۱</sup> خداوند می‌فرماید: «من ارادهٔ خود را دربارهٔ شما میدانم. نقشهٔ من فقط برای سلامتی شما است نه برای بدبختی تان. من می‌خواهم شما آیندهٔ امیدبخشی داشته باشید. <sup>۱۲</sup> بعد وقتی مرا بخوانید و پیش من دعا کنید، من دعای تان را اجابت می‌کنم. <sup>۱۳</sup> هرگاه از دل و جان در طلب من باشید، مرا می‌یابید. <sup>۱۴</sup> بلی، بطور یقین مرا می‌یابید و من همهٔ چیزهای از دست رفتهٔ تان را اعاده می‌کنم و شما را از همهٔ کشورهای که به

اراده من به آنجا تبعید شده‌اید جمع می‌کنم و دوباره به وطن خودتان می‌آورم.»

<sup>۱۵</sup> شما می‌گوئید که خداوند انبیا را در بابل برای ما فرستاده است. <sup>۱۶</sup> پس خداوند به پادشاهی که بر تخت سلطنت داود نشسته است و به همه کسانی که در اورشلیم باقی مانده‌اند، یعنی بر خویشاوندان شما که به بابل تبعید نشده‌اند، چنین می‌گوید: <sup>۱۷</sup> بلی خداوند قادر مطلق چنین می‌فرماید: «بلای جنگ و قحطی و وُبا را می‌آورم و آن‌ها را مانند انجیر گنده‌ای می‌سازم که قابل خوردن نیست. <sup>۱۸</sup> آن‌ها را با شمشیر و قحطی و وُبا تعقیب می‌کنم تا همه اقوام از دیدن شان به وحشت بیفتند و آن‌ها را به هر جایی که پراکنده کنم مورد نفرین و تمسخر قرار گرفته شرمنده و رسوا شوند، <sup>۱۹</sup> زیرا خداوند می‌گوید: به کلام من گوش ندادند. با اینکه من همیشه پیام‌هایی بوسیلهٔ بندگان خود، انبیاء برای شان فرستادم. اما خداوند می‌گوید که شما نیز نشنیدید.»

<sup>۲۰</sup> حالا شما که در بابل در حال تبعید بسر می‌برید، به سخنان خداوند گوش بدهید!  
<sup>۲۱</sup> خداوند قادر مطلق، خدای اسرائیل در مورد اخاب (پسر قولایا) و صدقیا (پسر معسیا) که بنام او به دروغ پیشگوئی می‌کردند، چنین می‌فرماید: «من آن‌ها را به دست نبوکدنصر، پادشاه بابل تسلیم می‌کنم و او آن دو نفر را در برابر چشمان خود شما بقتل می‌رساند.» <sup>۲۲</sup> سرنوشت آن‌ها برای آن عده کسانی که در بابل تبعید شده‌اند، نمونه خواهد بود، بطوری که هر که بخواهد کسی را نفرین کند، خواهد گفت: «خداوند ترا به سرنوشت صدقیا و اخاب که پادشاه بابل آن‌ها را در آتش زنده سوزانید، گرفتار سازد. <sup>۲۳</sup> بخاطری که آن‌ها در بین قوم اسرائیل مرتکب گناه شرم‌آوری شدند و با زنان همسایه خود زنا کردند و همچنین به اسم من و مخالف اراده من سخنان دروغ به مردم گفتند. من، خداوند شاهد و از همه چیز آگاه هستم.» خداوند چنین گفته است.»

## نامهٔ شمعیه

<sup>۲۴-۲۵</sup> خداوند قادر مطلق، خدای اسرائیل، دربارهٔ شمعیه نحلامی پیامی به من داد. او



بنام خود نامه‌ای به تمام اهالی اورشلیم، سَفْنیای کاهن (پسر مَعَسیا) و سایر کاهنان فرستاد. در آن نامه به سَفْنیا این چنین نوشته بود: <sup>۲۶</sup> «خداوند ترا بعوض یهویداع بحیث کاهن تعیین کرده است تا در عبادتگاه اجرای وظیفه نموده و هر دیوانه‌ای را که ادعای نبوت کند، در پاهایش زنجیر و زولانه بیندازی. <sup>۲۷</sup> پس چرا تو ارمیای عَناتوتی را که دعوی نبوت می‌نماید توییخ و سرزنش نمی‌کنی؟ <sup>۲۸</sup> زیرا در حقیقت او بود که نامه‌ای برای ما در بابل فرستاد و گفت که چون یک مدت طولانی در اینجا می‌مانیم، باید برای سکونت خود خانه‌ها بسازیم و باغها ساخته و نهالها غرس کنیم و از محصول آنها بخوریم.»

<sup>۲۹</sup> سَفْنیای کاهن نامه را در حضور ارمیای نبی خواند. <sup>۳۰</sup> آنگاه خداوند به ارمیا فرمود: <sup>۳۱</sup> «نامه را برای تمام تبعیدشدگان بفرست و به آنها بگو که خداوند در مورد شِمَعیه نَحَلامی چنین می‌فرماید: او از طرف خود برای شما پیشگوئی کرده است؛ من او را نفرستاده‌ام. او خواست که دروغ‌هایش را باور کنید. <sup>۳۲</sup> بنابراین، خداوند چنین می‌فرماید: من شِمَعیه نَحَلامی را با اولاده‌اش مجازات می‌کنم و از خانواده او هیچ کسی زنده نمی‌ماند که خوبی و احسانی را که در حق قوم برگزیده خود می‌کنم، ببیند، زیرا او ضد من سخنان فتنه‌انگیز گفته است.» خداوند چنین فرموده است.

## وعدۀ خداوند به قوم اسرائیل

<sup>۳۰</sup> کلامی که از جانب خداوند به ارمیا رسید و گفت: <sup>۲</sup> «خداوند، خدای اسرائیل چنین می‌فرماید: هر چیزی را که به تو گفته‌ام در یک کتاب بنویس، <sup>۳</sup> زیرا روزی فرامی‌رسد که من قوم تبعید شده خود، اسرائیل و یهودا را دوباره به این سرزمینی که به پدران شان وعدۀ ملکیت آنها داده بودم، می‌آورم تا آن را تصرف کنند.» خداوند چنین فرموده است.

<sup>۴</sup> این است کلامی که خداوند درباره اسرائیل و یهودا گفته است.

<sup>۵</sup> زیرا خداوند چنین می‌فرماید: «فریاد وحشت به گوش من می‌رسد. ترس بر همه جا سایه افکنده است و آرامی و آسایش وجود ندارد. <sup>۶</sup> تأمل کنید و از خود بپرسید! آیا یک مرد می‌تواند طفلی بزاید؟ پس چرا تمام مردان مثل زنانی که در حال زایمان باشند دست به کمر نهاده و رنگ شان پریده است؟ <sup>۷</sup> آه چه روز بدی در پیشرو است که مثل آن هرگز دیده نشده است. آن روز زمان سختی برای اسرائیل است، اما از آن نجات می‌یابد.»

<sup>۸</sup> خداوند قادر مطلق می‌فرماید: «در آن روز یوغی را که برگردن آن‌ها است می‌شکنم. آن‌ها را از زنجیر اسارت آزاد می‌سازم و دیگر بندگی بیگانگان را نمی‌کنند، <sup>۹</sup> بلکه آن‌ها مرا که خداوند، خدای شان هستم و پادشاهی را که از نسل داود بر آن‌ها خواهم گماشت، خدمت می‌نمایند.»

<sup>۱۰</sup> پس خداوند می‌گوید که ای بنده من یعقوب نترس و ای اسرائیل هراسان نباش، زیرا من تو و فرزندان ترا از نقاط دور روی زمین و از کشورهایی که در آن‌ها اسیر هستید نجات می‌دهم. من شما را به وطن تان بازمی‌گردانم تا در رفاه و آسایش زندگی کنید و کسی شما را نخواهد ترسانید. <sup>۱۱</sup> من همراه تان بوده شما را نجات می‌دهم. آن اقوامی را که شما در بین شان پراکنده هستید، نابود می‌سازم، ولی شما را از بین نمی‌برم. با اینهم شما را بدون سرزنش نمی‌گذارم، البته سرزنشی که می‌کنم از روی عدل و انصاف می‌باشد. من، خداوند گفته‌ام.»

<sup>۱۲</sup> خداوند می‌فرماید: «ای قوم برگزیده من، درد تو علاج ناپذیر و زخم تو مهلک است. <sup>۱۳</sup> کسی نیست که به دعوی تو رسیدگی کند. مرهمی برای زخم تو وجود ندارد و علاجی نداری. <sup>۱۴</sup> کسانی که دلبسته تو بودند همه ترا فراموش کرده‌اند و توجهی به تو ندارند. من ترا بخاطر خطاها و گناهان بی‌شمارت مثلیکه دشمن تو باشم با بی‌رحمی جزا داده‌ام. <sup>۱۵</sup> چرا از درد و جراحات خود شکایت می‌کنی؟ درد تو درمان ندارد، زیرا شرارت تو بسیار و گناهانت بیشمار است. من ترا به این مصیبت گرفتار کرده‌ام. <sup>۱۶</sup> پس کسانی که ترا بلعند، بلعیده می‌شوند؛ هرکسی که دست به تاراج تو بزند، تاراج می‌گردد و

غارتگران را به غارتگران دیگر تسلیم می‌کنم و همه دشمنان تو یک به یک به اسارت برده می‌شوند.<sup>۱۷</sup> زیرا خداوند می‌گوید: صحت و سلامتی‌ات را اعاده می‌کنم و زخم‌هایت را شفا می‌بخشم، از این جهت که ترا «متروک» می‌نامند و می‌گویند که این صهیون است که هیچکسی به یاد آن نیست.»

<sup>۱۸</sup> خداوند چنین می‌فرماید: «من قوم اسرائیل را به وطن‌شان بازمی‌گردانم و بر خانواده‌های‌شان رحمت و شفقت نشان می‌دهم. شهر اورشلیم بر ویرانه‌هایش دوباره آباد می‌شود و قصرهایش به حالتی که در سابق بود، مجدداً اعمار می‌گردند.<sup>۱۹</sup> اهالی آن شهر سرودهای شکرگزاری را می‌سرایند و آواز خوشی از همه جا بلند می‌شود. به تعداد آن‌ها می‌افزایم و به آن‌ها برکت می‌دهم و افتخار می‌بخشم.<sup>۲۰</sup> به آن‌ها قدرت و شوکت دوران گذشته را عطا می‌کنم. آن‌ها را پایدار و استوار می‌سازم و کسانی که بخواهند بر آن‌ها ستم کنند، مجازات می‌شوند.<sup>۲۱</sup> حاکم آن‌ها از قوم خود‌شان و از بین خود‌شان انتخاب می‌شود. او را بحضور خود مقرب می‌سازم تا نزدیک من باشد، زیرا تا من کسی را بحضور خود نخوانم، نمی‌تواند که به من نزدیک شود.<sup>۲۲</sup> شما قوم برگزیده من می‌باشید و من خدای تان.» خداوند چنین فرموده است.

<sup>۲۳</sup> خشم خداوند مانند طوفان وحشتناک و گردباد مهیبی برمی‌خیزد و بر سر مردمان شریر فرود می‌آید.<sup>۲۴</sup> و غضب شدید خداوند تا منظور او برآورده نشود، از شدت خود نمی‌کاهد. در آینده این را خواهید فهمید.

## بازگشت تبعیدشدگان به وطن

<sup>۳۱</sup> خداوند می‌فرماید: «روزی فرامی‌رسد که من خدای تمام قبایل اسرائیل خواهم بود و آن‌ها قوم برگزیده من.»<sup>۲</sup> خداوند چنین می‌فرماید: «قومی که از شمشیر رستند در بیابان فیض یافتند. من آسایش برای اسرائیل مهیا کردم و از آن‌ها مراقبت نمودم.»<sup>۳</sup> خداوند از جای دور به من ظاهر شد و گفت: «با محبت ازلی تو را دوست داشتم، بنابراین

این ترا با رحمت به سوی خود می‌کشانم.<sup>۴</sup> ای باکرهٔ اسرائیل، من دوباره ترا استوار و پایدار می‌سازم. بار دیگر دایره به دست گرفته با نوای فرحت بخش موسیقی رقص و پایکوبی می‌نمائی.<sup>۵</sup> دوباره تاکستانهای خود را بر کوهستان سامره غرس می‌کنی و از خوردن میوهٔ آن‌ها لذت می‌بری.<sup>۶</sup> بلی، روزی فرامی‌رسد که نگهبانان بر کوهستان افرایم صدا می‌کنند: «بیائید که با هم به سهیون پیش خداوند، خدای خود برویم.»»

<sup>۷</sup> خداوند چنین می‌فرماید: «با آواز بلند به جهت یعقوب، سرآمد تمام اقوام، نغمهٔ خوشی را سر کنید. به خداوند سپاس گوئید و اعلام کنید و بگوئید: «ای خداوند، قوم برگزیده‌ات را در پناه خود حفظ کن و بازماندگان اسرائیل را نجات بده.»<sup>۸</sup> من آن‌ها را از سرزمین شمال و از دورترین نقاط روی زمین جمع کرده بازمی‌گردانم. حتی اشخاص کور و لنگ و زنان حامله و در حال زایمان را با آن‌ها به اینجا می‌آورم و گروه بزرگی به اینجا مراجعت می‌کند.<sup>۹</sup> گریان و دعاکنان می‌آیند و من ایشان را رهبری می‌کنم. آن‌ها را کنار جویهای آب به راه راست و هموار هدایت می‌کنم تا نلغزند، زیرا من پدر اسرائیل هستم و افرایم پسر اول من است.»

<sup>۱۰</sup> ای اقوام جهان، به کلام خداوند گوش بدهید و آن را به نقاط دور جهان اعلام کنید و بگوئید: «همان خدائی که قوم اسرائیل را پراکنده ساخت، بار دیگر آن‌ها را جمع می‌کند و همانطوری که چوپان از گلهٔ خود نگاهداری می‌نماید او هم از قوم برگزیدهٔ خود مراقبت می‌کند.<sup>۱۱</sup> خداوند اسرائیل را آزاد می‌کند و از دست کسانی که از آن‌ها قویتراند، نجات می‌دهد.<sup>۱۲</sup> آن‌ها می‌آیند و بر کوه سهیون آواز خوشی را سر می‌دهند. احسان و لطف خداوند آن‌ها را از غله، شراب، روغن، گله و رمه بی‌نیاز می‌سازد. زندگی آن‌ها مانند باغی سیراب و شاداب می‌گردد و دیگر هیچگاهی افسرده و غمگین نمی‌شوند.<sup>۱۳</sup> دختران باکره از خوشی می‌رقصند و مردان پیر و جوان شاد و خندان می‌شوند. غم و ماتم آن‌ها را به سرور و شادمانی تبدیل می‌کند. به آن‌ها تسلی می‌دهد و بجای غم، خوشی می‌بخشد.»<sup>۱۴</sup> خداوند می‌فرماید: «به کاهنان بهترین گوشت قربانی را می‌دهم و قوم برگزیدهٔ خود را از نعمتهای فراوان برخوردار می‌سازم.»

## رحمت خدا بر اسرائیل

<sup>۱۵</sup> خداوند می‌فرماید: «صدائی از رame بگوش می‌رسد، صدای ماتم و ناله‌های زار. راحیل برای فرزندان خود گریه می‌کند، زیرا آن‌ها را از دست داده است.» <sup>۱۶</sup> خداوند چنین می‌فرماید: «دیگر گریه نکن و اشک نریز، زیرا بخاطر اعمال پاداش خوبی می‌گیری و فرزندان از سرزمین دشمنان بازمی‌گردند. <sup>۱۷</sup> آینده امیدبخشی در پیشرو داری، زیرا فرزندان دوباره به وطن خود برمی‌گردند.» خداوند فرموده است.

<sup>۱۸</sup> «من ناله و زاری افرایم را شنیدم که گفت: «تو مرا سرزنش کردی تا اصلاح شوم. من مانند گوساله رام نشده‌ای بودم، اما حالا مرا بحضور خود بازگردان و بگذار که پیش تو بیایم، زیرا که تو خداوند و خدای من هستی. <sup>۱۹</sup> من از تو روبرگرداندم، ولی بعد پشیمان شدم. وقتی پی‌بردم که چه کاری کرده‌ام، خجالت کشیدم و ترسیدم و از اعمال شرم‌آوری که در جوانی مرتکب شده‌ام، شرم‌منده هستم.»

<sup>۲۰</sup> خداوند می‌فرماید: افرایم پسر عزیز و مایه خوشی من است. گرچه بر ضدش سخن می‌گویم، لکن او را بیاد خواهم داشت و هر وقتی که بیادم می‌آید دلم از شفقت نسبت به او به هیجان می‌آید و بر او رحم می‌کنم. <sup>۲۱</sup> بر سر راه تان علامات نصب کنید، تا در بازگشت به وطن راه خود را بیابید. ای باکره اسرائیل، به شهرهای خود برگرد. <sup>۲۲</sup> ای دختر بی‌وفا، تا چه وقت سرگردان و معطل می‌مانی؟ من بر روی زمین چیز تازه و مخالفی بوجود آورده‌ام، مثل اینکه زن از مرد محافظت کند.»

## سعادت آینده قوم برگزیده خداوند

<sup>۲۳</sup> خداوند قادر مطلق، خدای اسرائیل می‌فرماید: «بعد از آنکه قوم اسرائیل را به وطن شان بازگردانم، در یهودا و شهرهایش می‌گویند: «ای مسکن عدالت، ای کوه مقدس، خداوند به تو برکت عطا فرماید!» <sup>۲۴</sup> در آن وقت مردم شهرهای یهودا با دهاتیان، دهقانها و چوپانها یکجا زندگی می‌کنند. <sup>۲۵</sup> جان خستگان را تازه می‌سازم و ناتوانان را

سیر می‌کنم. <sup>۲۶</sup> مردم همه به راحت می‌خوابند و خوابهای شیرین می‌بینند.»

<sup>۲۷</sup> خداوند می‌فرماید: «روزی آمدنی است که سرزمین اسرائیل و یهودا را از انسان و حیوان پُر می‌سازم. <sup>۲۸</sup> همانطوری که یک وقتی آن‌ها را ریشه‌کن ساختم، ویران کردم، هلاک نمودم، از بین بردم و بر سرشان بلا آوردم، حالا آن‌ها را احیاء می‌کنم و استوار و پایدار می‌سازم. خداوند فرموده است. <sup>۲۹</sup> آنگاه دیگر نمی‌گویید: «پدران غورهٔ انگور خوردند و دندان فرزندان گُند شد.» <sup>۳۰</sup> اما هر کس جزای گناه خود را می‌بیند و هر کس که انگور ترش بخورد دندانش گُند می‌شود.»

## پیمان تازه

<sup>۳۱</sup> خداوند می‌فرماید: «روزی فرامی‌رسد که با مردم اسرائیل و یهودا پیمان تازه‌ای می‌بندم. <sup>۳۲</sup> این پیمان مثل پیمان سابق نیست که وقتی دست پدران شان را گرفته از مصر بیرون آوردم، با آن‌ها بستم. با اینکه خداوند می‌گوید من مثل شوهر از آن‌ها حمایت می‌کردم، ولی آن‌ها پیمان مرا شکستند.» <sup>۳۳</sup> اما خداوند می‌فرماید: «پیمان نوی که با قوم اسرائیل می‌بندم اینست: من احکام خود را بر دل‌های شان می‌نویسم؛ من خدای شان خواهم بود و آن‌ها قوم برگزیدهٔ من. <sup>۳۴</sup> دیگر حاجت نیست که به یکدیگر تعلیم بدهند و بگویند که مرا بشناسند، زیرا از خورد تا بزرگ مرا می‌شناسند. آنگاه من گناه شان را می‌بخشم و دیگر آن را بیاد نمی‌آورم. من، خداوند گفته‌ام.»

<sup>۳۵</sup> خداوندی که در روز به آفتاب روشنی می‌بخشد، مهتاب و ستارگان را بوجود آورد تا شبهای تاریک را روشن سازند، امواج بحر را خروشان می‌کند، خداوند قادر مطلق نام دارد. <sup>۳۶</sup> پس خداوند می‌فرماید: «تا زمانی که نظام کائنات دوام می‌کند نسل اسرائیل هم برای همیشه بعنوان یک قوم باقی می‌ماند.» <sup>۳۷</sup> خداوند چنین می‌فرماید: «اگر آسمان را بتوان اندازه کرد و تهداب زمین را پیدا نمود، آنگاه من هم نسل اسرائیل را بخاطر اعمال شان ترک می‌کنم.» این فرمودهٔ خداوند است.

## توسعه شهر اورشلیم

۳۸-۳۹ خداوند می فرماید: «وقتی می رسد که شهر اورشلیم دوباره آباد می شود. از برج حنن نیل تا دروازه زاویه و از آنجا تا تپه جارِب و تا به جوعت. ۴۰ تمام وادی، جایی که مُرده ها را دفن می کنند و زباله را می اندازند، تمام مزرعه بالای نهر قدرون و تا دروازه اسپ، در سمت شرق برای من مقدس می باشد. این شهر دیگر هرگز ویران و خراب نمی شود.»

## ارمیا مزرعه ای می خرد

۳۲<sup>۱</sup> در سال دهم سلطنت صدقیا، پادشاه یهودا که همزمان با هجدهمین سال پادشاهی نبوکدنصر بود، خداوند به ارمیا سخن گفت. ۲ در آن وقتی که سپاه پادشاه بابل شهر اورشلیم را در محاصره خود داشت، ارمیا در صحن محبس واقع در قصر شاهی، زندانی بود. ۳ صدقیا، پادشاه یهودا، ارمیا را بخاطری در زندان انداخته بود که همیشه می گفت که خداوند می فرماید: «من این شهر را به دست پادشاه بابل تسلیم می کنم و او آن را متصرف می شود. ۴ کلدانیان صدقیا پادشاه را دستگیر کرده او را بحضور پادشاه بابل می برند تا شخصاً با او روبرو شده محاکمه اش کند. ۵ صدقیا مدت درازی در زندان می ماند، تا اینکه من بر سر او رحم کنم. تو در برابر آن ها مقاومت می کنی، اما موفق نمی شوی.»

۶-۷ ارمیا گفت که در این هنگام خداوند به من فرمود: «حنن نیل، پسر کاکایت، شلوم، پیش تو می آید و می گوید که مزرعه او را در عناتوت بخری، زیرا چون تو از بستگان نزدیک او هستی حق داری که آن را بخری.» ۸ پس همانطوری که خداوند فرموده بود، حنن نیل در صحن زندان پیش من آمد و گفت: «مزرعه مرا که در عناتوت، در سرزمین بنیامین است بخر، زیرا تو بحیث نزدیکترین فرد خانواده ام حق خرید آن را داری.»

آنوقت دانستم که آن پیام واقعاً از جانب خداوند بوده است.<sup>۹</sup> پس من آن مزرعه را که در عناتوت بود به قیمت هفده مثقال نقره از حنم‌ئیل خریدم.<sup>۱۰</sup> قبالة آن را در حضور شاهدان مَهر و امضاء کردم و نقره را هم وزن نموده به او پرداختم.<sup>۱۱</sup> بعد قبالة مَهر و لاک شده را که تمام شرایط خرید و فروش در آن ثبت بود، با یک نسخه باز آن گرفتم<sup>۱۲</sup> و در حضور پسر کاکایم، حنم‌ئیل و شاهدانی که آن را امضاء کرده بودند، همچنین یهودیانی که در آنجا حاضر بودند به باروک، پسر نیریا، نواسهٔ محسیا دادم.<sup>۱۳</sup> و در حضور همه به باروک گفتم که<sup>۱۴</sup> خداوند قادر مطلق، خدای اسرائیل می‌فرماید: «این قبالة مَهر شده را با نسخه باز آن بگیر و در یک کوزه بگذار تا مدت درازی محفوظ باشد.<sup>۱۵</sup> زیرا خداوند قادر مطلق، خدای اسرائیل، می‌فرماید که بار دیگر خانه، مزرعه و تاکستان در این سرزمین خرید و فروش می‌شود.»

## دعای ارمیا

<sup>۱۶</sup> بعد از آنکه قبالة را به باروک (پسر نیریا) دادم، بحضور خداوند دعا کردم و گفتم:  
<sup>۱۷</sup> «ای خداوند، خدای متعال، تو بودی که با قدرت عظیم و بازوی توانایت آسمان‌ها و زمین را بوجود آوردی. برای تو هیچ کاری مشکل نیست.<sup>۱۸</sup> از رحمت بی‌پایان خود هزاران نسل را برخوردار می‌سازی، اما در عین حال، فرزندان را بخاطر گناهان والدین شان به کیفر می‌رسانی. ای خدای بزرگ و توانا که نامت خداوند قادر مطلق است،  
<sup>۱۹</sup> نقشه‌های تو حکیمانه و کارهای تو بزرگ است. چشمان تو بر اعمال همهٔ انسانها بازاند و هر کسی را از روی رفتار و کردارش پاداش می‌دهی.<sup>۲۰</sup> نشانه‌ها و معجزات در مصر نشان دادی و روز به روز نامت را در بین قوم اسرائیل و بین تمام بشر معروف و مشهور می‌سازی.<sup>۲۱</sup> با دست قدرت خود قوم برگزیده‌ات را از سرزمین مصر بیرون آوردی و نشانه‌ها و معجزات در آنجا اجراء کردی و دشمنان را به وحشت انداختی.  
<sup>۲۲</sup> سرزمینی را که در آن شیر و عسل جاریست و وعدهٔ ملکیتش را به اجداد شان داده بودی، به آن‌ها بخشیدی.<sup>۲۳</sup> اما وقتی پدران شان آمدند و آن را تصرف کردند، از کلام و احکام تو اطاعت ننمودند، بنابراین، تو بر آن‌ها این بلاها را نازل کردی.<sup>۲۴</sup> می‌بینی که



کلدانیان برای تصرف شهر به اطراف آن سنگر گرفته‌اند و مردم را جنگ و قحطی و مرض تهدید می‌کنند و جنگ‌آوران ما به دست دشمنان گرفتار شده‌اند. درست همان طوری که تو فرموده بودی، اتفاق افتاد و خودت هم می‌بینی.<sup>۲۵</sup> ولی ای خداوند، خدای من، تو به من فرمودی که آن مزرعه را در حضور شاهدان بخرم. و با این وضعی که شهر دارد و به دست کلدانیان افتاده است، باز هم از امر تو اطاعت کردم.»

<sup>۲۶</sup> خداوند به ارمیا فرمود: <sup>۲۷</sup> «من خداوند، خدای تمام بشر هستم. آیا کاری است که اجرای آن برایم مشکل باشد؟» <sup>۲۸</sup> پس خداوند چنین می‌فرماید: «من این شهر را به دست کلدانیان و نبوکدنصر، پادشاه بابل، تسلیم می‌کنم و آن‌ها شهر را متصرف می‌شوند. <sup>۲۹</sup> عساکر کلدانیان به شهر داخل شده آن را آتش می‌زنند و خانه‌هایی را می‌سوزانند که بر بامهای آن‌ها برای بعل و خدایان دیگر قربانی و هدیه تقدیم می‌کردند و با آن اعمال خود آتش خشم مرا می‌افروختند. <sup>۳۰</sup> مردم اسرائیل و یهودا از جوانی دست به کارهای شرارت‌آمیز زده‌اند و همیشه با اعمال زشت خود مرا به خشم آورده‌اند. <sup>۳۱</sup> این شهر از روزی که آباد شد تا به امروز موجب خشم من گردیده است، بنابراین، آن را از نظر خود دور می‌کنم. <sup>۳۲</sup> کارهای زشت مردم اسرائیل و یهودا، گناهان پادشاهان، رهبران، کاهنان و انبیای آن‌ها و اهالی اورشلیم مرا خشمگین ساخته است. <sup>۳۳</sup> آن‌ها مرا ترک کرده‌اند و با وجودیکه آن‌ها را همیشه تعلیم داده‌ام، به حرف من گوش نداده و اصلاح نشده‌اند. <sup>۳۴</sup> حتی در عبادتگاهی که به نام من یاد می‌شود، بت پرستی می‌کنند و آن را آلوده می‌سازند. <sup>۳۵</sup> برای بت بعل در وادی هِنوم قربانگاهها ساخته‌اند و بالای آن‌ها فرزندان خود را برای بت مولک قربانی می‌کنند. در حالی که من به آن‌ها امر نکرده‌ام و حتی از خاطر نمی‌گذشت که مردم یهودا مرتکب چنین گناهی شوند.»

## وعدۀ امیدبخش

<sup>۳۶</sup> بنابراین، خداوند، خدای اسرائیل در مورد شهر اورشلیم می‌فرماید: «مردم می‌گویند که این شهر بخاطر جنگ و قحطی و بیماری به دست پادشاه بابل می‌افتد. اما بشنوید که من

چه می‌گوییم: <sup>۳۷</sup> من اهالی آن را از همه کشورهای که آن‌ها را در اثر خشم خود به آنجا پراکنده ساختم، جمع می‌کنم و دوباره به اینجا می‌آورم تا در کمال آسودگی زندگی کنند. <sup>۳۸</sup> آن‌ها قوم برگزیده من خواهند بود و من خدای شان. <sup>۳۹</sup> به آن‌ها یک دل و یک فکر می‌دهم تا بخاطر سعادت خود و نسلهای آینده خود همیشه به من احترام داشته باشند. <sup>۴۰</sup> من با آن‌ها یک پیمان ابدی می‌بندم و احسان و کرم خود را هیچگاهی از آن‌ها دریغ نمی‌کنم. ترس خود را در دل‌های شان جا می‌دهم تا دیگر مرا ترک نکنند. <sup>۴۱</sup> از احسان کردن به آن‌ها لذت می‌برم و آن‌ها را از روی وفا و از دل و جان در این سرزمین استوار و پایدار می‌سازم.»

<sup>۴۲</sup> خداوند چنین می‌فرماید: «به همان طوری که مصیبت بزرگی را بر سر این قوم آوردم، قرار وعده‌ای که داده‌ام سعادت و کامرانی را هم نصیب شان می‌کنم. <sup>۴۳</sup> در این سرزمینی که می‌گویند متروک و خالی از انسان و حیوان است و به دست کلدانیان افتاده است، <sup>۴۴</sup> و همچنین در سرزمین بنیامین، اورشلیم، شهرهای یهودا، کوهستانها، دامنه‌های کوهها و صحرای جنوب، مزارع خرید و فروش می‌شوند، قباله‌ها در حضور شاهدان مهر و امضاء می‌گردند، زیرا من این قوم را دوباره به مملکت و وطن شان بازمی‌گردانم.» این گفته خداوند است.

## احیای اورشلیم

<sup>۳۳</sup> <sup>۱</sup> بار دیگر خداوند با ارمیا که هنوز در زندان بود، سخن گفت. <sup>۲</sup> خداوندی که زمین را آفرید و آن را شکل داد و در هوا معلق نگاه داشت و نام او خداوند است می‌فرماید: <sup>۳</sup> «از من درخواست کن و من آن را می‌پذیرم و اسرار پنهانی را برایت فاش می‌کنم. <sup>۴</sup> من، خداوند، خدای اسرائیل، در مورد خانه‌های شهر و قصر پادشاه یهودا می‌گویم که آن‌ها همه ویران شده بودند و مصالح آن‌ها را بحیث سنگر به کار می‌برند. <sup>۵</sup> کلدانیان می‌آیند و شهر را از اجساد اهالی آن پر می‌کنند، زیرا مردم این شهر بخاطر شرارت خود آتش خشم مرا شعله‌ور ساختند و من روی خود را از آن‌ها پوشاندم. <sup>۶</sup> اما با

آنهم، خرابی‌های این شهر را ترمیم می‌کنم و مسکونین آن را شفا و آسایش بخشیده از سعادت کامل برخوردار می‌سازم.<sup>۷</sup> اسیران اسرائیل و یهودا را دوباره به وطن شان می‌آورم و مثل سابق آن‌ها را کامران می‌گردانم.<sup>۸</sup> من آن‌ها را از گناهانی که در برابر من کرده‌اند، پاک می‌کنم و تمرد و نافرمانی‌های شان را می‌بخشم.<sup>۹</sup> آنگاه شهر اورشلیم مایهٔ خوشی من می‌گردد و باعث می‌شود که تمام اقوام جهان نام مرا تجلیل و تمجید کنند و همگی از خوبی‌هایی که در حق قوم برگزیدهٔ خود می‌کنم و نعمت‌هایی را که به آن‌ها می‌بخشم، از ترس بلرزند.»

<sup>۱۰</sup> خداوند می‌فرماید: «مردم می‌گویند که شهرهای یهودا و جاده‌های اورشلیم ویران و خالی از انسان و حیوان شده‌اند.<sup>۱۱</sup> اما در همان جا بار دیگر آواز خوشی، صدای شاد داماد و عروس و نوای ساز و سرود شنیده می‌شود. مردم برای خداوند قربانی‌های شکرگزاری تقدیم کرده می‌گویند: «از خداوند قادر مطلق شکرگزار باشید، زیرا او خداوند مهربان است و رحمت و شفقت او استوار و جاویدان است!» من سعادت و کامرانی این سرزمین را که در اول داشت، بار دیگر برایش اعاده می‌کنم.» این گفتهٔ خداوند است.

<sup>۱۲</sup> خداوند قادر مطلق می‌فرماید: «این سرزمینی که ویران و خالی از وجود انسان و حیوان است، بار دیگر دارای چراگاه‌ها شده و چوپانها گله‌های خود را در آن‌ها می‌چرانند.<sup>۱۳</sup> در شهرهای کوهستانی، در دامنه‌های کوهها، در ساحهٔ جنوبی یهودا، در سرزمین بنیامین و اطراف اورشلیم و در شهرهای یهودا، قرار وعده‌ای که داده‌ام، چوپانها یک بار دیگر گوسفندان خود را می‌شمارند.» خداوند فرموده است.

<sup>۱۴</sup> خداوند می‌فرماید: «زمانی می‌رسد که من وعدهٔ خود را که به مردم اسرائیل و یهودا داده‌ام عملی می‌سازم.<sup>۱۵</sup> در آن زمان از نسل داود شاخهٔ عادل و راستکاری را برمی‌گزینم تا با عدل و انصاف حکومت کند.<sup>۱۶</sup> در آن روزها یهودا نجات می‌یابد و اورشلیم در رفاه و آسایش بسر می‌برد. و او بنام «خداوند عدالت ما است» یاد می‌شود.<sup>۱۷</sup> خداوند

چنین می‌فرماید که از نسل داود همیشه یک نفر بر تخت سلطنت خاندان اسرائیل خواهد نشست<sup>۱۸</sup> و از کاهنان لاوی هم پیوسته اشخاصی حاضر خواهند بود تا در حضور من مراسم قربانیهای سوختنی و هدایای آردی را اجراء کنند.»

<sup>۱۹</sup> بعد این کلام از جانب خداوند برای ارمیا رسید: <sup>۲۰-۲۱</sup> «من عهد کرده‌ام که شب و روز همیشه در وقت معینی ظهور کنند و این عهد تغییر ناپذیر است. اگر کسی بتواند که این نظام را برهم بزند و یا تغییر بدهد، آنوقت من هم پیمان خود را که با بندهام داود بسته‌ام، می‌شکنم تا از اولاده او کسی وجود نداشته باشد که وارث تاج و تخت او شود. همچنین عهد خود را که با خدمتگارانم، کاهنان لاوی بسته‌ام نیز نقض می‌کنم. <sup>۲۲</sup> همانطوری که ستارگان آسمان و ریگهای بحر را نمی‌توان شمار و پیمان کرد، نسل بندهام، داود و لاویان را که در خدمت من هستند، به اندازه‌ای زیاد می‌کنم که خارج از حساب باشند.»

<sup>۲۳</sup> خداوند باز به ارمیا فرمود: <sup>۲۴</sup> «آیا متوجه نشدی که مردم چه می‌گویند؟ آن‌ها اظهار می‌دارند که اسرائیل و یهودا را که خداوند یک وقتی برگزیده بود، حالا ترک کرده است. آن‌ها خوار و حقیر شده‌اند دیگر به حیث یک قوم شمرده نمی‌شوند. <sup>۲۵</sup> اما من می‌گویم: تا وقتی که شب و روز وجود دارد و نظام آسمان و زمین برقرار است، <sup>۲۶</sup> قوم اسرائیل و اولاده داود را ترک نمی‌کنم و همیشه یک نفر از نسل داود را بعنوان پادشاه بر تخت سلطنت می‌نشانم تا بر اولاده ابراهیم و اسحاق و یعقوب حکومت کند. من آن‌ها را از اسارت آزاد کرده به این سرزمین باز می‌گردانم و بر آن‌ها رحم می‌کنم.»

## پیشگویی مرگ صدقیا

<sup>۳۴</sup> <sup>۱</sup> هنگامی که نبوکدنصر، پادشاه بابل با سپاه خود مردم و کشورهای تحت قیادت او علیه اورشلیم و شهرهای اطراف آن در حال جنگ بودند، <sup>۲</sup> خداوند قادر مطلق، خدای اسرائیل به من سخن فرمود و گفت: «برو به صدقیا، پادشاه یهودا بگو که خداوند

چنین می‌فرماید: «من اراده دارم که این شهر را به‌دست پادشاه بابل تسلیم کنم تا آن را آتش بزنند.<sup>۳</sup> تو از دست او نجات نمی‌یابی، بلکه ترا دستگیر کرده به‌دست او می‌سپارند. تو با او شخصاً روبرو می‌شوی و او ترا به بابل اسیر می‌برد.<sup>۴</sup> پس ای صدقیا، پادشاه یهودا، به حرف خداوند گوش بده که می‌فرماید: تو در جنگ کشته نمی‌شوی،<sup>۵</sup> بلکه در آرامی و آسودگی می‌میری. همانطوری که برای اجدادت که پیش از تو پادشاه بودند، مراسم تدفین را اجراء می‌کردند، برای تو هم اجراء می‌کنند و برایت ماتم می‌گیرند و می‌گویند: «افسوس، که پادشاه ما فوت کرد!» و همین اراده من است.»»

<sup>۶</sup> بعد ارمیای نبی آنچه را که خداوند فرموده بود در اورشلیم به صدقیا پادشاه گفت.<sup>۷</sup> در همین وقت سپاه پادشاه بابل علیه اورشلیم و شهرهای مستحکم لاکیش و عزیزه، یعنی شهرهای باقیمانده یهودا، می‌جنگید.

## آزادی غلامان

<sup>۸</sup> بعد از آنکه صدقیا پادشاه به مردم اورشلیم وعده داد که تمام غلامان را آزاد می‌سازد، کلامی از جانب خداوند برای ارمیا آمد.<sup>۹</sup> صدقیا امر کرده بود که هر کسی که غلام یا کنیز یهودی دارد، باید او را آزاد کند و هیچ کس نباید غلام یهودی داشته باشد.<sup>۱۰</sup> بزرگان قوم و مردم امر او را بجا آوردند. همگی غلام و کنیز خود را آزاد کردند و وعده دادند که دیگر آن‌ها را دوباره غلام یا کنیز خود نسازند.<sup>۱۱</sup> اما چندی بعد قول خود را فراموش کردند و آن‌ها را دوباره غلام خود ساختند.<sup>۱۲</sup> به همین خاطر بود که کلام خداوند، خدای اسرائیل برای ارمیا رسید و فرمود:<sup>۱۳</sup> «وقتی که اجداد تان را از مصر بیرون آوردم، با آن‌ها پیمانی بستم و گفتم که<sup>۱۴</sup> هر غلام عبرانی که مدت شش سال خدمت کند، در سال هفتم باید از خدمت آزاد شود. اما پدران شما به امر من توجه نکردند و به کلام من گوش ندادند.<sup>۱۵</sup> چندی قبل شما توبه کردید و مطابق رضای من اعلام نمودید که غلامهای تان را آزاد می‌کنید و در این مورد در عبادتگاهی که بنام من یاد می‌شود، با من عهد بستید.<sup>۱۶</sup> اما بعداً تصمیم تان را عوض کردید و آزادی را که

آرزوی شان بود، دوباره از آن‌ها گرفتید. آن‌ها را بزور غلام و کنیز خود ساختید و با این کار خود نام مرا بی‌حرمت کردید.<sup>۱۷</sup> بنابراین، چون شما از من، خداوند، اطاعت نکردید و به برادر و خواهر عبرانی تان آزادی نمی‌دهید، من هم شما را بوسیله جنگ و قحطی و مرض از قید زندگی آزاد می‌کنم تا تمام اقوام جهان از شنیدن بلائی که من بر سر شما می‌آورم، به وحشت بیفتند.<sup>۱۸</sup> شما هنگام عقد این پیمان گوساله‌ای را دو نیم کردید و از میان آن گذشتید، اما پیمان تان را شکستید.<sup>۱۹</sup> بنابراین، من هم شما را با بزرگان یهودا و اورشلیم، اهل دربار، خواجه‌ها، کاهنان و همه مردم، مثل همان گوساله پاره‌پاره می‌کنم.<sup>۲۰</sup> شما را به دست دشمنان تان و آنهایی که تشنه خون تان هستند، تسلیم می‌کنم تا کشته شوید و اجساد تان خوراک مرغان هوا و حیوانات وحشی گردند.<sup>۲۱</sup> صدقیا، پادشاه یهودا را هم با بزرگان او به دست دشمنان و کسانی که قصد کشتن شان را دارند و به دست سپاه پادشاه بابل (هرچند که آن‌ها اینجا را ترک کرده‌اند) می‌سپارم.<sup>۲۲</sup> من به عساکر بابل امر می‌کنم که دوباره به این شهر برگردند، علیه آن بجنگند و تصرفش کنند. بعد آن را آتش بزنند و تمام شهرهای یهودا را ویران و خالی از سکنه می‌سازند.»

## ارمیا و رکابیان

**۳۵** <sup>۱</sup> در زمان سلطنت یهوایقیم (پسر یوشیا) پادشاه یهودا کلامی از جانب خداوند برای ارمیا رسید و فرمود: <sup>۲</sup> «پیش خانواده رکابیان برو و از آن‌ها دعوت کن که به عبادتگاه بیایند و آن‌ها را به یکی از اطاقهای آن ببر و به آن‌ها شراب تعارف کن.» <sup>۳</sup> پس من یازنیا، پسر ارمیا، نواسه حبصینیا را با برادران، پسران و تمام خانواده‌اش <sup>۴</sup> به عبادتگاه آوردم و به اطاق پسران حانان نبی (پسر یجدلیا) بردم. این اطاق پهلوی اطاق بزرگان دربار و بالای اطاق معسیای دروازه‌بان (پسر شلوم) واقع بود. <sup>۵</sup> آنگاه پیاله و صراحی‌های پُر از شراب را پیشروی آن‌ها گذاشتم و گفتم که بنوشند. <sup>۶</sup> اما آن‌ها گفتند: «ما شراب نمی‌نوشیم، زیرا جد ما، یوناداب (پسر رکاب) وصیت کرده است که نه ما و نه فرزندان ما، هیچگاهی شراب را به لب نزنیم. <sup>۷</sup> همچنان گفته است که ما نه خانه

بسازیم، نه چیزی بکاریم و نه تاکستانی داشته باشیم، بلکه همیشه در خیمه بسر بریم تا در آن جائی که بسر می‌بریم، سالهای زیادی زندگی کنیم.<sup>۸</sup> ما تمام وصایای جد خود، یوناداب را قبول کردیم. بنابراین، نه ما، نه زنان ما و نه فرزندان ما، هرگز شراب نمی‌نوشیم،<sup>۹</sup> برای خود خانه نمی‌سازیم، تاکستانی نداریم، کشت و زراعت نمی‌کنیم.<sup>۱۰</sup> ما همیشه در خیمه زندگی کرده‌ایم و از تمام هدایات جد خود پیروی نموده‌ایم.<sup>۱۱</sup> اما وقتی نبوکدنصر، پادشاه بابل به این سرزمین حمله کرد، تصمیم گرفتیم که به اورشلیم بیاییم تا از خطر سپاه پادشاه بابل و سوریه در امان باشیم. به همین دلیل است که ما در اینجا زندگی می‌کنیم.»

<sup>۱۲-۱۳</sup> آنگاه خداوند قادر مطلق، خدای اسرائیل به ارمیا فرمود: «برو به مردم یهودا و اهالی اورشلیم بگو که خداوند می‌گوید: آیا نمی‌خواهید از روش و رفتار رکابیان تعلیم بگیرید و از کلام من اطاعت کنید؟<sup>۱۴</sup> اولاده یوناداب به وصایای جد خود گوش دادند و تا به امروز شراب را به لب نزنده‌اند. من پیوسته با شما سخن گفتم، اما شما اطاعت نمودید.<sup>۱۵</sup> خدمتگاران خود، انبیاء را بارها فرستاده‌ام تا به شما بگویند که از کارهای بد توبه کنید، رفتار خود را اصلاح نمائید و از پیروی خدایان دیگر دست بکشید تا در این سرزمینی که به شما و اجدادتان داده‌ام، همیشه زندگی کنید، اما شما به حرف من گوش ندادید و از من اطاعت نکردید.<sup>۱۶</sup> اولاده یوناداب تمام اوامر جد خود را بجا آورده‌اند، ولی این قوم از احکام من اطاعت نکرده‌اند.<sup>۱۷</sup> پس من، خداوند قادر مطلق، خدای اسرائیل، بلائی را که گفته‌ام بر سر مردم یهودا و باشندگان اورشلیم نازل می‌کنم، زیرا هر گاهی که با آنها حرف زدم، گوش نکردند و هر باری که آنها را فراخواندم، جواب ندادند.»

<sup>۱۸</sup> بعد ارمیا به رکابیان گفت که خداوند قادر مطلق، خدای اسرائیل، می‌فرماید: «چون شما از هدایات جدتان، یوناداب اطاعت کردید، اوامر او را بجا آوردید و همه را عملی نمودید،<sup>۱۹</sup> بنابراین، خداوند قادر مطلق، خدای اسرائیل، می‌فرماید که از اولاده یوناداب همیشه اشخاصی باقی می‌مانند تا مرا خدمت و عبادت کنند.»



## باروک طومار را می خواند

۳۶<sup>۱</sup> در سال چهارم سلطنت یهوایقیم، پادشاه یهودا، خداوند این کلام را به ارمیا داد: <sup>۲</sup> «طوماری را بگیر و سخنان مرا که علیه اسرائیل، یهودا و سایر اقوام دیگر گفته‌ام، از اولین کلامی که در زمان یوشیا دادم تا به امروز، همه را در آن بنویس. <sup>۳</sup> تا شاید مردم یهودا وقتی بدانند که من قصد دارم بلائی را بر سر شان بیاورم، از رفتار زشت خود دست بکشند و من هم گناه و خطای شان را ببخشم.»

<sup>۴</sup> بعد ارمیا باروک (پسر نیریا) را فراخواند و تمام آنچه را که خداوند به او فرموده بود برای باروک بیان کرد و او همه را در آن نوشت. <sup>۵</sup> ارمیا به باروک گفت: «من اجازه ندارم که به عبادتگاه بروم، <sup>۶</sup> پس تو در روزی که مردم روزه می‌گیرند به عبادتگاه برو و با صدای بلند این طومار را بخوان، زیرا در آن روز مردم از همه شهرهای یهودا در آنجا جمع می‌شوند. <sup>۷</sup> شاید مردم پیش خداوند دعا کنند و از راههای بد خود بازگردند، زیرا قهر و غضب خداوند علیه این مردم بسیار شدید است.» <sup>۸</sup> باروک به آنچه که ارمیا گفت عمل کرد و کلام خداوند را که در طومار نوشته شده بود، در خانه خداوند خواند.

<sup>۹</sup> در ماه نهم سال پنجم سلطنت یهوایقیم، پادشاه یهودا، تمام اهالی اورشلیم و مردم سایر شهرهای یهودا در آنجا جمع شده بودند تا مراسم روزه را بحضور خداوند برگزار کنند. <sup>۱۰</sup> آنگاه باروک به دفتر جَمَریای منشی (پسر شافان) که در صحن فوقانی عبادتگاه و نزدیک «دروازه جدید» واقع بود، رفت و در آنجا طومار را برای مردم خواند.

## قرائت طومار در قصر سلطنتی

<sup>۱۱</sup> وقتی میکایا، پسر جَمَریا، نواسه شافان، کلام خداوند را از آن طومار شنید، <sup>۱۲</sup> فوراً به دفتر منشیان در قصر شاهی رفت. در آنجا همه بزرگان، منجمه الیشمع منشی، دلایا (پسر شِمَعیه)، الئاتان (پسر عکبور)، جَمَریا (پسر شافان) و صدقیا (پسر حَننیا) جمع شده بودند. <sup>۱۳</sup> میکایا همه آنچه را که باروک از طومار برای مردم خوانده بود، به آنها



گفت. <sup>۱۴</sup> آنگاه بزرگان، یهودی (پسر نَتّیا، نواسه شلمیا، کواسه کوشی) را پیش باروک فرستادند تا بیاید و آن طومار را برای آن‌ها هم بخواند. پس باروک طومار را گرفته پیش آن‌ها آمد. <sup>۱۵</sup> آن‌ها به او گفتند: «بنشین و آن را برای ما بخوان.» باروک اطاعت کرد و آن را برای شان خواند. <sup>۱۶</sup> بعد از آنکه مضمون طومار را شنیدند، با ترس به یکدیگر نگریستند و به باروک گفتند: «ما باید در مورد این طومار به پادشاه اطلاع بدهیم.» <sup>۱۷</sup> بعد از باروک پرسیدند: «به ما بگو، مضمون این طومار را چطور نوشتی؟ آیا اینها را ارمیا گفته است؟» <sup>۱۸</sup> باروک جواب داد: «ارمیا برای من بیان کرد و من همه را با رنگ در طومار نوشتم.» <sup>۱۹</sup> سپس آن‌ها به باروک گفتند: «تو و ارمیا خود را در جایی پنهان کنید و به هیچ کسی نگوئید که در کجا هستید.»

## یهویا قیم طومار را می‌سوزاند

<sup>۲۰</sup> آن‌ها طومار را در اطاق ایشمع منشی گذاشته، خود شان نزد پادشاه رفتند تا قضیه را به اطلاع او برسانند. <sup>۲۱</sup> پادشاه، یهودی را فرستاد تا طومار را بیاورد. او رفت و آن را از اطاق ایشماع منشی آورد و برای پادشاه و همه کسانی که در آنجا حضور داشتند، خواند. <sup>۲۲</sup> آن وقت ماه نهم سال بود و پادشاه در قصر زمستانی خود، مقابل آتش نشسته بود. <sup>۲۳</sup> وقتی یهودی سه یا چهار ستون آن را می‌خواند، پادشاه آن قسمت را با چاقو می‌برید و در آتش می‌انداخت تا اینکه تمام طومار را به تدریج در آتش سوختاند. <sup>۲۴</sup> پادشاه و حاضرین همگی کلام خدا را شنیدند، اما نترسیدند و آثار غم و اندوه در چهره‌شان دیده نمی‌شد. <sup>۲۵</sup> با وجودیکه اَلناتان و دَلایا و جَمَریا از پادشاه خواهش کردند که طومار را نسوزاند، اما او به حرف آن‌ها گوش نداد. <sup>۲۶</sup> آنگاه پادشاه به پسر خود، شاهزاده یِرَحْمیل، سَرایا (پسر عَزْرئیل) و شلمیا (پسر عبدئیل) امر کرد که باروک منشی و ارمیای نبی را توقیف کنند، اما خداوند آن‌ها را پنهان کرده بود.

## ارمیا طومار دیگری می‌نویسد

<sup>۲۷</sup> پس از آنکه پادشاه طوماری را که باروک به هدایت ارمیا نوشته بود، سوختاند، خداوند به ارمیا فرمود که <sup>۲۸</sup> طومار دیگری تهیه کند و همه مطالب طومار سابق را در آن بنویسد <sup>۲۹</sup> و به یهوایم بگوید: «به چه جرأت طومار را سوختاندی؟ زیرا در آن نوشته شده بود که پادشاه بابل می‌آید و این سرزمین را ویران کرده از وجود انسان و حیوان خالی می‌سازد. <sup>۳۰</sup> من خداوند می‌گویم که از تو ای یهوایم، پادشاه یهودا، هیچ کسی باقی نمی‌ماند که وارث سلطنت داود گردد و جنازات بیرون انداخته می‌شود تا در زیر حرارت سوزنده روز و سرمای شب باقی بماند. <sup>۳۱</sup> ترا با فرزندان و اهل دربارت بخاطر گناهان تان مجازات می‌کنم. همه بلاهائی را که گفته‌ام بر سر اهالی اورشلیم و مردم یهودا می‌آورم، زیرا به اخطارهای من توجه نکردند.»

<sup>۳۲</sup> پس ارمیا طومار دیگری تهیه کرد و به باروک منشی داد. او همه مطالب طومار سابق را که ارمیا برایش بیان کرده بود، در آن نوشت و مطالب دیگری هم به آن افزود.

## آرزوی بیهوده صدقیا

<sup>۳۷</sup> <sup>۱</sup> نبوکدنصر، پادشاه بابل، صدقیا (پسر یوشیا) را بجای یهوایکین (پسر یهوایم) بعنوان پادشاه سرزمین یهودا تعیین کرد. <sup>۲</sup> اما نه او، نه اهل دربار و نه مردم آن سرزمین به پیام خداوند که توسط ارمیا برای آن‌ها فرستاد، گوش دادند.

<sup>۳</sup> صدقیا پادشاه، یهوکل (پسر شلمیا) و سفنای کاهن (پسر معسیا) را پیش ارمیای نبی فرستاد تا از او درخواست کنند که بحضور خداوند، خدا برای قوم دعا کند. <sup>۴</sup> در این وقت ارمیا هنوز زندانی نشده بود و می‌توانست آزادانه به هر جا که می‌خواست برود. <sup>۵</sup> در عین حال، سپاه فرعون به سرحد یهودا رسید، و چون کلدانیان که شهر اورشلیم را محاصره کرده بودند، از آمدن سپاه مصر اطلاع یافتند، عقب‌نشینی کردند.

<sup>۶</sup> آنگاه خداوند، خدای اسرائیل به ارمیای نبی فرمود: <sup>۷</sup> «به صدقیا، پادشاه یهودا بگو که

عساکر مصر برای کمک شما آمده‌اند، اما آن‌ها به مصر برمی‌گردند<sup>۸</sup> و کلدانیان دوباره برای حمله بر این شهر می‌آیند. آن‌ها آن را تصرف می‌کنند و آتش می‌زنند.»<sup>۹</sup> خداوند چنین می‌گوید: «خود را فریب ندهید و به این فکر نباشید که کلدانیان از شما دست بردار می‌شوند و می‌روند. آن‌ها یقیناً برمی‌گردند.<sup>۱۰</sup> حتی اگر شما بتوانید تمام سپاه کلدانیان را شکست بدهید و عده‌ای از آن‌ها زخمی در خیمه‌های خود باقی بمانند، همان عده برمی‌خیزند و شهرتان را آتش می‌زنند.»

### ارمیا دستگیر و محبوس می‌شود

<sup>۱۱</sup> وقتی عساکر کلدانیان بخاطر نزدیک شدن سپاه مصری از محاصره اورشلیم دست کشیدند،<sup>۱۲</sup> ارمیا اورشلیم را بقصد سرزمین بنیامین ترک کرد تا سهم ملکیت خود را دریافت کند.<sup>۱۳</sup> به مجردی که به دروازه بنیامین رسید، دروازه‌بان آنجا بنام یرثیا (پسر شلمیا، نواسه حنیا) او را توقیف کرده گفت: «تو به کلدانیان می‌پیوندی.»<sup>۱۴</sup> ارمیا گفت: «این حقیقت ندارد؛ من به کلدانیان نمی‌پیوندم.» اما یرثیا گوش نداد او را توقیف کرد و پیش بزرگان شهر برد.<sup>۱۵</sup> آن‌ها بر ارمیا خشمگین شدند، او را زدند و در خانه یوناتان منشی که آنجا را به زندان تبدیل کرده بودند، زندانی ساختند.<sup>۱۶</sup> او مدت زیادی در یکی از سیاه‌چال‌های آنجا زندانی باقی ماند.

<sup>۱۷</sup> چندی بعد صدقیا پادشاه، کسی را بدنبال او فرستاد و او را به قصر شاهی آورد. پادشاه از او مخفیانه سوال کرد: «آیا پیامی از جانب خداوند داری؟» او جواب داد: «بلی، دارم. خداوند فرموده است که به دست پادشاه بابل تسلیم می‌شوی.»<sup>۱۸</sup> بعد ارمیا از صدقیا پادشاه پرسید: «چه جنایتی در مقابل بزرگان دربار تو و یا این مردم کرده‌ام که مرا به زندان انداخته‌اید؟»<sup>۱۹</sup> کجا هستند آن انبیائی که می‌گفتند: پادشاه بابل بر شما و بر این سرزمین حمله نمی‌کند؟<sup>۲۰</sup> پس ای پادشاه، لطفاً به سخنان من گوش بده و از روی مهربانی عرض مرا بشنو و مرا دوباره به آن سیاه‌چال نفرست، زیرا بطور یقین در آنجا می‌میرم.»<sup>۲۱</sup> پس صدقیا پادشاه امر کرد که او را در زندان قصر شاهی نگاهدارند. تا

وقتی که نان در آن شهر پیدا می‌شد، هر روز یک قرص نان از نانوائی به او می‌دادند و او در زندان قصر باقی ماند.

## ارمیا در سیاه چال

۳۸<sup>۱</sup> شِفَطِیَا (پسر مَتان)، جَدَلِیَا (پسر فَشحور)، یُوکَل (پسر شلمیا) و فَشحور (پسر ملکیا) شنیدند که ارمیا به مردم گفت: <sup>۲</sup> «خداوند می‌فرماید: همه کسانی که در این شهر بمانند با شمشیر و در اثر قحطی و مرض می‌میرند، اما هر کسی که خود را تسلیم کلدانیان کند، حیاتش غنیمت شمرده شده، زنده می‌ماند.» <sup>۳</sup> خداوند چنین می‌گوید: «این شهر را یقیناً سپاه پادشاه بابل تصرف می‌کند.» <sup>۴</sup> وقتی آن‌ها سخنان او را شنیدند، پیش پادشاه رفتند و گفتند: «این شخص باید کشته شود، زیرا با سخنان بیهوده خود باعث می‌شود که عساکر باقیمانده و مردم جرأت خود را از دست بدهند. او طرفدار بهبودی مردم نیست، بلکه خواهان ضرر آن‌ها است.» <sup>۵</sup> صدقیا پادشاه گفت: «بسیار خوب، اختیار او به دست شما است. من برخلاف میل شما کاری کرده نمی‌توانم.» <sup>۶</sup> پس آن‌ها ارمیا را بردند و با ریسمان در چاه خانه شهزاده ملکیا پائین کردند. آن چاه آب نداشت، ولی زمین آن پُر از گِل و لای بود و ارمیا در گِل فرورفت.

## عبدملک ارمیا را از چاه بیرون می‌کشد

۷-۸<sup>۷</sup> عبدملک حبشی که یکی از خواجه‌سرایان قصر شاهی بود، وقتی خبر شد که ارمیا را در چاه انداخته‌اند، بلافاصله نزد پادشاه که پیش دروازه بنیامین نشسته بود، رفت و عرض کرد: <sup>۹</sup> «ای پادشاه، این مردم کار بدی کردند که ارمیا را در چاه انداختند. او در آنجا از گرسنگی هلاک می‌شود، زیرا یک تکه نان هم در شهر پیدا نمی‌شود.» <sup>۱۰</sup> پس پادشاه به عبدملک حبشی گفت: «سی نفر را با خود ببر و ارمیای نبی را پیش از آنکه بمیرد از چاه بیرون آور.» <sup>۱۱</sup> عبدملک فوراً سی نفر را با خود گرفته به قصر شاهی داخل شد و از تحویلخانه البسه آنجا چند پارچه و لباسهای کهنه را برداشته رفت و ذریعه

ریسمان برای ارمیا در چاه پائین فرستاد<sup>۱۲</sup> و به ارمیا گفت: «این پارچه‌ها را زیر بغل‌ات بگذار تا وقتی که ترا بالا می‌کشیم ریسمان افگارت نکند.» ارمیا چنان کرد.<sup>۱۳</sup> بعد آن‌ها او را توسط ریسمان از چاه بیرون کشیدند و ارمیا را به زندان قصر شاهی بردند و او در همانجا ماند.

## صدقیا از ارمیا مشوره می‌خواهد

<sup>۱۴</sup> چندی بعد، صدقیا ارمیای نبی را نزد خود فراخواند و او را پیش دروازهٔ سوم عبادتگاه آوردند. پادشاه به ارمیا گفت: «من می‌خواهم از تو سوالی بکنم و تو باید حقیقت را بگوئی.»<sup>۱۵</sup> ارمیا گفت: «اگر حقیقت را بگویم، تو مرا می‌کشی و اگر ترا نصیحت کنم گوش نمی‌کنی.»<sup>۱۶</sup> پس پادشاه به او مخفیانه قول داد و قسم خورد و گفت: «به حیات خداوند که به ما زندگی می‌بخشد، سوگند یاد می‌کنم که قصد کشتنت را ندارم و ترا به دست کسانی که تشنهٔ خون تواند نمی‌سپارم.»

<sup>۱۷</sup> آنگاه ارمیا به صدقیا، پادشاه یهودا گفت که خداوند قادر مطلق، خدای اسرائیل چنین می‌فرماید: «اگر تو خود را تسلیم بزرگان پادشاه بابل کنی، زنده می‌مانی، این شهر آتش زده نمی‌شود و تو و خاندانت کشته نمی‌شوید.<sup>۱۸</sup> اما اگر تسلیم نشوی، این شهر را کلدانیان تصرف می‌کنند و آتش می‌زنند. تو هم نمی‌توانی از دست آن‌ها فرار کنی.»<sup>۱۹</sup> صدقیا پادشاه به ارمیا گفت: «من از یهودیانی که طرفدار کلدانیان هستند، می‌ترسم، زیرا ممکن است کلدانیان مرا به دست آن‌ها بسپارند و آن‌ها بلائی را بر سرم بیاورند.»<sup>۲۰</sup> ارمیا گفت: «ترا تسلیم نخواهند کرد. فقط از آنچه که خداوند می‌فرماید، اطاعت کن که بخیر تو است و زنده می‌مانی.<sup>۲۱</sup> اما اگر نخواهی که تسلیم شوی، اینست چیزی که خداوند در رؤیا به من نشان داد:<sup>۲۲</sup> تمام زنانی که در قصر سلطنتی مانده‌اند، به دست سرکردگان سپاه بابل می‌افتند. وقتی که آن‌ها را بیرون می‌برند، می‌گویند: «دوستان معتمد تو به تو خیانت کردند و بر تو غالب شدند. حالا که پاهایت در گِل و لای فرورفته است، ترا ترک کردند.»<sup>۲۳</sup> همهٔ زنها و فرزندان به دست کلدانیان اسیر و غلام می‌شوند و

خودت هم نمی‌توانی از دست شان فرار کنی، بلکه پادشاه بابل ترا دستگیر می‌کند و این شهر را آتش می‌زند.»

<sup>۲۴</sup> صدقیا گفت: «از این سخنان ما نباید کسی خبر شود، مبادا جانت بخطر بیفتد. <sup>۲۵</sup> اگر اهل دربار از ملاقات ما آگاه شوند و بیایند و به تو بگویند: «برای ما بگو که به پادشاه چه گفتی و او به تو چه گفت. چیزی را از ما پنهان نکن، ورنه کشته می‌شوی.» <sup>۲۶</sup> برای شان بگو که تو از من خواهش کردی که ترا واپس به خانه یونانان نفرستم، زیرا در آنجا خواهی مُرد.» <sup>۲۷</sup> براستی، اهل دربار به نزد ارمیا آمدند و در مورد ملاقاتش با پادشاه از او سوال کردند. ارمیا آنچه را که پادشاه به او یاد داده بود به آن‌ها گفت. بنابراین، آن‌ها بیشتر سوالی نکردند، زیرا سخنان آن‌ها را کسی نشنیده بود. <sup>۲۸</sup> ارمیا تا روزی که اورشلیم تسخیر شد، در زندان قصر شاهی ماند.

## سقوط اورشلیم

<sup>۳۹</sup> <sup>۱</sup> در ماه دهم سال نهم سلطنت صدقیا، پادشاه یهودا، نبوکدنصر، پادشاه بابل با تمام سپاه خود به اورشلیم حمله برد و آن را محاصره کرد. <sup>۲</sup> در روز نهم ماه چهارم سال یازدهم سلطنت صدقیا، کلدانیان دیوارهای شهر را ویران نموده به داخل شهر رخنه کردند. <sup>۳</sup> بعد از آنکه شهر سقوط کرد، همه سرکردگان نظامی سپاه پادشاه بابل در کنار دروازه وسطی نشستند. نرجل شرازِر (فرمانده)، سمجربو، سرسکیم (رئیس خواجه‌سرایان) و نرجل شرازِر (مشاور پادشاه بابل) در آنجا بودند. <sup>۴</sup> وقتی صدقیا پادشاه و سپاه او آن‌ها را دیدند، پا به فرار گذاشتند و در تاریکی شب از راه دروازه بین دو دیوار پشت باغ شاه از شهر بیرون شده به طرف دره اُردن رفتند. <sup>۵</sup> اما عساکر کلدانیان آن‌ها را تعقیب کرده صدقیا را در دشت اریحا دستگیر نمودند و نزد نبوکدنصر، پادشاه بابل بردند. او در آن وقت در ربله، واقع در سرزمین حمات، اقامت داشت و در آنجا جزای او را تعیین کرد. <sup>۶</sup> پادشاه بابل پسران صدقیا را با اشراف یهودا در برابر چشمانش بقتل رساند. <sup>۷</sup> بعد امر کرد که چشمان صدقیا را از کاسه سرش بیرون کنند و او را با

زنجیر بسته به بابل ببرند.<sup>۸</sup> در عین حال، کلدانیان، قصر سلطنتی و خانه‌های مردم را آتش زدند و دیوارهای شهر اورشلیم را خراب کردند.<sup>۹</sup> سپس نبوزرادان قوماندان قوای کلدانیان، سایر مردم اورشلیم را با کسانی به آن‌ها تسلیم شده بودند، به بابل تبعید کرد.<sup>۱۰</sup> اما مردمانی که فقیر و نادار بودند، در سرزمین یهودا باقی ماندند و مزرعه و تاکستان به آن‌ها دادند.

## رهائی ارمیا

<sup>۱۱</sup> نبوکدنصر، پادشاه بابل، به نبوزرادان امر نموده گفت: <sup>۱۲</sup> «برو ارمیا را پیدا کن. از او بخوبی مراقبت نما و هر چه که بخواهد در اختیارش بگذار.» <sup>۱۳-۱۴</sup> پس نبوزرادان قوماندان قوای پادشاه بابل و نبوشزبان، رئیس دربار و نرجل شرازر مشاور شاه و سایر مقامات او را از زندان آوردند و به دست جدلیا (پسر اخیقام) سپردند تا او را به خانه خود ببرد. به این ترتیب ارمیا با قوم خود یکجا شد.

## عبدملک مورد لطف خداوند قرار می‌گیرد

<sup>۱۵</sup> در وقتی که ارمیا هنوز در قصر شاهی زندانی بود، خداوند به او فرمود <sup>۱۶</sup> که برود و به عبدملک حبشی بگوید که خداوند قادر مطلق، خدای اسرائیل، می‌فرماید: «طوری‌که اراده کرده بودم، می‌خواهم بلائی را بر سر این شهر بیاورم و تو همه را به چشم سر می‌بینی.» <sup>۱۷</sup> اما من خداوند، ترا از آن بلا نجات می‌دهم و به دست کسانی که قصد کشتن ترا دارند، نمی‌سپارم. <sup>۱۸</sup> من یقیناً از تو حفاظت می‌کنم تا از مهلکه نجات یابی و کشته نشوی، زیرا تو به من اعتماد کردی. من، خداوند چنین فرموده‌ام.»

## ارمیا در خانه جدلیا

<sup>۴۰</sup> بعد از آنکه نبوزرادان، قوماندان اردوی پادشاه بابل، زنجیرهای ارمیا را در رامه

گشود و آزادش کرد، او را همراه با سایر اسیران از اورشلیم و یهودا به بابل برد. <sup>۲</sup> بعد او را به گوشه‌ای برده به او گفت: «خداوند، خدای تو فرموده بود که بلائی را بر این سرزمین نازل می‌کند <sup>۳</sup> و حالا اراده خود را عملی کرد. چون همه شما در برابر او گناه ورزیدید و از کلام او اطاعت نکردید، بنابراین، به این مصیبت گرفتار شدید. <sup>۴</sup> پس حالا بشنو، من زنجیرها را از دستهایت می‌گشایم و آزادت می‌کنم. اگر می‌خواهی که با من به بابل بروی، برو. من از تو به بسیار خوبی مراقبت می‌کنم. هرگاه میل نداری که بروی، مجبورت نمی‌سازم. تمام این سرزمین پیشروی تو است، به هر جایی که می‌خواهی بروی، اختیار به دست خودت است.» <sup>۵</sup> قبل از آنکه ارمیا برود، وی را گفت: «اگر قصد داری بمانی، پس پیش جدلیا (پسر اخیقام، نواسه شافان) که پادشاه بابل او را والی شهرهای یهودا مقرر کرده است، برو و با قومت زندگی کن. بهر صورت، هر چه که دلت بخواهد، بکن.» بعد نبوزرادان به او تحفه و توشه راه داد و آزادش کرد. <sup>۶</sup> ارمیا از آنجا به شهر مصفه پیش جدلیا رفت و در آنجا با مردمی که باقی مانده بودند سکونت اختیار کرد.

## جدلیا، والی یهودا

(همچنین در دوم پادشاهان ۲۵: ۲۲-۲۴)

<sup>۷</sup> بعضی از سرکردگان نظامی که در صحرا بسر می‌بردند، وقتی شنیدند که پادشاه بابل جدلیا را بعنوان سرپرست مردان، زنان و اطفال بازماندگان و فقرای یهودا گماشته است، <sup>۸</sup> پیش جدلیا رفتند. اینها عبارت بودند از: اسماعیل (پسر نتتیا)، یوحانان و یوناتان (پسران قاریح)، سرایا (پسر تنحومت)، پسران عیفای نطوفاتی، یزنیا (پسر معکاتی) و عساکر شان. <sup>۹</sup> جدلیا به آنها قسم خورده گفت: «بدون ترس و هراس خدمت کلدانیان را بکنید، در همین جا بمانید و از پادشاه بابل اطاعت نمائید تا به خیریت و آرامی زندگی کنید. <sup>۱۰</sup> اما من در مصفه می‌مانم و پیش کلدانی‌های که به اینجا می‌آیند از طرف شما نمایندگی می‌کنم. شما هم می‌توانید در هر شهری که باشید، شراب و میوه و روغن را جمع و ذخیره کنید.» <sup>۱۱</sup> در عین حال، همه یهودیانی که در موآب، عمون، ادوم و



دیگر جاها بودند، شنیدند که پادشاه بابل عده‌ای را در یهودا بجا گذاشته است و جدکلیا را بعنوان والی آنجا مقرر کرده است،<sup>۱۲</sup> بنابراین یهودیان از همه جاها به سرزمین یهودا برگشتند و پیش جدکلیا در مصفه رفتند. در آنجا اقامت گزیدند و شراب و میوه فراوان جمع کردند.

## قتل جدکلیا

(همچنین در دوم پادشاهان ۲۵:۲۵-۲۶)

<sup>۱۳</sup> یوحانان (پسر قاریح) و تمام فرماندهان نظامی که در صحرا بسر می‌بردند، پیش جدکلیا به مصفه رفتند<sup>۱۴</sup> و به او گفتند: «آیا خبر داری که بعلیس، پادشاه عمونیان، اسماعیل (پسر نتنیا) را مأمور ساخته است تا ترا بکشد؟» اما جدکلیا حرف آن‌ها را باور نکرد.<sup>۱۵</sup> یوحانان (پسر قاریح) مخفیانه به جدکلیا گفت: «لطفاً اجازه بده که بروم و بدون اینکه کسی خبر شود، اسماعیل را بکشم. چرا بگذاریم که او ترا بکشد و یهودیانی که بدور تو جمع شده‌اند پراکنده شوند و کسانی هم که در یهودا باقی مانده‌اند هلاک گردند؟»<sup>۱۶</sup> اما جدکلیا به یوحانان گفت: «این کار را نکن، زیرا چیزی که درباره اسماعیل می‌گوئی حقیقت ندارد.»

**۴۱** <sup>۱</sup> در ماه هفتم، اسماعیل (پسر نتنیا، نواسه الیشاماع) که یکی از اعضای خاندان سلطنتی و از بزرگان عالیرتبه پادشاه بود، با ده نفر به مصفه پیش جدکلیا (پسر اخیقام) آمدند.<sup>۲</sup> جدکلیا، که از طرف پادشاه بابل بحیث والی آن سرزمین انتخاب شده بود، با دیگران غذا می‌خورد که ناگهان اسماعیل و ده نفر همراهانش به خانه او حمله کرده او را با ضرب شمشیر بقتل رساند.<sup>۳</sup> اسماعیل همچنان تمام عساکر یهودی و کلدانی‌های را که در مصفه بودند، کشت.

<sup>۴</sup> در روز بعد از قتل جدکلیا، پیش از آنکه کسی از قضیه خبر شود،<sup>۵</sup> هشتاد نفر با ریشهای تراشیده، جامه‌های دریده و بدنهای خراشیده از شکیم، شیلوه و سامره به آنجا رسیدند.

آن‌ها با خود هدایا و عطریات آورده بودند تا در عبادتگاه خداوند تقدیم کنند.  
۶ اسماعیل با چشمان اشکبار به بیرون شهر به ملاقات آن‌ها رفت و گفت: «بیائید و  
بینید که بر سر جدکلیا چه آمده است.»<sup>۷</sup> به مجردی که آن‌ها به شهر داخل شدند،  
اسماعیل و همراهانش آن‌ها را کشتند و اجسادشان را در گودال انداختند،<sup>۸</sup> اما در بین  
آن‌ها ده نفر بودند و به اسماعیل گفتند: «اگر ما را نکشی، همه ذخیره‌گندم، جو، روغن  
و عسل را که پنهان کرده‌ایم به تو می‌دهیم.» بنابراین، اسماعیل از کشتن آن ده نفر  
منصرف شد.

۹ گودالی که اسماعیل اجساد مقتولین را در آن انداخت همان گودالی است که آسا پادشاه  
برای دفاع در برابر حملهٔ بعشا، پادشاه اسرائیل کنده بود و اسماعیل آن را با جنازه‌های  
مقتولین پُر کرد.<sup>۱۰</sup> سپس اسماعیل تمام مردمی را که در مصفه بودند و نبوزرادان،  
قوماندان قوای بابل، آن‌ها را به دست جدکلیا سپرده بود، همراه با دختران پادشاه اسیر  
گرفت و رهسپار سرزمین عمونیان شد.

۱۱ اما وقتی یوحانان (پسر قاریح) و سایر فرماندهان نظامی از جنایت اسماعیل خبر  
شدند،<sup>۱۲</sup> با تمام افراد خود برای جنگ با اسماعیل رفتند و در کنار حوض بزرگ، واقع  
در جبعون به او رسیدند.<sup>۱۳</sup> اسیران که با اسماعیل بودند، از دیدن یوحانان و همراهانش  
خوشحال شدند<sup>۱۴</sup> و همگی بسوی او شتافتند.<sup>۱۵</sup> اما اسماعیل با هشت نفر از همدستان  
خود توانست که به سرزمین عمونیان فرار کند.

۱۶ بعد یوحانان و همراهانش، تمام افراد نظامی، زنان، کودکان، خواجه‌سرایانی را که از  
دست اسماعیل نجات یافته بودند،<sup>۱۷-۱۸</sup> با خود گرفته به جیروت کمهام در نزدیکی  
بیت لحم رفتند تا از آنجا از ترس کلدانیان به مصر بروند، زیرا اسماعیل، جدکلیای والی  
منتخب پادشاه بابل را کشته بود.

## درخواست دعا از ارمیا

۴۲<sup>۱</sup> بعد یوحانان، سرکردگان نظامی و تمام مردم، از خورد و بزرگ، پیش ارمیای نبی رفتند<sup>۲</sup> به او گفتند: «التماس می‌کنیم به عرض ما گوش بده و پیش خداوند، خدایت برای ما دعا کن. همانگونه که می‌بینی، از قوم بزرگ عده کمی از ما باقی مانده است.<sup>۳</sup> می‌خواهیم که خداوند به ما نشان بدهد که کجا برویم و چه کنیم.»<sup>۴</sup> ارمیای نبی به آن‌ها گفت: «بسیار خوب، طبق تقاضای شما پیش خداوند، خدای تان دعا می‌کنم و هر چه خداوند بفرماید، به شما خواهم گفت و چیزی را از شما پنهان نمی‌کنم.»<sup>۵</sup> بعد آن‌ها به او گفتند: «خداوند بین ما شاهد راست و امین باشد و هر چه را که او بخواهد، خواه خوب باشد خواه بد، ما مطابق کلام او عمل می‌کنیم<sup>۶</sup> و از خداوند، خدای خود که ما ترا بحضور او می‌فرستیم، اطاعت می‌کنیم، چون می‌دانیم که اگر از او امر او پیروی نمائیم، خوبی و خوشی می‌بینیم.»

## جواب خدا به دعای ارمیا

۷ ده روز بعد کلام خداوند برای ارمیا آمد.<sup>۸</sup> آنگاه او یوحانان و تمام سرکردگان نظامی و خورد و بزرگ مردم را فرا خوانده<sup>۹</sup> به آن‌ها گفت که خداوند، خدای اسرائیل که مرا پیش او فرستادید تا عرض شما را به پیشگاهش تقدیم کنم، چنین می‌فرماید:<sup>۱۰</sup> «اگر شما در این سرزمین بمانید، من شما را استوار و پایدار می‌سازم و دیگر شما را ریشه‌کن و پاشان نمی‌کنم، زیرا از مصیبتی که بر سر شما آوردم محزون هستم.<sup>۱۱</sup> از پادشاه بابل که قبلاً می‌ترسیدید، دیگر هراس نکنید. بلی خداوند می‌فرماید که از او ترسان نباشید، زیرا من همراه شما می‌باشم تا شما را نجات بخشم و از دست او رهایی دهم.<sup>۱۲</sup> من بر شما رحمت خواهم فرمود تا او بر شما لطف نماید و شما را دوباره به وطن تان پس بفرستد.<sup>۱۳</sup> اما اگر بخواهید که در اینجا نمانید و امر خداوند، خدای تان را بجا نیاورید،<sup>۱۴</sup> برای رفتن به مصر اصرار کنید و به این فکر باشید که در آنجا جنگ نیست و ترس و گرسنگی

وجود ندارد،<sup>۱۵</sup> پس ای بازماندگان یهودا، بشنوید که خداوند قادر مطلق، خدای اسرائیل چه می فرماید: اگر قصد رفتن به مصر را دارید و می خواهید که در آنجا بمانید،<sup>۱۶</sup> شمشیر دشمن که شما از آن می ترسید برای هلاکت تان می آید و قحطی که از آن اینقدر وحشت دارید دامنگیر تان می شود و همه تان را در آنجا نابود می کند.<sup>۱۷</sup> همه کسانی که قصد دارند به مصر بروند و در آنجا زندگی کنند، در اثر جنگ و قحطی و مرض می میرند و هیچیک از آن ها از بلائی که بر سرشان می آورم زنده نمی ماند.»

<sup>۱۸</sup> خداوند قادر مطلق، خدای اسرائیل می فرماید: «همانطوری که خشم و غضب خود را بر اهالی شهر اورشلیم ریختم، بر شما هم که اگر به مصر بروید، می ریزم. و شما مورد نفرین و نفرت مردم قرار می گیرید و شما را دشنام می دهند و ناسزا می گویند و دیگر روی این سرزمین را نمی بینید.»<sup>۱۹</sup> ای بازماندگان یهودا، خداوند به شما گفته است که به مصر نروید و من هم به شما هشدار لازم را دادم<sup>۲۰</sup> و گوشزد نمودم که اگر به مصر بروید، اشتباه بزرگی می کنید. شما خود تان مرا فرستادید که به پیشگاه خداوند، خدای تان برای شما دعا کنم و هر چیزی خداوند بخواهد شما از آن اطاعت می کنید.<sup>۲۱</sup> من امروز همه چیز را به شما گفتم، اما شما امر خداوند، خدای تان را بجا نمی آورید.<sup>۲۲</sup> اما بدانید که اگر بخواهید به مصر بروید، در آنجا در اثر جنگ و قحطی و مرض هلاک می شوید.

## ارمیا را به مصر می برند

<sup>۴۳</sup> بعد از آنکه ارمیا پیام خداوند، خدای آن ها را موبمو برای مردم بیان کرد،<sup>۱</sup> عَزْرِيَا (پسر هوشعیا) و یُوحَانَان (پسر قاریح) و دیگر اشخاص مغرور به ارمیا گفتند: «تو دروغ می گوئی. خداوند، خدایت ترا نفرستاده است که ما را از رفتن به مصر منع کنی،<sup>۲</sup> بلکه باروک (پسر نیریا) ترا علیه ما تحریک کرده است تا ما در اینجا بمانیم و کلدانیان ما را بکشند و یا به بابل اسیر ببرند.»<sup>۳</sup> پس یُوحَانَان و سرکردگان لشکر و مردم از امر خداوند اطاعت نکردند و نخواستند که در سرزمین یهودا بمانند.<sup>۴</sup> بعد یُوحَانَان و

همراهانش بازماندگان مردم یهودا را با دیگر کسانی که در سرزمین‌های مجاور رانده شده و سپس به یهودا برگشته بودند، با خود گرفته رهسپار مصر شدند.<sup>۶</sup> در این جمله مردان، زنان، کودکان، دختران پادشاه و همه کسانی که نبوزرادان، قوماندان قوای بابل، به دست جدلیا سپرده بود، دیده می‌شدند. ارمیا و باروک را هم با خود بردند.<sup>۷</sup> به این ترتیب، آن‌ها از امر خداوند اطاعت نکردند و به مصر رفتند و در شهر تَحْفَنحِیس وارد شدند.

<sup>۸</sup> آنگاه در تَحْفَنحِیس کلام خداوند برای ارمیا آمد و فرمود: <sup>۹</sup> «چند سنگ بزرگ را بگیر و در زیر سنگفرش پیشروی دروازه قصر فرعون در تَحْفَنحِیس پنهان کن.<sup>۱۰</sup> و به مردم بگو که من، خداوند قادر مطلق، خدای اسرائیل، بنده خود، نبوکدنصر، پادشاه بابل را می‌آورم. او تخت خود را بر سنگهایی که در اینجا پنهان کرده‌ام قرار می‌دهد و سایبان شاهانه خود را بالای آن‌ها برپا می‌کند.<sup>۱۱</sup> او سرزمین مصر را ویران می‌سازد و کسانی را که محکوم به مرگ اند می‌کشد، آنهایی را که مستوجب اسارت هستند، اسیر می‌برد و آن عده‌ای را که باید با شمشیر کشته شوند، به قتل می‌رساند.<sup>۱۲</sup> آتشی را در بتخانه مصر می‌افروزد و بتها را می‌سوزاند و یا به غنیمت می‌برد. همانطوری که چوپان شبشها را یک‌یکه از لباس خود می‌چیند، پادشاه بابل هم سرزمین مصر را از همه چیز هایش پاک و خالی می‌کند و فاتحانه به وطن خود برمی‌گردد.<sup>۱۳</sup> ستونهای مقدس بیت شمس را می‌شکند و بتخانه‌ها را آتش می‌زند.»

## پیام خداوند به یهودیان مقیم مصر

**۴۴** <sup>۱</sup> خداوند قادر مطلق، خدای اسرائیل در مورد یهودیانی که در مصر، یعنی در شهرهای مجدَل، تَحْفَنحِیس، ممفیس و در قسمت جنوبی آن کشور زندگی می‌کردند، به ارمیا فرمود: <sup>۲</sup> «شما خودتان بچشم سر دیدید که چه بلایی را بر سر اورشلیم و تمام شهرهای یهودا آوردم که هنوز هم ویران و غیر مسکون هستند،<sup>۳</sup> زیرا آن‌ها مرتکب کارهای زشت شدند و خدایانی را می‌پرستیدند که نه خودشان می‌شناختند و نه اجدادشان، و برای آن‌ها قربانی تقدیم می‌کردند، بنابراین، آتش خشم مرا به هیجان آوردند.<sup>۴</sup> با

اینکه همیشه بندگان خود، انبیاء را فرستادم و از آن‌ها خواهش کردند که از کارهای شرم‌آور و نفرت‌انگیز خود دست بکشند،<sup>۵</sup> اما آن‌ها به سخنان شان گوش ندادند و توجهی نکردند. از راه بدی که در پیش گرفته بودند برنگشتند و به پرستش خدایان دیگر ادامه دادند.<sup>۶</sup> از همین جهت، آتش خشم من برافروخته شد و بر شهرهای یهودا و جاده‌های اورشلیم ریخت و طوری که امروز می‌بینید، همه جا را ویران کرد.»

<sup>۷</sup> خداوند قادر مطلق، خدای اسرائیل می‌فرماید: «چرا به خود ضرر می‌رسانید؟ چرا مرد و زن و کودکان و اطفال شیرخوار بازماندگان یهودا را از بین می‌برید و نمی‌گذارید که کسی از شما باقی بماند؟<sup>۸</sup> شما در سرزمین مصر برای خدایان دیگر قربانی می‌کنید. با این کار زشت تان مرا خشمگین می‌سازید و وادار می‌کنید که شما را از بین ببرم و پیش مردم جهان مسخره و رسوا سازم.<sup>۹</sup> آیا جنایات اجداد تان را فراموش کرده‌اید؟ آیا گناہانی را که پادشاهان، زنهای شان و خود تان در سرزمین یهودا و جاده‌های اورشلیم مرتکب شده‌اید بیاد ندارید؟<sup>۱۰</sup> شما هیچگاهی از کارهای بد تان پشیمان نبوده و از من نترسیده‌اید و از شریعت و احکامی که به پدران تان دادم پیروی نکرده‌اید.

<sup>۱۱</sup> بنابراین، خداوند قادر مطلق، خدای اسرائیل، می‌فرماید: من در خشم خود ضد شما قرار گرفته‌ام تا تمامی قوم یهودا را نابود کنم.<sup>۱۲</sup> بازماندگان یهودا را که می‌خواهند به مصر بروند و در آنجا بمانند، هلاک می‌سازم هر یک از آن‌ها، از خورد تا بزرگ، با شمشیر و در اثر قحطی می‌میرد مورد لعنت و نفرت مردم قرار می‌گیرند و همگی از دیدن وضع بد آن‌ها دچار وحشت می‌شوند.<sup>۱۳</sup> همانطوری که اهالی اورشلیم را با شمشیر و قحطی و مرض از بین بردم، یهودیانی را که در سرزمین مصر زندگی می‌کنند هم به جزا می‌رسانم.<sup>۱۴</sup> از آن‌ها هیچ کسی باقی نمی‌ماند که بگریزد و یا به سرزمین یهودا بازگردد. بغیر از چند نفر فراری، هیچیک نمی‌تواند به یهودا که اینقدر آرزومندش هستند، باز گردد.»

<sup>۱۵</sup> آنگاه تمام مردانی که می‌دانستند زنهای شان برای خدایان دیگر هدیه تقدیم می‌کنند،

زنهای دیگر که در آنجا حاضر بودند و گروه بزرگ مردمی که در فتروس، واقع در مصر، زندگی می‌کردند به ارمیا گفتند: <sup>۱۶</sup> «ما به سخنانی که تو می‌گوئی از جانب خداوند است، گوش نمی‌دهیم، <sup>۱۷</sup> بلکه هر چه که دل ما بخواهد می‌کنیم. همانطوری که خود ما، اجداد ما، پادشاهان و بزرگان ما در سرزمین یهودا و جاده‌های اورشلیم مراسم قربانی را انجام می‌دادیم، ما برای ملکهٔ آسمان هدیه می‌بریم و نوشیدنی و خوشبوئی می‌ریزیم. زیرا در آن وقت ما همه خوراک فراوان داشتیم، از تمام چیزهای خوب برخوردار بودیم و غم و مصیبت را نمی‌دیدیم. <sup>۱۸</sup> اما از روزی که از ریختن خوشبوئی و نوشیدنی برای ملکهٔ آسمان دست کشیدیم، همه چیز را از دست دادیم و با شمشیر و قحطی هلاک می‌شویم.» <sup>۱۹</sup> زن‌ها هم گفتند: «آیا فکر می‌کنی که ما بدون اطلاع شوهران خود برای ملکهٔ آسمان هدیه‌های ریختنی و نوشیدنی تقدیم می‌کردیم و کلچه‌های شیرین به شکل خودش می‌پختیم؟»

<sup>۲۰</sup> آنگاه ارمیا به مردان و زنانی که این جواب را به او دادند، گفت: <sup>۲۱</sup> «شما و پدران تان، پادشاهان و بزرگان تان و مردم سرزمین تان که در شهرهای یهودا و جاده‌های اورشلیم قربانی تقدیم می‌کردید، آیا خیال می‌کنید که خداوند نمی‌دانست و از کارهای شما خبر نداشت؟ <sup>۲۲</sup> او دیگر نمی‌توانست اعمال زشت و قبیح شما را تحمل کند، بنابراین، چنانچه می‌بینید، سرزمین تان را ویران کرد و تا به امروز غیر مسکون باقی مانده است. <sup>۲۳</sup> بخاطر اینکه شما برای خدایان دیگر هدیه تقدیم می‌کردید، در برابر خداوند گناه ورزیدید، از امر او اطاعت ننمودید و مطابق قوانین او رفتار نکردید، این بلاها را که می‌بینید، بر سر شما آورده است.»

<sup>۲۴-۲۵</sup> ارمیا به سخنان خود ادامه داده به تمام مردان و زنان گفت که به کلام خداوند قادر مطلق، خدای اسرائیل گوش بدهند که می‌فرماید: «ای یهودیانی که در سرزمین مصر بسر می‌برید، شما و زنهای تان تصمیم گرفته‌اید که همیشه ملکهٔ آسمان را بپرستید و برایش هدیه تقدیم کنید و شما به هر چیزی که گفتید جامهٔ عمل پوشانیدید. بسیار خوب، بروید و نذر تان را ادا کنید! <sup>۲۶</sup> اما ای یهودیانی که در سرزمین مصر زندگی می‌کنید، به سخنان

من گوش بدهید. بنام باعظمت خود قسم می‌خورم که بعد از این اجازه نمی‌دهم کسی با به‌کار بردن اسم من دعا کند یا بگوید: «به حیات خداوند متعال قسم است.»<sup>۲۷</sup> من همیشه مراقب شما می‌باشم نه به این خاطر که به شما خوبی کنم، بلکه می‌خواهم بلائی را بر سرتان نازل و همه شما را که در سرزمین مصر ساکن هستید با شمشیر و قحطی نابود سازم و احدی را زنده نگذارم.<sup>۲۸</sup> آنگاه برای آن عده کمی که از این بلاها جان سالم بدر می‌برند و از مصر به سرزمین یهودا عودت می‌کنند، معلوم می‌شود که حرف چه کسی راست است، از من یا از آنها!<sup>۲۹</sup> برای اینکه شما بدانید که من خداوند، شما را در همین جا مجازات می‌کنم این علامت را می‌دهم:<sup>۳۰</sup> همان طوری که صدقیا، پادشاه یهودا را به دست نبوکدنصر، پادشاه بابل سپردم، حفرع، پادشاه مصر را هم به دست دشمنانش که تشنه خونش هستند، تسلیم می‌کنم.»

## وعده خداوند به باروک

**۴۵** <sup>۱</sup> در سال چهارم سلطنت یهوایقیم (پسر یوشیا)، پادشاه یهودا، باروک همه سخنانی را که ارمیا برای او بیان کرد در طومار نوشت.<sup>۲</sup> بعد ارمیا به او گفت خداوند، خدای اسرائیل می‌فرماید:<sup>۳</sup> «تو گفتی: وای بر من! خداوند به غم و درد من افزوده است. شب و روز آه و ناله می‌کنم، خسته شده‌ام و آرام و قرار ندارم.»<sup>۴</sup> ولی خداوند می‌فرماید: «من همه چیزی را که بنا کرده‌ام ویران می‌کنم و هر چه را که کاشته‌ام با تمام این سرزمین ریشه‌کن می‌سازم.<sup>۵</sup> با این حال، تو باز هم در آرزوی چیزهای بزرگ هستی؟ آنها را طلب منما. زیرا خداوند می‌فرماید: من بلائی را بر سر تمام بشر می‌آورم، ولی ترا در هر جایی که باشی از خطر حفظ می‌کنم در امان خود نگاه می‌دارم.»

## شکست مصر

**۴۶** <sup>۱</sup> خداوند در مورد اقوام مختلف به ارمیا گفت:<sup>۲</sup> و اولین آنها در مورد مصر بود.



در سال چهارم سلطنت یهوایقیم (پسر یوشیا)، پادشاه یهودا، هنگامی که لشکر نکو، پادشاه مصر، در جنگ کرکمیش در کنار دریای فرات از قوای نبوکدنصر، پادشاه بابل، شکست خورد، خداوند راجع به فرعون و سپاه مصر چنین فرمود:

<sup>۳</sup> «سپرها را بردارید و به میدان جنگ بروید! <sup>۴</sup> اسپها را زین کنید و سوار شوید! کلاهخود را بر سر بگذارید و در صف جا بگیرید. نیزه‌ها را تیز کنید و زره بپوشید. <sup>۵</sup> خداوند می‌گوید: اما چه می‌بینم؟ آن‌ها وحشت‌زده عقب‌نشینی می‌کنند. جنگجویان آن‌ها شکست خورده و در حال فرار هستند. به عقب نگاه نمی‌کنند و ترس از هر طرف آن‌ها را احاطه کرده است! <sup>۶</sup> چابکترین آن‌ها قادر به فرار نیستند و قویترین آن‌ها نمی‌توانند بگریزند. در شمال، در کنار دریای فرات می‌لغزند و می‌افتند.

<sup>۷</sup> آن کیست که برخاسته است و مانند دریای نیل، که وقتی طغیان می‌کند، آبش بالا می‌آید و زمینهای اطراف را فرا می‌گیرد؟ <sup>۸</sup> این مصر است که مثل دریای نیل طغیان کرده است و می‌گوید: می‌خواهم متلاطم شوم روی زمین را بپوشانم و شهرها را با ساکنین آن‌ها نابود سازم. <sup>۹</sup> پس ای اسپها براه بیفتید، ای عراده‌ها حرکت کنید و ای جنگ‌آوران آماده شوید؛ مردان حبشه و قوت را با سپرها و سربازان لودی را با کمانهای شان بفرستید.»

<sup>۱۰</sup> امروز، روز خداوند، خدای قادر مطلق است و خداوند می‌خواهد که از دشمنان انتقام بگیرد. شمشیر او آنقدر می‌کشد تا سیر شود و از خون شان مست گردد. زیرا امروز خداوند قادر مطلق، در شمال، در کنار دریای فرات مراسم قربانی را برپا می‌کند. <sup>۱۱</sup> ای باکره دختر مصر به جستجوی دوا و دارو به جلعاد برو، اما دوا و درمان فایده‌ای ندارد و ترا درمان نمی‌کند. <sup>۱۲</sup> مردم جهان از رسوائی تو خبر شده‌اند و گریه و فریاد تو روی زمین را پُر کرده است، زیرا جنگجویان تو می‌لغزند و بر یکدیگر می‌افتند.

## لشکرکشی پادشاه بابل به مصر

<sup>۱۳</sup> بعد خداوند در مورد آمدن نبوکدنصر، پادشاه بابل، به ارمیا چنین فرمود:

<sup>۱۴</sup> «در مصر اعلام کنید و به مجدَل، ممفیس و تَحْفَنحیس خبر بدهید و بگوئید: به پا بایستید و آماده شوید، زیرا اطرافیان تان با شمشیر هلاک می شوند.»<sup>۱۵</sup> چرا خدای تان، آپیس افتاده است و بر نمی خیزد؟ بخاطری که خداوند او را به زمین کوبیده است.

<sup>۱۶</sup> سپاه شما لغزیدند و افتادند و به یکدیگر گفتند: «بیائید که پیش قوم و به زادگاه خود برگردیم، زیرا شمشیر کشنده دشمن ما را نابود می کند.»<sup>۱۷</sup> به فرعون، پادشاه مصر یک نام نو بدهید. او را «هالک» بنامید چونکه فرصت را از دست داده است.»

<sup>۱۸</sup> خداوند قادر مطلق که پادشاه کائنات است می فرماید: «به حیات خود قسم می خورم که شخص نیرومندی را برای حمله می فرستم. او مثل کوه تابور که بلندترین کوههای آن ناحیه است و مانند کوه کرمَل که در کنار بحر سربفلک کشیده و با عظمت است، می باشد.»<sup>۱۹</sup> ای مردم مصر، سامان و لوازم تان را جمع کنید و برای تبعید آماده شوید، زیرا شهر ممفیس خراب می شود و به ویرانه و جای غیر مسکون تبدیل می گردد.<sup>۲۰</sup> مصر مثل یک گوساله خوشنما است، اما مگسی از شمال، بر او هجوم می آورد.<sup>۲۱</sup> حتی عساکر اجیر آن ها مانند گوساله های ناتوان تاب مقاومت را نداشته فرار می کند، زیرا روزگار مصیبت و مجازات شان رسیده است.<sup>۲۲</sup> مصر مثل مار صدا برمی آورد و خزیده فرار می کند، چونکه دشمنان با قدرت تمام می آیند و مانند چوب شکنی که درختان را می بُرنند، با تیشه خود ریشه حیات آن ها را قطع می کنند.<sup>۲۳</sup> جنگلهای انبوه و غیر قابل نفوذ آن ها را از بین می بُرنند، زیرا تعداد آن ها مثل خیل ملخ بی شمار است.<sup>۲۴</sup> اهالی مصر سرافکنده و رسوا می شوند و مردمی از جانب شمال آن ها را مغلوب می کنند.»

<sup>۲۵</sup> خداوند قادر مطلق، خدای اسرائیل، می فرماید: «بدانید که من آمون (خدای تیس) را همراه با فرعون، مصر، بتها، پادشاهان و همه کسانی را که به پادشاه مصر اتکاء می نمایند، مجازات می کنم.»<sup>۲۶</sup> آن ها را به دست نبوکدنصر، پادشاه بابل و سپاه او و به دست کسانی که تشنه خون شان هستند، می سپارم. اما بعد از زمانی، مصر مانند سابق آباد و قابل سکونت می شود. خداوند فرموده است.

## خداوند قوم اسرائیل را حفظ می کند

<sup>۲۷</sup> اما ای بنده من یعقوب و ای قوم اسرائیل، نترسید و هراسان نباشید، زیرا من شما و فرزندان تان را از دورترین جاهای روی زمین و از اسارت نجات می دهم و دوباره می آورم تا در وطن تان به آرامی و آسودگی زندگی کنید و از هیچ کسی نترسید. <sup>۲۸</sup> خداوند می فرماید: ای بنده من یعقوب نترس، زیرا که من همراه تو هستم و همه اقوامی که شما را در بین شان پراکنده ساختم، سر به نیست می شوند. شما را از بین نمی برم، اما بدون مجازات هم نمی گذارم.»

## پیام خداوند به فلسطینی ها

<sup>۴۷</sup> <sup>۱</sup> پیش از حمله فرعون به غزه، خداوند در مورد فلسطینی ها به ارمیای نبی فرمود:

<sup>۲</sup> «ببینید، سیلی از جانب شمال جاریست. مثل دریای متلاطم طغیان کرده است و می آید تا آن سرزمین را با شهرها و باشندگانش از بین ببرد. تمام مردم فریاد می زنند و گریه و ناله می کنند. <sup>۳</sup> با شنیدن صدای سُم اسپها و غریو عراده ها و آواز چرخهای آن ها، پدران فرار می کنند و برای نجات فرزندان خود بر نمی گردند، زیرا همه بیچاره و درمانده می باشند. <sup>۴</sup> روز آن رسیده است که تمام فلسطینی ها با مددگاران شان که در صور و صیدون هستند، نابود شوند و همچنین من، خداوند، فلسطینیانی را که از سواحل کریت آمده اند نیز از بین می برم. <sup>۵</sup> مصیبت بزرگی بر شهرهای غزه و اشقلون می آید. تا چه وقت بازماندگان فلسطینی ماتم می گیرند؟ <sup>۶</sup> فریاد می زنید: «ای شمشیر خداوند، چه وقت آرام می گیری؟ به غلاف خود برگرد و آسوده و راحت باش.» <sup>۷</sup> اما چون خداوند آن را مأمور کرده است، چطور می تواند آرام گیرد؟ شمشیر او باید اشقلون و شهرهای ساحلی را نابود سازد.»

## پیام خداوند به موآب

۴۸<sup>۱</sup> خداوند قادر مطلق، خدای اسرائیل، در مورد موآب چنین می‌فرماید:

«افسوس بحال مردم نبو، زیرا شهر شان ویران شده است. قریهٔ تایم تسخیر شد و قلعه‌هایش را خراب کردند.<sup>۲</sup> شان و شوکت موآب از بین رفت. مردم در حشون نقشهٔ ویرانی آن را کشیدند و گفتند: «بیائید این قوم را ریشه‌کن سازیم!» تو هم ای شهر مدمین، در خاموشی مطلق فرومی‌روی، زیرا باشندگان را شمشیر، پراکنده می‌سازد.<sup>۳</sup> مردم حورونایم فریاد می‌زنند: «نابودی! شکستِ بزرگی!»<sup>۴</sup> موآب از بین رفت! کودکانش هم فریاد برمی‌آورند.<sup>۵</sup> فراریان در حالیکه زارزار گریه می‌کنند، بر فراز تپه‌های لُوحیت می‌روند و از سرازیری حورونایم فریاد غم و اندوه بگوش می‌رسد.<sup>۶</sup> «بگریزید! خود را از خطر نجات بدهید و در بیابان پناه ببرید!»<sup>۷</sup> تو ای موآب، به قدرت و ثروت اتکاء کردی، بنابراین، دشمن ترا تسخیر می‌کند. خدایت، کموش هم با کاهنان و بزرگان‌ش تبعید می‌شوند.<sup>۸</sup> تمام شهرها ویران می‌گردند و هیچیک در امان نمی‌ماند. وادی و دشت همه خراب می‌شوند، زیرا من، خداوند، اراده کرده‌ام.<sup>۹</sup> نمک برای خراب کردن مزرعه‌های موآب بگذارید، زیرا بزودی ویران می‌شود. شهرهایش خراب و غیر مسکون می‌گردند.»

۱۰ (لعنت بر آن کسی که در کارهای خداوند غفلت ورزد و شمشیر خود را به خون رنگین نسازد.)

۱۱ «موآب از ابتدا آرام و آسوده بوده و هرگز به تبعید نرفته است. او مانند شراب دست نخورده‌ای است که از یک ظرف به ظرف دیگر ریخته نشده، به همین دلیل طعم و بوی آن تغییر نکرده است.<sup>۱۲</sup> اما زمانی می‌رسد که من کسانی را می‌فرستم تا او را بر زمین بریزند، ظروف او را خالی کرده و خُمهایش را ذره‌ذره کنند.<sup>۱۳</sup> آنگاه موآب از داشتن خدای خود، کموش خجل می‌شود، مثلیکه قوم اسرائیل از وجود بت خود در بیت‌ئیل

شرمنده و سرافکنده شدند. <sup>۱۴</sup> چطور می‌توانید بگوئید: «ما مردم قهرمان و جنگجویان شجاع هستیم؟» <sup>۱۵</sup> موآب و شهرهایش ویران می‌شوند و بهترین جوانانش بقتل می‌رسند. پادشاه که نامش خداوند قادر مطلق است چنین می‌گوید: <sup>۱۶</sup> بلا و مصیبت بزودی بر سر موآب می‌آید و زمان نابودی‌اش به سرعت فرامی‌رسد. <sup>۱۷</sup> ای دوستان و همسایگان موآب و ای همه کسانی که با نام او آشنا هستید، برایش ماتم کنید و بگوئید: «قدرت و بزرگی او چگونه درهم شکست.»

<sup>۱۸</sup> ای باشندگان دیبون، از جایگاه جلالت فرود آی و بر زمین خشک بنشین، زیرا غارتگران موآب بر تو هجوم می‌آورند و قلعه‌هایت را ویران می‌کنند. <sup>۱۹</sup> شما هم ای ساکنین عروعر، بر سر راه بایستید و تماشا کنید. از مردان و زنانی که فرار می‌کنند بپرسید که چه واقعه شده است. <sup>۲۰</sup> بگوئید که موآب خجل شده و شکست خورده است. گریه‌کنان و با فریاد در کنار دریای ارنون بگوئید که موآب خراب و ویران شده است. <sup>۲۱</sup> زمان مجازات مردمی که در دشتها و شهرهای حولون، یهصه، میفاعت، <sup>۲۲</sup> دیبون، نیو، بیت‌دبلاتایم، <sup>۲۳</sup> قریه‌تایم، بیت‌جامول، بیت‌معون، <sup>۲۴</sup> قریوت، بزره و تمام شهرهای دور و نزدیک موآب زندگی می‌کنند، رسیده است.»

<sup>۲۵</sup> خداوند می‌فرماید: «قدرت موآب از بین می‌رود و بازویش می‌شکند. <sup>۲۶</sup> موآب را مست سازید، زیرا علیه من تمرد کرده است. بگذارید که در قی خود غوطه بخورد و رسوا و مسخره شود. <sup>۲۷</sup> ای موآب، بیاد داری که چطور قوم اسرائیل را مسخره می‌کردی؟ با آنها چنان رفتار می‌کردی که گوئی با دزدان دستگیر شده‌اند. <sup>۲۸</sup> ای ساکنین موآب، شهرهای تان را ترک کنید، در بین صخره‌ها زندگی کنید و مانند فاخته‌ها که در شکاف سنگها آشیانه می‌سازند، در مغاره‌ها بسر برید.»

<sup>۲۹</sup> موآب بسیار مغرور است و از غرور و هوای بلند و تکبر و خودبینی او همگی خبر دارند. <sup>۳۰</sup> من، خداوند از غرور و فخرهای بیجا و کارهای بیهوده او شنیده‌ام، <sup>۳۱</sup> بنابراین، برای موآب گریه می‌کنم و برای مردم قیرحارس ماتم می‌گیرم. <sup>۳۲</sup> زیادت‌تر از آنچه که برای

مردم یعزیر گریستم، برای شما ای ساکنین سبمه، گریه می‌کنم. شاخه‌های تاک شهر سبمه تا به بحیره مُرده و تا به یعزیر می‌رسید، اما حالا بر میوه‌های تابستانی و انگورهایت غارتگران هجوم آورده‌اند.<sup>۳۳</sup> صدای خوشی و سُرور از سرزمین حاصلخیز موآب بگوش نمی‌رسد. از چرخشت‌ها دیگر شراب بیرون نمی‌آید و کسی انگور را با خوشحالی نخواهد فشرد. فریادی که شنیده می‌شود، فریاد خوشی نیست.

<sup>۳۴</sup> مردم حشبون و اِعاله فریاد می‌زنند و فریادشان تا یاهز، صوغر، حورونایم و عجلت شلیشه شنیده می‌شود. حتی جویهای نمریم هم خشک شده‌اند.<sup>۳۵</sup> من در موآب به زندگی کسانی که در بتخانه‌ها برای بت‌های خود قربانی می‌کنند و خوشبوئی می‌سوزانند، خاتمه می‌دهم.<sup>۳۶</sup> دلم برای موآب و قیرحارس همچون نی ناله می‌کند، زیرا تمام ثروتی را که به دست آورده بودند، از بین رفت.<sup>۳۷</sup> همگی از غم و غصه موی سر و ریش خود را کردند، دست‌های خود را خراشیدند و لباس ماتم پوشیدند.<sup>۳۸</sup> از سر بامهای خانه‌ها و میدانهای موآب صدای گریه و ماتم بگوش می‌رسد، زیرا من موآب را مانند ظرف بیکاره‌ای شکسته و ذره‌ذره کرده‌ام. خداوند فرموده است.<sup>۳۹</sup> ببینید چگونه ویران شده است و چگونه ناله می‌کند. موآب رسوا و مایه خنده و تمسخر و وحشت همسایگان خود شده است.»

<sup>۴۰</sup> خداوند می‌فرماید: «قومی مانند عقابی با بالهای گشوده بر موآب فرود می‌آید.<sup>۴۱</sup> شهرهایش را تصرف می‌کند و قلعه‌هایش را ویران می‌سازد. در آن روز حال جنگجویان موآب به حال زنی می‌ماند که درد زایمان می‌کشد.<sup>۴۲</sup> از قوم موآب دیگر نام و نشانی باقی نمی‌ماند، زیرا در برابر من کبر و غرور نشان داد.<sup>۴۳</sup> ای مردم موآب، وحشت و چاه و دام در سر راه تان قرار دارد. خداوند فرموده است.<sup>۴۴</sup> هر کسی که از دست وحشت بگریزد، در چاه می‌افتد و هر کسی که خود را از چاه نجات بدهد در دام گرفتار می‌شود، زیرا من روزی را برای مجازات موآب تعیین کرده‌ام. این گفته خداوند است.<sup>۴۵</sup> فراریان خسته و درمانده به حشبون پناه می‌برند، اما شهر حشبون که زمانی سیحون پادشاه بر آن حکومت می‌کرد، در شعله‌های آتش می‌سوزد.<sup>۴۶</sup> وای بر حال قوم

موآب! پیروان کموش هلاک شدند و دختران و پسران شان به اسارت برده شده‌اند.

<sup>۴۷</sup> اما با اینهم من، خداوند، در روزهای آخر سعادت از دست رفته موآب را اعاده می‌کنم.» در اینجا پیشگوئی در باره موآب ختم می‌شود.

## پیام خداوند به عمونی‌ها

<sup>۴۹</sup> خداوند در باره عمونیان چنین می‌فرماید: «کجاست قوم اسرائیل؟ آیا از آن‌ها کسی نمانده است که از خاک خود دفاع کند؟ چرا مردمی که خدای مولک را می‌پرستند شهرهای جاد را به تصرف خود آورده‌اند و قوم ایشان در شهرهایش ساکن شده‌اند؟<sup>۲</sup> بنابراین خداوند می‌فرماید: روزی می‌رسد که زنگ خطر جنگ از ربه، مرکز عمون به صدا می‌آید و آنجا به یک توده خاک تبدیل می‌شود. دهات و آبادی‌هایش در آتش می‌سوزند و قوم اسرائیل می‌آیند و ملک و دارائی خود را از کسانی که آن را غصب کرده بودند، دوباره به دست می‌آورند. این گفته خداوند است.<sup>۳</sup> ای مردم حِشبون، گریه و ناله را سر دهید، زیرا عای ویران شده است! ای دختران ربه، شیون کنید و لباس ماتم بپوشید. پریشان و افسرده به هر طرف بدوید، زیرا بتِ مولک را با کاهنان و بزرگان‌ش به اسارت بردند.<sup>۴</sup> ای مردم بی‌وفا، شما به قدرت و نیروی خود فخر می‌کنید و به دارائی و ثروت تان می‌نازید و می‌گوئید: «کسی بر ما حمله نمی‌کند.»<sup>۵</sup> اما بدانید که من، خداوند قادر مطلق، از هر طرف ترس و وحشت را در بین شما می‌فرستم. اقوام همجوار، شما را از کشور تان بیرون رانده و پراکنده می‌سازند و کسی باقی نمی‌ماند تا فراریان را دوباره جمع کند.

<sup>۶</sup> ولی بعداً سعادت عمونیان را دوباره برای شان برمی‌گردانم. خداوند فرموده است.»

## پیام خداوند به ادومیان

<sup>۷</sup> خداوند قادر مطلق در مورد ادومیان چنین می‌فرماید: «آیا حکمت و دانش از تیمان رخت بر بسته است؟ آیا خردمندان حس قضاوت خود را از دست داده‌اند و دیگر از دانش بهره‌ای ندارند؟<sup>۸</sup> ای اهالی ددان، برگردید. فرار کنید و پنهان شوید، زیرا وقت آن رسیده است که بلای زمان عیسو را بر آن‌ها بیاورم و آن‌ها را مجازات کنم.<sup>۹</sup> کسانی که انگور می‌چینند، بعضی از خوشه‌های آن را بجا می‌گذارند و دزدان هم وقتی که در شب می‌آیند، تنها چیزی را که می‌خواهند، می‌برند.<sup>۱۰</sup> ولی من برای اولاده عیسو هیچ چیزی را بجا نمی‌گذارم. جاهای مخفی آن‌ها را آشکار می‌سازم تا دیگر جایی برای مخفی شدن نداشته باشند. فرزندان، وابستگان و همسایگان شان را از بین می‌برم.<sup>۱۱</sup> اما از تیمان آن‌ها نگاهداری می‌کنم و بیوه‌زنان شان می‌توانند به من اعتماد کنند.»

<sup>۱۲</sup> خداوند می‌فرماید: «حتی آنهایی که سزاوار جزا نیستند و نباید از جام مجازات بنوشند، بازهم بدون مجازات نمی‌مانند. شما را هم بی‌سزا نمی‌گذارم و باید از آن جام بنوشید،<sup>۱۳</sup> زیرا خداوند می‌فرماید: من به ذات خود قسم خورده‌ام که شهر بُزره ویران شود و مورد تمسخر و نفرین مردم قرار گیرد. همه از دیدن وضع بد آن وحشت کنند و تمام دهات اطراف آن برای همیشه ویران باقی بمانند.»

<sup>۱۴</sup> این خبر از جانب خداوند برای من رسید: «قاصدی را با این پیام پیش اقوام فرستاده‌ام: همگی جمع شوید و برای جنگ علیه ادوم آماده گردید.<sup>۱۵</sup> من ادوم را در پیش اقوام جهان کوچک و حقیر می‌سازم.<sup>۱۶</sup> ای ادوم که در شگاف صخره‌ها و بر کوهها واقع هستی، هیبت و غرورت ترا فریب داده است. اگر مانند عقاب آشیانه‌ات را بر بلندترین قله کوه بسازی، ترا از آنجا پائین می‌آورم. این گفته خداوند است.»

<sup>۱۷</sup> وضع ادوم وحشت‌آور می‌گردد و هر کسی که از آنجا بگذرد و حال بد آن را ببیند، حیرت می‌کند و به وحشت می‌افتد.<sup>۱۸</sup> همانطوری که سدوم و عموره و شهرهای اطراف آن ویران شدند، ادوم هم غیر مسکون شده کسی در آن زندگی نمی‌کند. خداوند فرموده است.<sup>۱۹</sup> مثل شیری که از جنگلهای انبوه اُردن در چراگاه برگوسفندان حمله می‌کند، من



هم ناگهان بر مردم ادوم هجوم می‌آورم. آن‌ها را از سرزمین شان بیرون می‌رانم و آنگاه هر کسی را که بخواهم تعیین می‌کنم تا بر آن‌ها حکومت نماید. چه کسی می‌تواند مثل من باشد؟ کدام رهبر می‌تواند با من مخالفت کند؟<sup>۲۰</sup> بنابراین، نقشه‌ای که برای مردم ادوم و ساکنین تیمان کشیده‌ام اینست: کودکان شان ربوده می‌شوند و سرنوشت شوم آن‌ها همه مردم را به وحشت می‌اندازد.<sup>۲۱</sup> از صدای سقوط ادوم زمین به لرزه می‌آید و آواز فریاد شان تا بحیره احمر می‌رسد.<sup>۲۲</sup> دشمنان مثل عقابی با بالهای گشوده پرواز کرده بر بزره هجوم می‌آورند و در آن روز وضع جنگ‌آوران به حال زنی می‌ماند که درد زایمان می‌کشد.»

### پیام خداوند به دمشق

<sup>۲۳</sup> خداوند در مورد دمشق چنین می‌فرماید: «مردم شهرهای حمات و آرفاد غمگین و پریشان‌اند، زیرا خبر بدی برای شان رسیده است. دل شان از ترس می‌لرزد و مانند بحر متلاطم، آشفته و بی‌قرار هستند.<sup>۲۴</sup> اهالی دمشق بی‌حال گشته و از ترس فرار می‌کنند و مثل زنی که در حال زایمان باشد در وحشت و اضطراب بسر می‌برند.<sup>۲۵</sup> چگونه این شهر معروف و با نشاط متروک شده است!<sup>۲۶</sup> در آن روز جوانانش در جاده‌ها کشته می‌شوند و تمام عساکرش تلف می‌گردند.<sup>۲۷</sup> دیوارهای دمشق را آتش می‌زنم و قلعه‌های مستحکم بنهدد را می‌سوزانم.»

### پیام خداوند به قیدار و حاصور

<sup>۲۸</sup> خداوند در مورد قیدار و نواحی مربوط حاصور که به دست نبوکدنصر، پادشاه بابل مغلوب شدند، چنین می‌فرماید: «بر مردم قیدار حمله ببرید و قبیله‌ای را که در مشرق زمین سکونت دارند، از بین ببرید!<sup>۲۹</sup> خیمه‌ها را با پرده‌ها و گله‌ها و رمه‌های شان تاراج کنید. دارائی و شترهای شان را برای خود بگیرید و فریاد بزنید: «وحشت همه جا را فرا گرفته است!»<sup>۳۰</sup> خداوند می‌فرماید که ای ساکنین حاصور، هرچه زودتر به جاهای دور

فرار کنید و در حفره‌ها پنهان شوید، زیرا نبوکدنصر، پادشاه بابل برای نابودی شما نقشه کشیده است.»

<sup>۳۱</sup> خداوند به پادشاه بابل فرموده است: «بر آن قومی که در رفاه و آسایش در شهرهای بی‌در و دیوار تنها زندگی می‌کند، حمله کن. <sup>۳۲</sup> شترها و رمه و گله‌شان را به غنیمت ببر. من این مردم را که شقیقه‌های خود را می‌تراشند، پراکنده می‌سازم و از هر طرف مصیبت و بلا را بر سرشان می‌آورم. خداوند فرموده است. <sup>۳۳</sup> حاصور مسکن شغالان می‌شود و برای همیشه ویران باقی می‌ماند. هیچ‌کسی در آن سکونت و زندگی نمی‌کند.»

## پیام خداوند به عیلام

<sup>۳۴</sup> در آغاز سلطنت صدقیا، پادشاه یهودا، خداوند در مورد عیلام به ارمیا چنین فرمود: <sup>۳۵</sup> «من تمام کمانداران عیلام را از بین می‌برم و قدرت آن‌ها درهم می‌شکنم. <sup>۳۶</sup> از چهار سمت باد را می‌فرستم تا آن‌ها را به هر طرف پراکنده کند. من آن‌ها را به تمام کشورهای جهان آواره می‌سازم. <sup>۳۷</sup> خداوند می‌گوید: کاری می‌کنم که مردم عیلام از دشمنان و آنهایی که قصد کشتن شان را دارند، وحشت کنند. آن‌ها را به مصیبت و غضب خود دچار می‌سازم و شمشیر را می‌فرستم تا همه‌شان را نابود کند. <sup>۳۸</sup> خداوند می‌فرماید که آنگاه تخت سلطنت خود را در عیلام برقرار می‌کنم و پادشاهان و بزرگان‌ش را از بین می‌برم. <sup>۳۹</sup> اما در آینده، عیلام را دوباره کامگار سعادت‌مند می‌سازم. این گفته‌ی خداوند است.»

## پیام خداوند به بابل

<sup>۱</sup> **۵۰** خداوند در مورد بابل و سرزمین کلدانیان به ارمیای نبی چنین فرمود:

<sup>۲</sup> «به همه اقوام خبر بدهید؛ علمای را برافرازید و آشکارا اعلام کنید و بگوئید که بابل

سقوط کرد. بتِ بِلِ خجل می‌شود و بتِ مرو دک و سایر بت‌های بابل شرم‌نده و رسوا می‌گردند،<sup>۳</sup> زیرا قومی از جانب شمال بر بابل می‌تازد. آن را ویران و غیر مسکون ساخته انسان و حیوان از آنجا می‌گریزد.»

## بازگشت قوم اسرائیل

<sup>۴</sup> خداوند می‌فرماید: «در آن ایام و در آن زمان، مردم اسرائیل و یهودا گریه‌کنان می‌آیند و خداوند، خدای خود را می‌جویند.<sup>۵</sup> راه سهیون را جويا می‌شوند بسوی آن رو می‌آورند. آن‌ها به آنجا می‌رسند، با من پیمان ابدی می‌بندند و آن پیمان هرگز فراموش نمی‌شود.

<sup>۶</sup> قوم برگزیده من مانند گوسفندان گمشده هستند. رهبران شان آن‌ها را گمراه کردند و در بین کوهها و تپه‌ها سرگردان و آواره ساختند. این قوم وطن و خانه خود را فراموش کرده‌اند و نمی‌دانند که چگونه به آنجا برگردند.<sup>۷</sup> کسانی که آن‌ها را می‌یافتند، می‌کشتند و دشمنان شان به آن‌ها می‌گفتند: «ما حق داریم که با آن‌ها اینگونه رفتار کنیم، زیرا این مردم در برابر خداوند، چوپان واقعی، که مایه امید پدران شان بود، گناه کرده‌اند.»

<sup>۸</sup> ای قوم اسرائیل، از بابل فرار کنید و از کشور کلدانیان خارج شوید. همچون بز نر که رمه را بدنبال خود می‌کشد، پیشقدم شده دیگران را هدایت کنید،<sup>۹</sup> زیرا من اقوام نیرومند شمال را برمی‌انگیزم تا به بابل هجوم ببرند و آن را تصرف کنند. آن‌ها تیراندازان ماهری هستند که تیرهای شان هرگز هدف را خطا نمی‌کنند.<sup>۱۰</sup> بابل غارت می‌شود و همه چیز آن را به تاراج می‌برند. خداوند فرموده است.

## سقوط بابل

<sup>۱۱</sup> ای غارتگران قوم برگزیده من، شما خوشحال هستید و بخود می‌بالید. مانند گوساله‌ای در چراگاه جست و خیز می‌زنید و مثل اسپ شیهه می‌کشید،<sup>۱۲</sup> اما بدانید که شهرتان خوار می‌شود و کشورتان تحقیر و رسوا می‌گردد. سرزمین بابل قدر و اهمیت خود را از

دست داده به بیابان خشک و بی آب تبدیل می شود،<sup>۱۳</sup> و در اثر قهر و غضب من بابل غیر مسکون شده بکلی ویران می گردد. هر کسی که از آنجا عبور کند، از دیدن وضع بد آن متحیر می شود.<sup>۱۴</sup> ای کمانداران، در مقابل بابل صف آرایی کنید. همگی تیرهای تان را بسوی آن رها کنید، زیرا مردم آن در برابر من گناه ورزیده اند.<sup>۱۵</sup> از هر طرف فریاد برآورید، چونکه بابل تسلیم شده است و حصارهایش ویران شده و دیوارهایش فروریخته اند، زیرا روز انتقام من است. همان بلائی را که بر سر دیگران آورد بر سر خودش می آورم.<sup>۱۶</sup> نگذارید کسی در آنجا تخم بکارد و یا محصول را درو کند. همه بیگانگانی که در آنجا زندگی می کنند، باید پیش قوم خود و به وطن خود برگردند تا از دم شمشیر کشته شده دشمن در امان باشند.»

<sup>۱۷</sup> خداوند می فرماید: «اسرائیل گوسفند گمشده ای بود که مورد حمله شیرها قرار گرفت. اول، پادشاه آشور دست به کشتار آن زد و بعد نبوکدنصر، پادشاه بابل، استخوانهای آنرا خرد کرد.<sup>۱۸</sup> پس حالا من، خداوند قادر مطلق، خدای اسرائیل، همانطوری که پادشاه آشور را مجازات کردم، پادشاه بابل و کشور او را هم مجازات خواهم کرد.<sup>۱۹</sup> اما قوم اسرائیل را به ملک و وطن شان برمی گردانم تا در کشتزارهای گرم و باران و در کوهستانهای افرایم و جلعاد، از نعمت های فراوان من سیر و برخوردار شوند.<sup>۲۰</sup> در آن ایام و زمان، گناهی در مردم اسرائیل و یهودا دیده نمی شود، زیرا من گناهان بازماندگان آن ها را می بخشم. خداوند فرموده است.»

## خدا بابل را مجازات می کند

<sup>۲۱</sup> خداوند می فرماید: «بر مردم میراتیم و اهالی ففود حمله کنید و قراریکه به شما امر فرموده ام، همه را بکلی از بین ببرید.<sup>۲۲</sup> نعره جنگ و فریاد شکست و نابودی از آن سرزمین بلند است.<sup>۲۳</sup> چکش بابل همه جهان را ذره ذره کرد و حالا آن چکش خودش شکسته است و کشورهای جهان از دیدن آنچه که بر سر بابل آمده است، دچار هول و هراس می شوند.<sup>۲۴</sup> ای بابل، بدون آنکه بدانی من برایت دام نهاده بودم و در آن گرفتارت

کردم، زیرا تو به مخالفت من برخاستی.<sup>۲۵</sup> من اسلحه‌خانه خود را گشوده و سلاح غضب خویش را بیرون آورده‌ام، زیرا من، خداوند قادر مطلق، خدای متعال در سرزمین کلدانیان کاری دارم.<sup>۲۶</sup> از هر گوشه جهان به جنگ بابل بیایید و انبارهای غله‌اش را خالی نمایید. از خودش یک توده خاک بسازید و بکلی ویرانش کنید و هیچ چیزی را برایش باقی نگذارید.<sup>۲۷</sup> گاوهای شان را به کشتارگاه ببرید و سر ببرید. افسوس بحال شان که زمان نابودی شان رسیده است!

<sup>۲۸</sup> آواز فراریان و پناهندگان اسرائیل از بابل شنیده می‌شود که از انتقام خداوند، خدای ما و از انتقام عبادتگاه او در سهیون خبر می‌دهد.

<sup>۲۹</sup> کمانداران و تیراندازان را جمع کنید و به بابل بفرستید که آن را از چهار طرف محاصره کنند تا احدی نتواند بگریزد. همان کاری را که در حق دیگران کرد در حق خودش بکنند، زیرا از روی کبر و غرور به من خداوند، که خدای مقدس اسرائیل هستم، توهین نمود.<sup>۳۰</sup> بنابراین، در آن روز جوانانش در جاده‌ها و عساکرش در میدان جنگ کشته می‌شوند. این گفته خداوند است.»

<sup>۳۱</sup> خداوند قادر مطلق، خدای متعال می‌فرماید: «ای کشور مغرور، من مخالف تو هستم، روز آن رسیده است که ترا به کيفرت برسانم.<sup>۳۲</sup> متکبران می‌لغزند و بر زمین می‌خورند و کسی آن‌ها را بر نمی‌دارد. در شهرهای آن آتشی را می‌افروزم تا همه چیزهای اطراف آن را بسوزاند.»

<sup>۳۳</sup> خداوند قادر مطلق می‌فرماید: «بر مردم اسرائیل و یهودا ظلم شده است. کسانی که آن‌ها را اسیر گرفته‌اند، از نزدیک مراقب شان هستند و آن‌ها را رها نمی‌کنند.<sup>۳۴</sup> اما نجات‌دهنده آن‌ها که نام او خداوند قادر مطلق است، قوی و نیرومند است و به داد شان می‌رسد. بر روی زمین صلح و آرامش را برقرار می‌کند، ولی مردم بابل را بی‌قرار می‌سازد.»

<sup>۳۵</sup> خداوند می فرماید: «شمشیری برای نابودی مردم بابل و بزرگان و دانشمندان می آید.  
<sup>۳۶</sup> همه آن‌ها را با انبیای کاذب و احمق و جنگجویان شان از بین می برد. <sup>۳۷</sup> اسپها و  
عراده‌های شان را نابود می کند و عساکر اجیر را مانند زنان بی جرأت و کم‌دل می سازد.  
دارائی و ثروت شان را به تاراج می برد! <sup>۳۸</sup> خشکسالی را به آن سرزمین می فرستم تا آب  
دریاها خشک شود، زیرا آنجا پُر از بت است و مردم دیوانه‌وار بتها را پرستش می کنند.

<sup>۳۹</sup> سرزمین بابل مسکن حیوانات وحشی و بیشه گرگها و شترمرغ‌ها می شود. دیگر انسانی  
در آن سکونت نمی کند و سالها غیر مسکون باقی می ماند. <sup>۴۰</sup> همانطوری که سدوم و  
عموره را با همسایگان شان نابود کردم، بابل را هم از بین می برم و از سکنه خالی  
می سازم. خداوند فرموده است.

<sup>۴۱</sup> ببینید، قوم نیرومندی از جانب شمال می آید. پادشاهان زیادی از نقاط دوردست زمین  
بر تو می تازند. <sup>۴۲</sup> آن‌ها مردمان ظالم و بیرحم و همه مجهز با کمان و نیزه می باشند.  
جنگجویان آن‌ها سوار بر اسپ و آواز شان مانند غرش بحر است و برای جنگ تو ای  
بابل، می شتابند. <sup>۴۳</sup> وقتی خبر به پادشاه بابل برسد، پاهایش سست شده می افتد و مثل  
زنی که در حال زایمان باشد، درد می کشد.

<sup>۴۴</sup> مانند شیری که از جنگلهای اُردن بر چراگاه گوسفندان حمله می آورد، من هم ناگهان  
بر بابل هجوم می آورم و مردم آن را از آنجا بیرون می رانم و کیست آن برگزیده‌ای که او  
را بر آن بگمارم؟ زیرا چه کسی مثل من است و چه کسی می تواند مرا محاکمه کند؟  
کدام رهبری می تواند به مخالفت من برخیزد؟ <sup>۴۵</sup> پس بشنوید، اینست طرح نقشه‌ای که  
من علیه مردم بابل کشیده‌ام: کودکان شان ربوده می شوند و همه به وحشت می افتند. <sup>۴۶</sup> از  
صدای سقوط بابل زمین می لرزد و فریاد آن بگوش تمام اقوام جهان می رسد.»

**بابل بیشتر مجازات می شود**

۵۱ خداوند می فرماید: «من باد تباه کننده‌ای را بر بابل و ساکنین آن می آورم<sup>۲</sup> و بیگانگان را می فرستم تا بابل را مثل خرمن بکوبند. در آن روز بلا و مصیبت از هر طرف بر آن هجوم آورده همه چیزش را تباه می کند و خودش را ویران می سازد.<sup>۳</sup> دشمنان به مردم بابل موقع نمی دهند که تیری رها کنند و یا خود را مسلح سازند. جوانان شان را زنده نمی گذارند و تمام لشکر شان را از بین می برند.<sup>۴</sup> اجساد کشته شدگان و مجروحین در جاده‌ها دیده می شوند.<sup>۵</sup> گرچه سرزمین اسرائیل و یهودا پُر از گناه است، اما من که خداوند قادر مطلق و خدای مقدس اسرائیل می باشم، آن‌ها را فراموش نکرده‌ام.<sup>۶</sup> همه<sup>۶</sup> تان از بابل فرار کنید و خود را نجات بدهید، مبادا با دیگران هلاک شوید، زیرا روز انتقام من رسیده است و باید مردم بابل را به سزای گناهان شان برسانم.<sup>۷</sup> بابل در دست من مثل یک جام طلا بود که تمام اقوام جهان از شراب آن می نوشیدند و مست و دیوانه می شدند.<sup>۸</sup> ولی بابل ناگهان از دست من افتاد و شکست. برایش دوا بیاورید، شاید شفا یابد.<sup>۹</sup> بیگانگان مقیم آنجا گفتند: «ما خواستیم بابل را معالجه کنیم، اما نتوانستیم. پس او را بحالش بگذاریم و همه به وطن خود برگردیم. مجازات او به دست خدا است و خداوند او را از عالم بالا جزا بدهد.»

۱۰ خداوند می فرماید که قوم برگزیده<sup>۱۰</sup> من می گویند: «خداوند پشتیبان ما است، پس بیایید که به سهیون برویم و از کارهایی که خداوند، خدای ما کرده است اعلام نمائیم.»  
۱۱ تیرهای تان را تیز کنید و سپرهای تان را بردارید، زیرا خداوند پادشاهان ماد را می فرستد تا اراده اش را که نابودی بابل است عملی سازند، زیرا از کسانی که عبادتگاه او را بی حرمت کرده اند، انتقام می گیرد.<sup>۱۲</sup> علمها را بر دیوارهای بابل بگذارید و از آن‌ها بخوبی مراقبت نمائید. در همه جا نگهبانان و پهره داران را بگمارید و کمین بگیرید.  
خداوند آنچه را که در مورد بابل فرموده بود عملی می کند.»

۱۳ ای سرزمینی که از بندرگاه‌ها و ثروت سرشار برخوردار هستی، عاقبت تو پایان رسیده و رشته<sup>۱۳</sup> حیات ات قطع شده است.<sup>۱۴</sup> خداوند قادر مطلق بذات خود قسم خورده است که بابل را با سپاه دشمن که مثل خیل ملخ بی شمار است پُر می کند و آن‌ها فریاد پیروزی را

برمی آورند.

## ستایش خداوند

<sup>۱۵</sup> خداوند با دست قدرت خود زمین را آفرید، با حکمت خود کائنات را بنا نهاد و با علم و دانش خود آسمان‌ها را برافراشت. <sup>۱۶</sup> به فرمان او ابرها در آسمان به غرش می‌آیند. ابرها را از نقاط دور زمین به هوا بلند نموده برای بارش باران رعد و برق را می‌فرستد و باد را از محل و جایگاهش بیرون می‌آورد. <sup>۱۷</sup> کسانی که بتها را پرستش می‌کنند، احمق و نادان هستند و آنهایی که بت می‌سازند، خجل و شرمنده می‌شوند، زیرا مجسمه‌هایی را که می‌سازند، بی‌جان هستند و اثری از حیات در آن‌ها نیست. <sup>۱۸</sup> آن‌ها بی‌ارزش و گمراه کننده‌اند و در وقتی که سازندگان شان مجازات شوند، آن‌ها هم از بین می‌روند. <sup>۱۹</sup> اما خداوند، خدای یعقوب مثل این بتها نیست. او همه چیز را آفریده است. اسرائیل قوم خاص او می‌باشد و نامش خداوند قادر مطلق است.

## سلاح خداوند

<sup>۲۰</sup> خداوند می‌فرماید: «ای بابل، تو اسلحه جنگ من هستی؛ بوسیله تو اقوام و سلطنت‌ها را جزا می‌دهم. <sup>۲۱</sup> ذریعه تو اسپه‌ها را با سواران شان و عراده‌ها را با رانندگان شان از بین می‌برم. <sup>۲۲</sup> توسط تو مرد و زن، پیر و جوان و پسر و دختر را هلاک می‌کنم. <sup>۲۳</sup> بوسیله تو چوپانها را با رمه‌های شان و دهقانها را با گاوهای شان نابود می‌سازم و حاکمان و والیان را سر به نیست می‌کنم.»

## سقوط بابل

<sup>۲۴</sup> خداوند می‌فرماید: «من بابل را با مردم آن بخاطر خطای شان و کار بدی که در سهیون کردند، به پیش چشم تان به کیفر می‌رسانم. <sup>۲۵</sup> ای بابل، ای کوه ویرانگر، چون تو جهان را خراب کردی، بنابراین، من دشمن تو هستم. دستم را علیه تو دراز می‌کنم و از آن



بلندی ترا بزیر می آورم و در آتش می اندازم. این گفته خداوند است.<sup>۲۶</sup> دیگر کسی از تو سنگی را برای تهداب و بنای ساختمان نمی گیرد و برای همیشه نابود می شوی. خداوند فرموده است.

<sup>۲۷</sup> علمی را در آن سرزمین برافرازید و آهنگ جنگ را در بین اقوام جهان بنوازید و به کشورهای دیگر خبر بدهید که برای جنگ علیه بابل آماده شوند. به سپاه آرات، مینی و اشکناز بگوئید که حمله کنند و اسپه‌های بی شمار را جمع کنید.<sup>۲۸</sup> لشکر پادشاهان ماد را با حاکمان و والیان و کشورهای تحت سلطه آنها برای جنگ آماده سازید.<sup>۲۹</sup> بابل می لرزد، زیرا خداوند نقشه‌ای علیه آن دارد تا ویران و از سکنه خالی اش سازد.  
<sup>۳۰</sup> جنگجویان بابل از جنگ دست کشیده‌اند. در قلعه‌های خود مانده جرأت و نیروی خود را از دست داده‌اند و مانند زنان ضعیف شده‌اند. خانه‌هایش در آتش می سوزند و دروازه‌های شهر شکسته شده‌اند.<sup>۳۱</sup> قاصدان یکی از پی دیگری به پادشاه بابل خبر می‌برند که شهرش همه به تصرف دشمن درآمده است.<sup>۳۲</sup> راهها را بسته و نیزارها را آتش زده‌اند و سپاه بابل به وحشت افتاده‌اند.<sup>۳۳</sup> خداوند، خدای قادر مطلق چنین می‌فرماید: «دختر بابل مثل خرمنگاهی شده است و زمان آن رسیده که دشمنان بیایند و مردم آن را مانند گندم در زیر پاهای خود بکوبند.»

<sup>۳۴</sup> مردم اورشلیم می‌گویند: «نبوکدنصر، پادشاه بابل، ما را کشت و خرد کرد. همه چیز ما را از بین برد و مانند هیولائی ما را بلعید؛ شکم خود را با چیزهای خوب ما سیر کرد و خود ما را از کشور ما بیرون راند.<sup>۳۵</sup> بابل مسئول تمام ظلم‌هایی است که در اورشلیم شده و خداوند انتقام خون ما را از بابل بگیرد.»

<sup>۳۶</sup> خداوند در جواب می‌فرماید: «من به دعوی شما رسیدگی می‌کنم و انتقام شما را از آنها می‌گیرم. آب بحر و چشمه‌های شان را خشک می‌کنم.<sup>۳۷</sup> بابل را به توده خاک تبدیل کرده آنجا را متروک و مسکن شغالان می‌سازم تا همه کس از دیدن آن وحشت کنند.<sup>۳۸</sup> مردم بابل از مستی مانند شیر نعره می‌زنند و مثل شیربچه‌ها می‌غرند.<sup>۳۹</sup> من بزمی

را برای شان برپا می‌کنم و آن‌ها را بیشتر مست می‌سازم تا از خود بی‌خود گردند و به خواب ابدی فروروند و دیگر هرگز بیدار نشوند. خداوند فرموده است. <sup>۴۰</sup> آن‌ها را مثل بره و قوچ و بز به کشتارگاه می‌برم.»

## سرنوشت بابل

<sup>۴۱</sup> خداوند می‌فرماید: «بابل که زمانی مورد ستایش تمام مردم جهان قرار داشت، ببینید که چگونه سقوط کرد و حالا همه کس از دیدن وضع بد آن وحشت می‌کنند! <sup>۴۲</sup> آب بحر بر بابل سرازیر شده است و امواج خروشان آن را پوشانده است. <sup>۴۳</sup> شهرهایش وحشت‌آور و ویران شده‌اند. هیچ کسی در آن‌ها سکونت ندارد و هیچ انسانی از آنجا عبور نمی‌کند. <sup>۴۴</sup> من بت‌بیل را در بابل را مجازات می‌کنم و آنچه را که بلعیده است، از دهانش بیرون می‌آورم. مردم، دیگر به بازدیدش نمی‌روند و دیوارهای بابل فرومی‌ریزند.

<sup>۴۵</sup> ای قوم برگزیده من از بابل خارج شوید و خود را از خشم شدید من نجات بدهید. <sup>۴۶</sup> از شایعه‌ای که در بابل شنیده‌اید، نباید کم‌دل و هراسان شوید. هر سال شایعات مختلفی را می‌شنوید. مردم آوازه می‌اندازند که در کشور ظلم و فتنه برپا شده است یا پادشاهی علیه پادشاه دیگر می‌جنگد. <sup>۴۷</sup> به یقین بدانید، زمانی فرامی‌رسد که من تمام سرزمین بابل را با بتهایش مجازات می‌کنم. مردمش را شرم‌منده و رسوا و جاده‌ها را از اجساد شان پر می‌سازم. <sup>۴۸</sup> آنگاه آسمان‌ها و زمین با موجوداتی که در آن‌ها هستند از خوشی فریاد می‌زنند، زیرا ویرانگران از جانب شمال بر بابل هجوم می‌آورند. خداوند فرموده است. <sup>۴۹</sup> همانطوری که بابل باعث قتل مردم اسرائیل شد، خودش هم به همان سرنوشت دچار می‌شود.»

## پیام خدا به قوم اسرائیل در بابل

<sup>۵۰</sup> ای کسانی که از دم شمشیر نجات یافته‌اید، بروید و معطل نشوید. خداوند را از همان جای دور یاد کنید و اورشلیم را بخاطر داشته باشید. <sup>۵۱</sup> شما می‌گوئید: «ما شرم‌منده و

رسوا شده‌ایم و شرم از چهره ما می‌بارد، زیرا بیگانگان آمدند و در سرزمین مقدسی که عبادتگاه خداوند در آن واقع است، جا گرفتند.»<sup>۵۲</sup> «اما روزی آمدنی است که من تمام بتهای بابل را معدوم می‌سازم و در سراسر آن سرزمین صدای فریاد و ناله مجروحین شنیده می‌شود.»<sup>۵۳</sup> اگر سر بابل به فلک برسد و هر قدر که در نیرو قدرتش افزوده شود، ویرانگری را که من می‌فرستم نابودش می‌کند.» خداوند فرموده است.

## ویرانی بیشتر بابل

<sup>۵۴</sup> خداوند می‌فرماید: «بشنوید! صدای گریه از بابل می‌آید و آواز شکست بزرگی از آن سرزمین بلند است!»<sup>۵۵</sup> زیرا من در حال ویران کردن بابل می‌باشم و آواز بلند آن را خاموش می‌سازم. سپاه دشمن مانند امواج خروشان بحر بر آن‌ها هجوم می‌آورند و نعره‌زنان بر آن‌ها حمله می‌کنند.<sup>۵۶</sup> ویرانگران علیه او آمده‌اند. جنگجویانش را دستگیر کرده و کمان‌هایش را شکسته‌اند، زیرا من، خداوند، خدای جزادهنده هستم و او را مطابق اعمالش سزا می‌دهم.<sup>۵۷</sup> پادشاهی که اسمش خداوند قادر مطلق است، می‌فرماید که من بزرگان، حکیمان، حاکمان، رهبران و مردان جنگی او را مست می‌سازم تا به خواب ابدی فرورفته هرگز بیدار نشوند.<sup>۵۸</sup> خداوند قادر مطلق می‌فرماید که دیوار ضخیم بابل را ویران و با خاک یکسان می‌کنم و دروازه‌های بلندش را در آتش می‌سوزانم. زحمتی که مردم برای آبادی آن کشیده بودند، به هدر می‌رود، زیرا همه چیز طعمه آتش می‌شوند.»

## ارمیا به بابل پیام می‌فرستد

<sup>۵۹</sup> در سال چهارم سلطنت صدقیا، پادشاه یهودا، ارمیای نبی به سرایا (پسر نیریا، نواسه محسیا)، ملتزم صدقیا که قرار بود همراه او به بابل برود، هدایاتی داد.<sup>۶۰</sup> ارمیا چگونگی تمام مصیبتی را که خداوند می‌خواست بر بابل بیاورد و فوقاً ذکر شد، در طوماری نوشت<sup>۶۱</sup> و به سرایا گفت: «وقتی به بابل رسیدی هرچه را که در این طومار نوشته‌ام

بخوان <sup>۶۲</sup> و بگو: «ای خداوند، تو فرمودی که این سرزمین را طوری ویران می‌کنی که هیچ انسان یا حیوانی در آن زنده نباشد و برای همیشه ویران باقی بماند.» <sup>۶۳</sup> بعد از آنکه خواندن طومار را تمام کردی، آن را به سنگی ببند و در دریای فرات بینداز <sup>۶۴</sup> و بگو: «به همین ترتیب بابل غرق می‌شود و بخاطر بلائی که بر سرش می‌آید، دیگر هرگز بر نمی‌خیزد.»»

این بود سخنان ارمیا.

## سقوط اورشلیم

(همچنین در دوم پادشاهان ۲۴: ۱۸-۲۵: ۷)

**۵۲** <sup>۱</sup> صدقیا بیست و یک ساله بود که به سلطنت رسید و مدت یازده سال در اورشلیم پادشاهی کرد. مادرش حمیطل (دختر ارمیا، از اهالی لِبْنَه) بود. <sup>۲</sup> صدقیا مانند پدر خود، یهو یاقیم، کارهائی کرد که در نظر خداوند زشت بود. <sup>۳</sup> بنابراین، خداوند بر مردم یهودا و اورشلیم خشمگین شد و آن‌ها را از حضور خود راند.

صدقیا علیه پادشاه بابل قیام کرد <sup>۴</sup> و همان بود که نبوکدنصر، در روز دهم ماه دهم سال نهم سلطنت خود با تمام سپاه بسوی اورشلیم سوق داده و به گرداگرد آن سنگر گرفته محاصره‌اش نمود. <sup>۵</sup> شهر اورشلیم تا سال یازدهم پادشاهی صدقیا در محاصره بود. <sup>۶</sup> در روز نهم ماه چهارم قحطی شدیدی در شهر بوجود آمد و مردم آن سرزمین به قلت خوراک و آذوقه دچار شدند. <sup>۷</sup> آنگاه دیوار شهر را شکافته شد و با وجودیکه شهر در محاصره اردوی بابل بود، همه سپاهیان در تاریکی شب از بین دو دیوار نزدیک باغ شاه، از شهر خارج شدند و به سوی عربه (وادی اُردن) فرار کردند. <sup>۸</sup> ولی سپاه بابل به تعقیب صدقیا رفتند و او را در نزدیکی دشت اریحا دستگیر کردند. اما تمام سپاهیان او را ترک نموده پراکنده شدند. <sup>۹</sup> بعد او را گرفته پیش پادشاه بابل در رِبْلَه واقع در سرزمین حمات بردند و در آنجا حکم محکومیت او صادر شد. <sup>۱۰</sup> پادشاه بابل پسران

صدقیا را با بزرگان یهودا در برابر چشمانش بقتل رساند.<sup>۱۱</sup> سپس چشمان صدقیا را کور کرد و او را به زنجیر بسته به بابل برد. در آنجا او را به زندان انداخت و صدقیا تا روز مرگ خود در زندان بسر برد.

## ویرانی عبادتگاه

(همچنین در دوم پادشاهان ۲۵: ۸-۱۷)

<sup>۱۲</sup> در روز دهم ماه پنجم سال نوزدهم سلطنت نبوکدنصر، پادشاه بابل، نبوزرآدان مشاور و قوماندان قوای بابل، وارد اورشلیم شد.<sup>۱۳</sup> و عبادتگاه، قصر سلطنتی و تمام خانه‌های اورشلیم را طعمه آتش ساخت.<sup>۱۴</sup> سپاهیانی که همراه نبوزرآدان بودند دیوارهای اطراف اورشلیم را ویران کردند.<sup>۱۵</sup> بعد یک تعداد از مردمان فقیر را با طرفداران پادشاه بابل، صنعتگران و کسانی که زنده مانده بودند، به بابل اسیر بردند.<sup>۱۶</sup> اما نبوزرآدان عده‌ای از فقرا را در یهودا بجا گذاشت تا از تاکستانها و کشتزارها مراقبت کنند.

<sup>۱۷</sup> مردم بابل ستونهای برنجی و حوض برنجی را با پایه‌های آن که در عبادتگاه بودند، تکه‌تکه کرده با خود به بابل بردند.<sup>۱۸</sup> نبوزرآدان دیگها، خاک‌اندازها، گلگیرها، کاسه‌ها، قاشقها و تمام ظروفی را که برای قربانگاه به کار می‌رفت<sup>۱۹</sup> و همچنین پیاله‌ها، منقلها، کاسه‌ها، دیگها، شمعدانها، قاشقها، لگنهای طلا و نقره را به غنیمت برد.

<sup>۲۰</sup> اما ستونها و حوض برنجی و دوازده مجسمه گاو برنجی را که حوض بر آنها قرار داشت و سلیمان پادشاه آنها را برای عبادتگاه ساخته بود، آنقدر سنگین بودند که وزن کردن آنها امکان نداشت.<sup>۲۱</sup> هر ستون در حدود هشت متر ارتفاع داشت و محیط آن در حدود پنج و نیم متر بود. ستونها میان خالی و ضخامت جدار آنها چهار انگشت بود.<sup>۲۲</sup> هر ستون یک تاج برنجی به ارتفاع دو نیم متر داشت. دورادور هر ستون مزین با انارهای برنجی بود.<sup>۲۳</sup> به دور هر تاج یکصد انار وجود داشت، اما از پائین تنها نود و شش انار دیده می‌شد.

## مردم یهودا به بابل اسیر برده می شوند

(همچنین در دوم پادشاهان ۲۵:۱۸-۲۱، ۲۷-۳۰)

<sup>۲۴-۲۶</sup> علاوه بر آن، نبوزرآدان سرایا، کاهن اعظم، معاونش سَفِنیا، سه نفر از نگهبانان عبادتگاه و قوماندان سپاه را با هفت نفر از مشاورین مخصوص شاه و معاون قوماندان که مسئول ثبت نام افراد نظامی بود و شصت نفر دیگر از اشخاص مهم را با خود گرفته نزد پادشاه بابل به رِبِلَه، در سرزمین حمات برد <sup>۲۷</sup> و پادشاه بابل همه آن ها را کشت.

<sup>۲۸</sup> تعداد یهودیانی که توسط نبوکدنصر تبعید شدند، از این قرار بود: در سال هفتم سلطنت خود سه هزار و بیست و سه نفر را از یهودا <sup>۲۹</sup> و یازده سال بعد، یعنی در سال هجدهم پادشاهی نبوکدنصر، هشتصد و سی و دو نفر را از اورشلیم اسیر کرد و به بابل فرستاد. <sup>۳۰</sup> در سال بیست و سوم سلطنت او نبوزرآدان، قوماندان قوای بابل، باز هم هفتصد و چهل و پنج نفر از مردم یهودا را به بابل تبعید کرد و مجموع کسانی که تبعید شدند چهار هزار و ششصد نفر بود.

<sup>۳۱</sup> در روز بیست و پنجم ماه دوازدهم سی و هفتمین سال اسارت یهوئاکین، پادشاه یهودا، یعنی در اولین سال سلطنت اوئیل مروودک در بابل، یهوئاکین مورد لطف او قرار گرفت و از زندان آزاد شد. <sup>۳۲</sup> اوئیل مروودک با او دوستانه رفتار نمود و از تمام پادشاهانی که در بابل در حال تبعید بسر می بردند به یهوئاکین افتخار بیشتر بخشید. <sup>۳۳</sup> لباس نو به تنش کرد، همیشه بر سر یک میز با پادشاه غذا می خورد <sup>۳۴</sup> و پادشاه بابل همه احتیاجات یهوئاکین را تا که زنده بود، مهیا می کرد.